

واریق

مجله ماهانه فرهنگی فارسی و ترکی
آبلیق تورکجه و فارسجا فرهنگی نشریه

آلتینجی ایل صایی ۱۲۹۱۱ (آردیجیل صایی ۶۹ و ۷۰)
سال ششم شماره ۱۲۹۱۱ (شماره مسلسل ۶۹ و ۷۰)

بهمن و اسفند ۱۳۶۳
(شماره امتیاز ۷۵۳۸)
این مجله بهیچ حزب و گروهی بستگی ندارد

VARLIQ

Monthly
PERSIAN AND TURKISH JOURNAL
6th Year No. 11, 12 (Serial No 69, 70)
FEB, MARS 1985

Address: Vell-Asr Ave. Bldg Str. No 17
Tehran, Iran

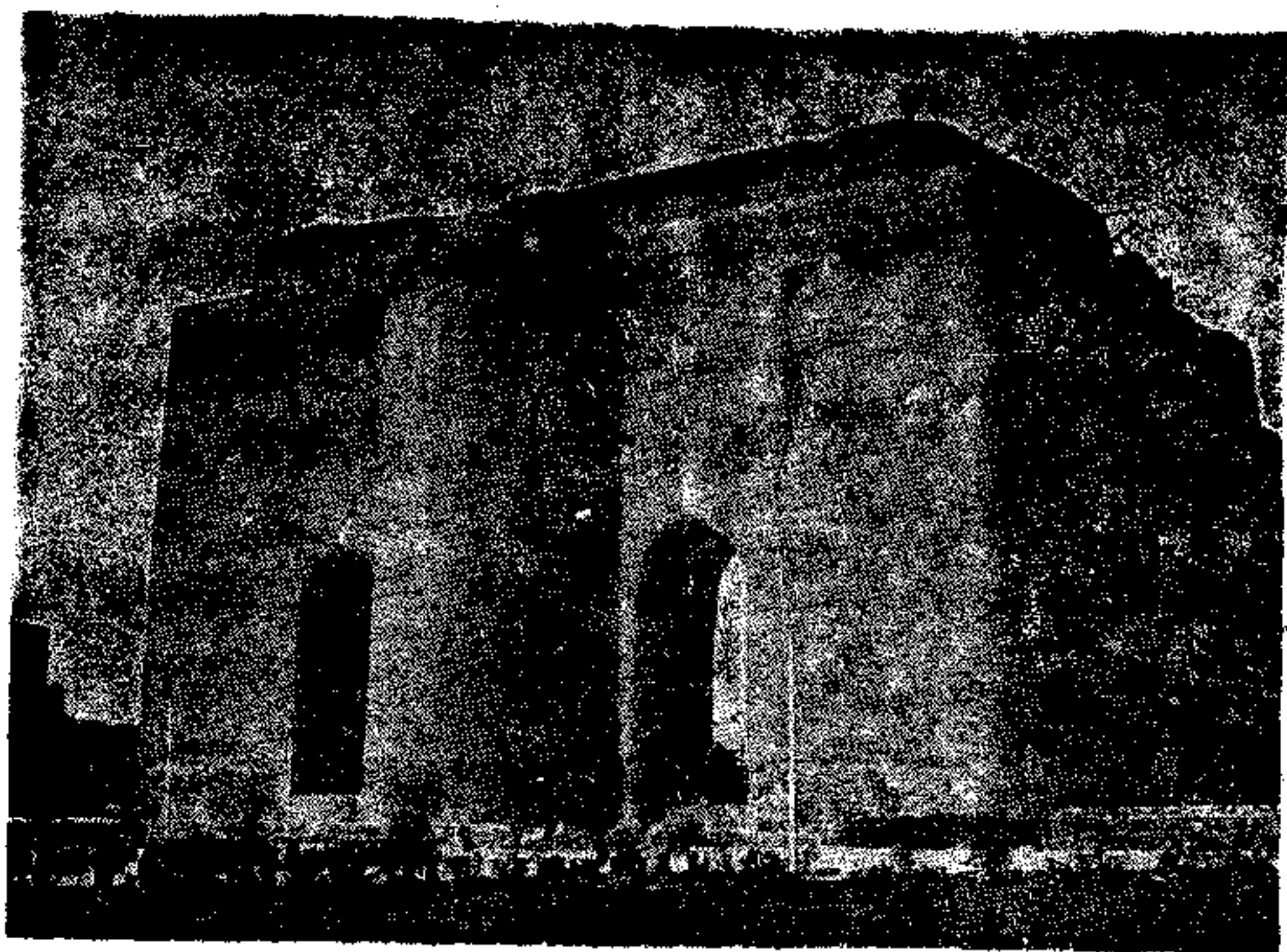
قیمت ۱۵۰ ریال

بسم الله الرحمن الرحيم

ایچینده کیلر

(فهرست)

- | | |
|----|---|
| ۳ | ۱- منشور شیطان: دکتر حمید نطقی |
| ۲۰ | ۲- محمد امانی: دوکتور جواد هیئت |
| ۲۵ | ۳- کهله یه سلام: پرفسور غلامحسین بیگدلی |
| ۳۱ | ۴- حضرت محمد (ص) ین اوگود لری: ج. هیئت. |
| ۳۲ | ۵- گوشه ای از مقدمه و اثره نامه ترکی آذربایجانی به فارسی: م. ع. فرزانه. |
| ۴۵ | ۶- بایاتی |
| ۴۶ | ۷- انسانی آز دیران: گنجعلی صباحی |
| ۵۷ | ۸- حسابلا شما: دوکتور حمید نطقی |
| ۵۹ | ۹- نثیلیم! سونمز. |
| ۵۹ | ۱۰- غمیمی: ح. م. ساوالان |
| ۶۰ | ۱۱- اوداؤلکه سی: حمید سید نقوی (حامد) |
| ۶۱ | ۱۲- آذربایجان عاشیقلارینا اتحاف: جهانشاه خدیوی خلخالی |
| ۶۲ | ۱۳- بهمنین ۲۹ وندا: حمید تثلیم خانلی |
| ۶۳ | ۱۴- ظالیمین چراغی صبحه دک یانار: میر هدایت حصاری (هدایت) |
| ۶۴ | ۱۵- ارك: حسین پاشی (تبریز) |
| ۶۶ | ۱۶- هوپ هوپ نامه دن بیر تضمین: دوکتور یوسف معماری (اردبیل) |
| ۶۷ | ۱۷- وطن: حکیمه بلوری |
| ۶۸ | ۱۸- بیزنی اونوتما: بهرام ائلچین. |
| ۶۹ | ۱۹- فضولی عزلی نین تضمینی: د. م. عاصی (مراغه) |
| ۷۰ | ۲۰- یادگار: ساهر |
| ۷۱ | ۲۱- منظوم تذکرة الشعرا دان بیر پارچا: محمد علی نهاوندی. مغان (اردبیل) |
| ۷۴ | ۲۲- یاشاماق: ع. ائلچی |
| ۷۵ | ۲۳- آتالار سؤزو: منظوری خامنه ای |
| ۷۶ | ۲۴- سن سیز: ت. پیرهاشمی |
| ۷۹ | ۲۵- واقعیت دن بیر پارچا (ملنز): حسن موغانلی |
| ۸۲ | ۲۶- گونئی ایران تورکلری نین شاعر لری، محزون قشقاتی: علی کمالی |
| ۹۰ | ۲۷- نخستین جراید فکاهی آذربایجان: صمد سرداری نیا |
| ۹۸ | ۲۸- وطنداش: ب. واهابزاده |



ارک تبریز

وارلیق

مجله ماهانه فرهنگی، ادبی و هنری

(به زبانهای فارسی و ترکی)

تحت نظر هیئت تحریریه

صاحب امتیاز و مدیر: دکتر جواد هیئت

تهران، خیابان ولی عصر، کوچه پیدی شماره ۱۷

تلفن عصرها ۶۴۵۱۱۷

چاپ کاویان - میدان بهارستان

قیمت ۱۵۰ ریال



وارلیق

آملیق نوز کجه و فارسجا فرهنگي نشریه
مجله ماهانه فرهنگي فارسی و ترکی

آلتیبنجی ایل - بهمن و اسفند ۱۳۶۳ شمسی

(اعوذ بالله من الشیطان العین الرجیم)

دکتر حمید نطقی

=====



۱- مقدمه

برای گسته نشدن کلام، ناگزیریم که بخشهایی از دیباجه را که در شماره پیشین انتشار یافت به احوال بیاوریم:

... نظریه نوادپرستی از نظر اسلام، انسانیت و دانش بی هیچ تردیدی مردود است. در سوره مبارکه روم در آیه های ۲۱ و ۲۲ چنین آمده:

و من آیاتیه ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مسودّه و رحمّه ان فی ذلک لایات لبقوم یتفکرون (۲۱)

و من آیاتیه خلق السموات و الارض و اختلاف السنتکم و اللسانکم ان فی ذلک لایات للعالمین (۲۲)

ترجمه این آیات در تفسیر المیزان استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی رضوان الله علیه (به ترجمه استاد سید محمد باقر موسوی همدانی جلد ۱۶ صفحات ۲۴۴ و ۲۶۱ چنین آمده است:

" یکی از آیات او اینست که برای شما از خود شما همسران درست کرد تا به سوی آنان میل کنید، آراش گیرید و بین شما مودت و رحمت

قرارداد و در همین آیت هاست برای مردمی که تفکر کنند (۲۱)
 یکی از آیات او خلقت آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و
 رنگهایتان است که در اینها آیاتی است برای دانندگان (۲۲)
 در سوره مبارکه نسا نیز آیه نخست چنین است :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ
 وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا
 كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ
 وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا .

یعنی :

ای مردم از خدایتان بترسید . خدائی که همه شما را از یک تن آفرید و
 همسرش را نیز از او پدید آورد و از آن دو مردان و زنان بسیاری
 پراکنده ساخت و بترسید از خدائی که بنام او از همدیگر خواهشها
 می کنید و بترسید از قطع رحم که خدا مراقب شماست .

(تفسیر المیزان - ترجمه استاد محمد رضا صالحی کرمانی جلد ۴

ص ۲۲۹) .

همانگونه که ملاحظه می شود بشر از یک نفس واحد به وجود آمده و همه
 مردم و این همه توده های مرد و زن تنها از این خانواده جدا شده اند .
 در سوره بقره در آیه ۱۳۶ چنین می فرماید :

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ
 إِلَيْ إِبْرَاهِيمَ وَاسْمَعِيلَ وَاسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَلِاسْبَاطَ
 وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ
 رَبِّهِمْ لَا تُفَرِّقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ .

یعنی :

بگوئید ایمان آورده ایم بخدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه برای ابراهیم
 و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (قبائل بنی اسرائیل) نازل گردید و
 آنچه به پیغمبران از طرف پروردگارشان داده شد - ما هیچ فرقی میان
 آنها نمی گذاریم و تسلیم خدا هستیم .

(تفسیر المیزان - به ترجمه استاد ناصر مکارم شیرازی ، جلد ۱ ص ۴۳۱)

در این آیه شریفه دقت خوانندگان را به خصوص باید به معنی ظرف "هیچ
 فرقی میان آنها نمی گذاریم" جلب کرد .

در آیه سیزدهم سوره مبارکه حجرات چنین فرموده :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا خَلَقْتُكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثَىٰ وَ خَلَقْتُكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ .

یعنی :

هان ای مردم ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را از تیره‌هایی بزرگ و تیره‌هایی کوچک کردیم تا یکدیگر را بشناسید نه اینکه به یکدیگر فخر کنید و فخر کرامت نزد خدا تنها به تقوی است و گرامی تر شما با تقوی تر شماست که خدا دانای باخبر است .

(تفسیر المیزان - به ترجمه استاد سید محمد باقر موسوی همدانی

جلد ۱۸ صفحه ۵۰۹)

... نتیجه آنکه برتر شمردن تیره‌ای بر تیره دیگر و فلان نژاد بر دیگر نژادها در اسلام جایی ندارد و بعلاوه درباره رفتار انسانیستی دستور الهی چنین است :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ ، عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَ لَا نَسَاءٌ مِنْ نَسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ بئس الاسم الفسوق بعدا لایمان و من لم يَتُبْ فاولئك هم الظالمون (سوره مبارکه حجرات آیه ۱۱)

... آنچه از سیاق استفاده می شود این است که می خواهد بفرماید : هیچ کسی را مسخره نکنید . چون ممکن است آن کس نزد خدا از شما بهتر باشد ...

... فعلا از این مقوله بگذریم و اندکی نیز از نظر علمی نژادپرستی را مورد بررسی قرار دهیم . در این معنی فراوان سخن رفته و کتابهای بسیار در این خصوص تدوین شده است . من باب مثال به نقل جملاتی از کتاب جامعه‌شناسی سیاسی تالیف موریس دو ورژه آورده شده است اکتفا می‌کنیم :

... انسان از دیدگاه علم جانورشناسی نوع بی‌همتایی است به نام "هوموساپی ین" . ولی این نوع موجود همانند بسیاری از انواع دیگر به چندین گونه ثابت با ویژگیهای فیزیکی موروثی تقسیم شده است که نام آن نژاد است . نظریه‌های نژادگرا اثبات می‌کنند که نژادهای بشری دارای استعداد های ذهنی و اجتماعی گوناگون و نابرابری هستند

شاید برخی از نژادها از جهت زیستی فروتر از سایر نژادها باشند...
... نظریه‌هایی که تاکنون بیان داشتیم (که در صفحات آینسده نادرستی آنها را نشان خواهیم داد) دست‌کم بر برخی واقعیتها تکیه دارند. مثلاً یک نژاد سیاه و یک نژاد سفید و یک نژاد زرد وجود دارد که می‌توان آنها را از هم باز شناخت... نظریه‌های مربوط به نژاد آریائی برعکس کاملاً سرگیجه‌آور است. چرا که هیچکس هرگز نژاد آریائی را ندیده است و هیچکس هرگز توفیق تعریف آن را نیافته است.

در سال ۱۷۸۸ زبان‌شناسی به نام جونز که از شباهتهای میان زبانهای سانسکریت، یونانی، لاتینی، آلمانی و سلتی یک‌خورده بود فکر کرد که همه این زبانها ریشه مشترکی است و از یک زبان مادر که برای ما کاملاً ناشناخت مشتق شده‌اند. در سال ۱۸۱۳ تامس یانگ این زبان مادر را هند و اروپائی نامگذاری کرد. در سال ۱۸۶۱ "اُلف - ماکس موللر" مردمی را که به این زبان سخن می‌گفتند آریائی نامید. ولی بعداً توضیح داد که تعریف از مردم آریائی فقط جنبه زبان شناختی دارد. ماکس موللر چنین نوشت: به عقیده من نژاد شناسی که از "نژاد آریائی"، از "خون آریائی"، از "چشم و موی آریائی" سخن می‌گوید به همان اندازه مرتکب غلط فاحش می‌شود که اگر یک زبان‌شناس از فرهنگ دولی کوئه فال یا "دراز سران"، یا از صرف و نحو براکی سه فال یا "گرد سران" سخن گوید، به هر حال هر چه بود علامت داده شده بود.

"در باب خاستگاه این نژاد آریائی می‌توان تا بی نهایت سخن گفت شمارش ساده فرضیاتی که در این خصوص عنوان شده است. می‌تواند پیچی آن را بنمایاند...

... و نویسنده افسانه‌های نژاد آریائی را ضمن استنتاجهای کاملاً متفاوت به مردم شناسانند. نخستین آنها آرتور دِوِگوبی نو... است. او، افسانه آریائی‌ها را برای توجیه نابرابری اجتماعی در درون هر یک از ملتها به کار گرفت: میان اشراف و مردم عادی اختلاف نژادی است. اشراف اروپائی همه از آریاها یعنی نژادی که بر حسب طبیعت مسلط است و تمدن را او خلق کرده است...

... دومین پایه‌گذار آریا گرائی یوستون استوارت چمبرلین است... در سال ۱۸۹۹ در اثر عظیم خود... با استفاده از "افسانه مردم آریائی" به مدح آلمانی‌ها پرداخت. این نویسنده بجای این که مانند

مانند گوئی نو آریائی ها را بایک طبقه یعنی اریستو کراسی یکی بدانند آنان را بایک ملت یعنی آلمان یکی دانست و چنین نوشت :

"توتون" روح تمدن است ، اهمیت هر ملت به عنوان قدرت زنده امروز متناسب با خون اصیل آلمانی جمعیت آن است " از سوی دیگر جئمیتر - لین کوشید تا نشان دهد که همه نوابغ بزرگ عالم حتی ژول سئزار اسکندر ، جیونو ، لئاوناردو دایوینچی ، گالیله ، وولته و لاوازیه خون آلمانیان باستان را در رگ داشته اند ، به نظر وی شخص مسیح نیز از آلمانیان باستان بوده است ، هر که ادعا کرده است که مسیح یهودی بوده است یا بلاهت خود را نشان داده و یا اینکه دروغ گفته است مسیح یهودی نبوده است ...

... ولی ، هنگامی که هیتلر می خواست این دکتربین را اجرا کند مشاهده کرد که غیر ممکن است این ادعا که همه آلمانیها "آریائی" به معنی نژادی کلمه یعنی دراز سر ، بلند اندام با موهای روشن چشمان آبی هستند ناممکن بود و این تعریف برای رؤسای نازی که هیچکدامشان اینگونه خصیصه ها را نداشتند ناراحت کننده بود ، بالمال به این نتیجه رسیدند که آریائی را فردی غیر یهودی تعریف کنند و تاریخ را از زاویه مبارزه میان این دونژاد ببینند ...

... موضوع نژاد آریائی در این باب گویاست ، نژادی صرفا افسانه ای است که در کتابها نمی توان یافت ، هیچکس هرگز یک نفر آریائی را ندیده و کسی تا کنون حتی یک اسکلت آریائی را از حفاریها نیافته است ...

... پایان دادن به نقل از کتاب جامعه شناسی اثر موریس دورژه باید به این نکته اشاره گردد به علی که در کتاب مزبور به تفصیل سخن رفته در قرن ما نظریات باطل نژادپرستانه در نقاط مختلف جهان نیروئی تازه گرفت ، در کشور مانیز که به سبب سیر تاریخی و وضع اجتماعی همواره زمینه این پندارها مهیا نگه داشته شده بود ، نژاد گرائی بازاری گرمتر یافت .

از آنجائی که از زمانهای بسیار قدیم سرزمین ما به علل مختلف گروه گروه اقوام گوناگون را در آغوش خود جای داده است همچنانکه می توانست چون نمونه برادری و برابری و هم پستی اقوام و نژادها و ملل مختلف گردد ، این خطر نیز موجود بود که با انگیزه هائی که

از درون و برون حادث می شود، نفاق و شقاق جای مودت و محبت را بگیرد. کسانی به عمد آتش کینه را نیز نگهدارند، بر خوردها را با مبالغه شدیدتر بنمایند، خاطرات تلخ را با آب و تاب تکرار کنند، ملتی را به گناه واقعی و یا فرضی نیاگان در آتش انتقام بسوزانند، با فخر به نسب خویش به کمک اسطوره و افسانه خود را از قماش دیگر جلو دهند و کوتاه بینانه و در پی غرض و سود شخصی زندگی را بر خود و دیگران دشوار کنند. رهروان این بیراهه که بعلت نفاق و تفرقه افکنی و سلطه جوئی پیروان راستین شیطانند، با اعمال و گفتار خود طرح شومی را پی افکنده اند که دانش و آگاهی ما بر آن بزرگترین قدم در راه برادری و صلاح همه ما ایرانیان خواهد بود.

ما حاصل این جستجورا " منشور شیطان " نام نهادیم و در روشنائی مقدمه ای که عرض شد به یاری خداوند از سوابق و اصول و شیوه های تبلیغ و تحمیل بد اندیشان نژاد پرست سخن خواهیم گفت.

(پایان بخشهایی که از دیباچه نقل شد)



از هزار و اند سال بدینسوی، یعنی از آن پس که در اثر طلوع اسلام در سرزمین ما بزرگترین تحول تاریخی حادث گردید و آئین نو مستقر شد قدرتهای کهن شکست خورده و از گون شده و گروههای ریشه دار دیرین که هستی و منافع خود را در خطر دیدند، از پای نشستند و به هر نیرنگی که بود به تجدید فرمانروائی از دست رفته خود برخاستند. سیاست غلط، شوم بنی امیه و تکیه شان بر نژاد پرستی عربی راه را برای هواداران بازگشت به شرایط پیش از اسلام را در ایران آسان کرد، زیرا مردم نیز که از بیدادگری امرای منصوب از طرف دربار بنی امیه به فغان آمده بودند ناچار به گروه عرب ستیزان نژاد پرست گرویدند. براستی نیز امرای اموی از اسلام جز نامی نمی خواستند و بیرون از اجرای فرمان های دمشق برای خود مسئولیتی نمی شناختند. بدینگونه قدرتهای پس گرای مفتضح و شکست خورده که در برابر جاذبه اصول مساوات و برادری اسلامی عاجز شده و به کنجی خزیده بودند از سرنو قد راست کردند و به

احیای رسوم، آداب و دین و آئین گذشته پرداختند. دیگر آسان بود که بیدادگری های نظام گذشته را فراموش شده بینگارند. نظامی که با قطعیت و خشکی انعطاف ناپذیری بخشی کوچک از ایرانیان را به عنوان مغوب و دبیر و دهگان (فتودال) ... بر هزاران هزار مردم رنجبر و شرافتمند این سرزمین، سرور و صاحب اختیار تام و تمام کرده بود پرتگاهی که این "کاستیها" یا گروههای ممتاز و متشخص را از عامه مردم جدا می ساخت اجازه هیچگونه ارتباط انسانی را نمی داد. مثلاً از دوران ساسانیان آرزوی اشتغال به کاری که خاص این طبقات نیمه خدایان بود برای مردم عادی حتی در خواب هم میسر نبود. ماجرای مرد کفش دوز توانگری که حاضر شده بود کسری هزینه جنگ را تامین کند و در مقابل از انوشیروان اجازه می خواست که بگذارد پسر او درس بخواند و خواندن و نوشتن فرا گیرد، شنیدنی است. آن شاهنشاه "عادل" البته به باسواد شدن بچهای از طبقه پیشه وران راضی نمی توانست بشود. خسرو کیسه زر را پس می فرستد. از فردوسی که گفتار انوشیروان را باز گو کرد بشنویم :

برو همچنان باز گردان شتر	مبادا کزو سیم خواهیم و در
چو بازارگان بچه گردد دبیر	هنرمند و با دانش و یادگیر
چو فرزند ما بر نشیند به تخت	دبیری بهایدش پیروز بخت
هنر یابد از مرد موزه فروش	سپارد بدو چشم بینا و گوش
به دست خردمند مرد نژاد	نماند جز از حسرت و سردباد ...

این مثال مثنوی از خروار است. خلاصه، این "جزئیات" را می شد پنهان داشت و در مقابل تا می خواستند مجال سخن پردازی از شکوه تاج کیانی، فره ایزدی، از زور و توان پهلوانان افسانه ای از زرق و برق و آوازه ایران باستانی بدست آورده بودند. تا حد توان می بایست بر آرایش گذشته همت گمارند، از داستانها چون واقعیات سخن گویند، خود و نژاد خود را برتر از دیگران نشان دهند، تا برای قدرت طلبی خود انتقام جوئی زمینه لازم را در اذهان فراهم آورند. آنان با زرنگی و هشیاری به این داستانها و سخن پردازیها، احساسات پاک و آرزوی ستم ستیزی و استقلال طلبی مردم را به یاری گرفتند. نقطه اتکائی برای ظلم زدگان و قربانیان امرای خون آشام بنی امیه و کارگزاران غلاظ و شداد خلفا پدید آوردند. همه نیروی مردم را به مسیر مطامع و

راستای اهداف نژادپرستانه و سودجویانه خود سوق دادند. هدف اصلی بازگشت به گذشته بود، با تمام مشخصات و خصوصیاتش، بی کم و کاست. می بایست با تمام مظاهر نظام یکتاپرستی و عدل که تنها تقوی را معیار ارزیابی می شناخت پنهانی و درزیر پرده جنگید. نژادگرایان متعصب که درهمه آثارشان از پاکی نژاد سخن می رود و حتی فردوسی نیز از قول یکی از سرکردگان این گروه " خطرات " اختلاط این نژاد پاک را با دیگر نژادها - درست مانند نظریه پردازان نازیست قرن ما - نقل کرده است، آن سردار، آینده را به علت اینکه در اثر استقرار اسلام " زترک و زدهگان و از تازیان * نژادی پدید آید اندر میان نه ترک و نه دهگان، نه تازی بود... " سخت تاریک می دیده است.

آری این نژادپرستان چگونه می توانستند چشم دیدن دین و آئینی را داشته باشند که پیغمبر بزرگوار آن به عنوان نخستین مؤذن خود که مقامی بس ارجمند و والا بود - بردهای حبشی سیاه رنگ، مردی که قریش از او نفرت داشت، یعنی بلال بن رباح را انتخاب می کرد. یک سیاه دیگر، یعنی " مقداد بن اسود " را به عنوان سرداری برجسته در جنگ بدر یار و هم‌رزم خود می ساخت و " صهیب " رومی و " سلمان " پارسی را از یاران خود می شمرد... دینی که در میان مؤمنین همواره اندیشه

" برادری " را تبلیغ می کند چگونه می تواند مورد قبول معتقدین متعصب به نظام طبقاتی خشن که به قول بلعمی همه امتیازات را بر دورکن " خون و خواسته " یعنی " نژاد و ثروت " استوار می شمارد، قرار گیرد؟ (ترجمه تاریخ بلعمی - صفحه ۸۵) . در متون مربوط به آن دوره ما تکرار کلمه نژاد و تبار و امثال آنرا از این جهت فراوان می بینیم .

خلاصه، در نتیجه سیاست شوم بنی امیه، زمینه عقاید و طرز رفتاری که در طی هزار سال در کشور ما چون بیماری بومی، برحای ماند به دست طرفداران " نژاد و دارائی " چیده شد.

فرا رسیدن امواج پی در پی ترکان و جای گرفتن دائمی آنان در فلات ایران به عنوان یکی از عناصر متشکله جمعیت این کشور، مزید بر علت شد.

ترکان به طور کلی داوطلبانه به دین اسلام مشرف شدند، عاشقان بدان دل بستند و به راستی به صورت سربازان اسلام درآمدند. چنانکه

در بغداد، بزرگان پارسی را اغلب در نقش "دیوانیان اسلام" و سران ترک را چون "شمشیر اسلام" می بینیم. (به عنوان جملهء معترضه باید در مورد دو اصطلاح "پارسی" و "ترک" توضیحاتی عرض شود: در دوران بعد از اسلام کشورمان، به علت این که انبوه عظیم ترکان در آن توطن اختیار کردند و به تمام معنی کلمه ایرانی شدند اگر مقصود بیان گروه خاصی از ایرانیان باشد استعمال اصطلاح فارسیان یا پارسیان در مقابل ترکان و دیگران دقیق تر است، اگر مقصود به طور کلی - بدون اشاره به قومیت - مردم کشورمان باشد آن وقت نام "ایرانی" بسیار به جا خواهد بود - توضیح اینکه کلمهء "ترک" تنها قومیت را نشان می دهد و هرگز به طور مطلق معنی "ترک عثمانی" سابق و "ترک ترکیه ای" امروزه را نداشته و ندارد، عینا چون کلمه "عرب" که اگر خواسته باشیم جز قومیت، تابعیت و یا محل توطن او را هم بیان کنیم می گوئیم "عرب لسانی" یا "عرب مصری" والا کلمه "عرب" تنها قومیت را بیان می کند).

تعصب اسلامی ترکان و جانفشانی صمیمانه آنها در راه اسلام البته به مذاق بازماندگان اشراف شکست خوردهء پارسی که خواب احیای راه و رسم کهن را می دیدند خوش نیامد. بنابراین لیهء تیز حمله و ستیز خود را متوجه ترکان کردند. از نظر احتیاط نیز هجوم بر ترکان - که در راه بسط اسلام بخصوص در شرق شمشیر می زدند - کم خطرتر از حمله به خود اسلام - که مردم عامی پارسی نیز آنها را پذیرا شده بودند و راه نفاق نمی رفتند - بود. پس ستیز با ترکان هم جنگی مستقیم با نژادی "ناپاک" و هم در زیر این پرده، طرح ریزی و پیاده کردن "بگانه ستیزی" به طور کلی بود. طرح عقیدتی و اصول تبلیغ و استراتژی حنکی برای تحقق سلطه و اثبات "برتری نژادی" بدین سان اندک اندک و با مهارت و تردستی کامل شکل گرفت. اشراف پوسیدهء نژادپرست ماهرانه هر فرصتی را غنیمت دانستند. از همان اوان، از هزار و اند سال بدین سوی دست به نشر اندیشه های خود زدند و همواره سودای برتری نژادی در پیختند. تداوم حکومت هموطنان نو، یعنی قوم ترک و تسلسل فرمان - روائی آنان با استثناهای بسیار کم و در حکم کالعدم سبب شد که نژادپرستان پارسی در تبلیغ افکار سلطه گرانه خود به شیوه ای زیر - کانه غیرمستقیم و غیر محسوس ولی کاری یعنی اصول نفوذ در "دشمن"

متشبهت شوند. دو عامل در خدمت این اشراف دسیسه گر بود: یکی شیوه کشورداری ترکها که اختیارات را به دست وزیری می سپردند و عملاً همه کارها - معمولاً جز امور نظامی - به دست او اداره می شد. این وزراء اغلب از فارسیان بود. دیگر کم توجهی ترکان به مسائل فرهنگی قومی خود و اشتیاق آنان به فراگرفتن هرگونه دانش و معرفتی از دیگران و نداشتن تعصب قومی در این راه، تا آن اندازه که حتی از تشویق و ترویج فرهنگهای مختلف هرگز روی گردان نشدند. هرگز (علی رغم قصه‌ها - بی که به ما آموخته‌اند) زبان خود را به کسی تحمیل نکردند و بالعکس خود زبان همسایه را بخوبی و بزودی و با حسن نیت فرا گرفتند و در توسعه و ترقی آن کوشیدند، دیوانها پرداختند، شعرا و نویسندگان را نواختند. این خصوصیت و حسن نیت، نعمت غیر مترقبه‌ای بود برای دسیسه کاران نژادپرست. پس بدین گونه با در دست داشتن امکانات مهم (پشت گرمی به وزرای خودی و توسعه بلا مانع و حتی مورد تشویق زبان خود) دست در کار شدند. زبان را چون وسیله تبلیغ مؤثری به کار گرفتند و از همان آغاز اصول تبلیغی و عقیدتی بسیار زیرکانه‌ای را پی افکندند که ما با بررسی مثالهای فراوان توانستیم برخی از عناصر آن را استخراج کنیم. نتیجه این تحریات و استنتاجات را بهتر می بود با مثالهای عمده‌ای که فراوان در دسترس داریم عرضه نماییم، لکن این امر سخن را به درازا می کشاند و به راستی "مثنوی هفتاد من کاغذ" می شد و ما همچنان در اول وصف آن می ماندیم. از سوی دیگر اندیشیدیم که هر خواننده خود در هر سطر و بند، به یاد مثالهایی که می داند خواهد افتاد. پس در اینجا به آوردن خطوط عمده دسایس نژادپرستان و عمده خیالات آنها به صورت خشک و فهرست وار چون مواد منشوری بسنده شدیم. این منشور نا نوشته را که هر ماده آن در حقیقت، ماده فساد و شر و مایه نفاق و شقاق و تباهی است "منشور شیطان" نام نهادیم. دریغ چه بسیار انسانهای شریف، شعرای بزرگ و عالی قدر، نویسندگان پرمایه و توانا، هنرمندان والا و شایان احترام و اندیشه مندان بی غرض که با حسن نیت و ندانسته در دام ابلیس افتاده‌اند و گاهی وسواس او را ندای سروش انگاشته‌اند و گام در بیراهه نهاده‌اند. این منشور را بخوانیم و این را قدمی اساسی در آگاهی و در نتیجه اصلاح حال خود بدانیم، بحای نفاق، برادری و به جای برتری جویی و سلطه طلبی

همدلی و هم پستی و به جای " پاکی خون " ، پاکدلی و تقوی بخواهیم .
اینک استنتاجات ما از منشور نانوشتهء شوم شیطان به صورتی که در
قرن ما مطرح است ، پایهء " منشور " در قرنهای پیش گذاشته شده است .
روح آن همواره ثابت مانده ، در طی اعصار تکنیکهای تبلیغاتی و
اصطلاحات به صورتی که مشاهده می شود درآمده است) :

الف : نژاد برتر

ماده ۱ - اعتقاد به وجود چیزی به نام " نژاد آریائی " این اعتقاد
اساس افکار و لوژی نژادپرستی است . ما مطالبی که دال بر بطلان
این فرض ، یعنی خیالی بودن نژاد آریائی است ارزشی نمی گذاریم
و همواره از نژاد آریائی چون واقعیت مسلم تاریخی بحث می کنیم
و اجازه نمی دهیم کسی آن را مورد سؤال قرار دهد . خوشبختانه
اغماض دانشمندان شرقشناس و استعمال کلمهء آریائی از جانب
آنها (ولو به تسامح) در این مورد یاور ماست .

ماده ۲ - اعتقاد به برتری بلا قید و شرط این نژاد بر نژادهای حقیقی
و یا فرضی دیگر .

ماده ۳ - اعتقاد به نوعی قدرت مخفی و نامیرا یا جوهر و فرهء نژادی
که به خودی خود منشاء و منبع فیاض همهء خصوصیات نیک و با ارزش
یک قوم شریف و ممتاز است .

ب : (قوم برتر " یا " ایرانی اصیل ")

ماده ۴ - اعتقاد به وجود چیزی به نام " ایرانی اصیل " و این کلمه
" ایرانی اصیل " فقط از " ابر نژاد آریائی " است .

ماده ۵ - اعتقاد به برتری این " ایرانی اصیل آریائی نژاد " بر دیگر
اهالی کشور .

ج : " زبان برتر " یا " زبان اصیل ")

ماده ۶ - اعتقاد به این که " ایرانیان اصیل آریائی نژاد " دارای
زبان اصیل و برتری هستند .

ماده ۷ - اعتقاد به این که روح ایرانی اصیل آریائی نژاد در زبان
فارسی متجلی است و آن برترین و بهترین زبانهاست .

ماده ۸ - رد هرگونه اندیشهء همزیستی زبانها و نیز رد اندیشهء نقش
زبان فارسی به عنوان زبان ارتباط کلیهء اقوام ساکن در کشور

ایران، تبلیغ اعتقاد برسلطه، انحصاری و محض زبان فارسی و لزوم طرد و محکوم ساختن هر زبان دیگر در این سرزمین و قبول این شعار " ایرانی بودن یعنی فارسی زبان بودن، و ایرانی شدن یعنی فارسی زبان شدن " .

ماده ۹ - اعتقاد به اصالت ریشه‌ای زبان آریائی - فارسی و کوشش در اثبات این نکته که این زبان اصل است و دیگر زبانها فروغ بی فروغ آن، سعی ریشه‌یابی واژه‌های زبانهای دیگر از فارسی ولو به تاویل و تخمین و حتی جعل نیز اثبات اینک تمام افتخارات و آثار فرهنگی دیگران یا مستقیماً اقتباس از فرهنگ آریائی فارسی است و یا به نحوی متأثر از آن بوده است .
د - یک نژاد - یک قوم - یک زبان !

ماده ۱۰ - اعتقاد به اصالت و سلطه " یک نژاد، یک قوم و یک زبان " در کشور، و عملی ساختن تسلط ابرنژاد آریائی و قوم آریائی و زبان آریائی فارسی بر نژاد و اقوام و زبانهای دیگر .
ماده ۱۱ - اعتقاد به برتری پندار و اندیشه آریائی، برتری زبان و گفتار آریائی و برتری رسوم، عادات، آداب، رفتار و الگوهای آریائی بر اندیشه و گفتار و رفتار و کردار دیگران .

ه - اعطای امتیاز اصالت

ماده ۱۲ - در تحت شرایط خاصی و بر حسب مصلحت، امتیاز " ایرانی " الاصل آریائی نژاد شدن " را به یک نفر، یا کسانی و یا دسته و قومی می توان اعطا کرد .
ماده ۱۳ - " ایرانی الاصل آریائی نژاد " و یا به عبارت مجملتر " آریا-ئی الاصل " شدن شخصیتهای بزرگ و مردان نامور این منطقه از جهان - حتی علی رغم عقیده و فلسفه و مشربشان - به خودی خود انجام می گیرد . در این صورت کلیه " علایم و آثار و دلایل " خیر " بودن - از قبیل سلسله نسب غیر آریائی، حتی اعتراف به انتساب به غیر آریائی و یا اظهار نفرت نسبت به آریائیهای اصیل و امثال آن - کان لم یکن حساب می شود .
ماده ۱۴ - در مورد شخصیتهای غیر آریائی مسلم، اگر کوشش در " آریائی

الاصل کردن " منتج به نتیجه نشود، می توان امتیازات آنرا با تاویل و تحریف دلایل موحود ویا جعل دلایل تازه به آریائی الاصلها نسبت داد و اگر این تدبیر نیز مفید فایده نشود می توان کلی منکر امتیازات آن شخصیت شد .

ماده ۱۵ - " آریائی الاصل، شدن " اشخاص معمولی و بخصوص معاصر به نسبت مفید بودنشان به اهداف نژادپرستانه، آریائی و بادر نظر گرفتن مصلحت وقت امکان پذیر است .

ماده ۱۶ - تجهیز و تحریک غیرآریائی ها علیه فرهنگ و تاریخ و زبان قومی خودشان و واداشتن آنها به هر وسیله، ممکن (از تشویق و تحریک و ترغیب تا تهدید و ترغیب و محازات و غیره) به خدمت به ارزشهای والای آریائی و رد و انکار و تحقیر ارزشها و خصوصیات خودی .

ماده ۱۷ - از هر نوع اقدام به عملی که در راستای دستور " یک نژاد، یک قوم و یک زبان " نباشد و بتواند یادآور خصوصیات و ارزشهای غیر آریائی ها شود باید جدا جلوگیری کرد. آثار غیر آریائی گذشتگان که به زبان قومی آنها نوشته شده ولو بسیار گرانقدر باشد باید متروک و معدوم گردد، باید چنان کرد که غیرآریائی ها تاریخ و زبان و هویت خود را انکار کنند و خود در محو آن بکوشند دچار خود کم بینی گردند و از انتساب خود به قوم و زبان خویش شرمسار باشند و خود را گناهکار بدانند برای خود و فرزندان خود نامهای آریائی انتخاب کنند و با نزدیکان خود به زبان ما سخن بگویند، و قس علیهذا

ماده ۱۸ - کسانی که به افتخار آریائی اصل شدن نایل شده اند از مزایای آن بهره مند خواهند شد و مورد لطف و حمایت قرار خواهند گرفت .

ماده ۱۹ - درهمه موارد بالا در صورت نیاز می توان از کسانی که به افتخار آریائی الاصل شدن نایل شده اند این امتیاز را موقتاً و یا به طور دائم سلب کرد .

و - همیشه حق و افتخار از آن آریائی است

ماده ۲۰ - اعتقاد به این که هر حادثه، پرافتخار در تاریخ این کشور

اثر آریائی الاصلهاست. تاریخ وقتی "معتبر" و "صحیح" تلقی می شود که آریائی الاصلها را بستانید و حق را بدانها بدهد. در هر مقایسه و مقابله ای امتیاز و حق با آریائیهاست، چه در وقایعی که در دورانهای پیشین در مهاجرتها و رویارویی با بومیان خواه نا خواه پیش آمده، چه در سلطه ها، شکستها، حتی کشتارها... گناه هرکار زشت برگردن "دیگران" است، تنها افتخارات است که خاص آریائیهاست، هر سندی که دال برکردار ناپسند آریائیها باشد یا جعلی است و یا تحریف شده است.

ز - نژادهای پست

ماده ۲۱ - اعتقاد و تاکید برپایدی، پستی، فرومایگی، وحشیگری، بی رحمی و پرخاشجویی غیر آریائیها تاکید و تذکر مکرر رویدادهای تاریخی گذشته و استفاده تبلیغاتی از آنها، برای زنده نگه داشتن نفرت به غیر آریائیها از هر نژادی و تیره ای و قومیی که باشند.

ماده ۲۲ - اعتقاد به خطا ناپذیری *infallibility* آریائی. پس هر عیب و علتی که از پندار، گفتار و رفتار آریائی احيانا به وجود آید عرضی است و در غیر آریائی نیکیها چنین است. خطای آریا - ئی الاصلها همیشه قابل توجیه است و حتما ریشه این خطاها را در فرومایگی دیگران می توان یافت، چنین است امتیازات و مزایای دیگران که حتما ریشه آریائی دارد.

ح - در جهت تبلیغ و پروپاگاندا

ماده ۲۳ - اعتقاد به لزوم تبلیغ و پروپاگاندا مداوم و از روی برنامه و خستگی ناپذیر در باب برتری آریائی و اتخاذ تدابیر لازم بر طبق شرایط هر مکان و هر زمان و بهره برداری از کلیه وسائل و دستاوردهای فرهنگی و هنری و علمی و غیر آن و پیشبرد هدف تبلیغاتی نژادپرستانه آریائی.

ماده ۲۴ - فرهنگ زدائی تدریجی غیر آریائیها و از خود بیگانگی ساختن آنان بمرور زمان و بخصوص تولید بی اعتنائی و حتی تنفر آنان نسبت به ارزشهای "غیر آریائی" با برنامه ریزی دراز مدت (آمو - زش تربیتی آریائیگرا از اینجا است لزوم ترویج نامهای "آریائی" "رسوم آریائی"، فرهنگ "آریائی". باید هر ارزش دینی، انسانی و قومی غیر آریائی بدست فراموشی سپرده شود.

ماده ۲۵ - ما بالاترین کوششها را در پاک نگهداشتن و پاک ساختن زبان و نژاد اصیل آریائی مصروف خواهیم داشت و با همان عزم و شدت غیر آریائی ها را از چنین کارهایی منع خواهیم کرد و بالعکس زبان و نژاد آنان را به انحراف و اغتشاش و آلودگی خواهیم کشاند و فاسدترشان خواهیم کرد تا نابود گردند.

ماده ۲۶ - حتی کمترین توجه به خصوصیات غیر آریائی را نباید اجازه داد، تا بتوان با عدم التفات این ویژگیها را هر روز ضعیفتر و ضعیفتر ساخت. اقدامات مصلحانه و توجه به خصوصیات اقوام غیر آریائی که گاهی انگیزه حس عدالت خواهی و نوع پروری و حسن نیت بی خبران و ساده دلان پدید می آید باید خنثی ساخت، و هر نوع تایید هویت غیر آریائی ها را در نطفه خفه کرد. برای مبارزه با احساسات عدالت جوئی و انسان دوستانه می توان با تشبیه دسته ویزهائی چون " اکنون مصلحت نیست " و یا تذکر احتمالات مختلف از قبیل امکان مورد استفاده دشمنان و یا طرح مسائلی چون لزوم حفظ تمامیت کشور و غیره سود جست. از غلیان اینگونه احساسات به هر ترتیب و ترفند جلوگیری کرد.

ماده ۲۷ - باید مانع از آگاهی اقوام " غیر آریائی " این سرزمین بر قدرت و ارزشهای فرهنگی شان شد: با تاکید بر اسطوره ها، بسا توطئه سکوت، با دست چین کردن و ارائه اطلاعات یکطرفه و یا هر حيله و ترفند دیگر. برای توضیح این ماده یکی از شیوه های دیرین و سودمند را متذکر می شویم: " اولویت همیشه با عناصر آریائی است و باید بدانها همیشه وزن و ارزش بیشتر قائل شد ". یعنی اگر درجائی در برابر نودونه عنصر غیر آریائی یک عنصر آریائی موجود باشد ما باید آن یک واحد را اصل و نودونه واحد دیگر را فرع و عارضی تلقی کنیم. مثلاً وجود یک ده آریائی کافی است که تمام آن استان را از نظر آریائی مطالعه کنیم. یعنی توجه خود را فقط در آن یک درصد متمرکز کنیم و نود و نه درصد دیگر را اصلاً بهائی ندهیم. اگر گذشته بسیار دور در له عنصر آریائی باشد حال و قرنهای گذشته را باید ندیده انگاشت. اگر چند دویستی به یکی از گویشهای آریائی را به کسی منسوب کرده باشند ما بدین امر آن قدر بها باید بدهیم و ارزش آنرا

با مبالغه ببالا ببریم که خود آن شخصیت را بی چون و چرا آریائی بدانیم. وجود مقداری کلمات و اصطلاحات آریائی در زبانی ما را قادر می کند که ارزش زبان را بحدی پایین بیاوریم که بتوانیم آنرا انکار کنیم و زبان آریائی خود را بحای آن بنشانیم و قس علیهذا ...).

ماده ۲۸ - استفاده از هر فرصت (مانند جشنها ، مراسم و غیره) و هر حادثه برای پیشبرد مقاصد نژادپرستانه و احیای رسوم و آداب و عقاید اصیل آریائی کهن واجب است ، و اژگان کهن آریائی فارسی - پهلوی را باید ترویج کرد ، توجه مردم را به زیبائی رسوم و اعتقادات روزگاران کهن طلائى آریائی جلب کرد ، و برای توفیق در این کار باید از افشای واقعیتهای زشت ، خرافات و هر چه که دال بر تیره روزی مردم آن زمان و بیدادگریها و پلیدیهای پادشاهان قرنهای گذشته است حدا جلودگیری کرد . بهتر است تبلیغات ما متکی بر دروغهای سودمند باشد تا واقعیتهای زیان آور و به درد نخور و راستهای فتنه انگیز .

ماده ۲۹ - برای اثبات فرومایگی غیر آریائی ها از کلیه وسائل در نهایت استادی باید استفاده کرد . شعر ، حکایت ، تمثیل ، لطیفه کاریکاتور ، تقلید و تئاتر و تحقیقات به اصطلاح علمی ، دستکاری از اسناد و نقل وقایع ، ایهام ، استعاره ، کنایه ، مسخره ، دشنام ، هجوم ، هجو مستقیم ، طنز ... خلاصه همه این نوع وسایل باید در راستای اهداف نژادپرستانه برای القای خواری به غیر آریائیها و اثبات حقارت آنان بکار گرفته شود .

ماده ۳۰ - این اصل مهم را باید همیشه در نظر داشت : در اثبات برتری و تبلیغ اهداف نژادپرستانه آریائی و همچنین اثبات فرومایگی دیگران ملاحظات اخلاقی و امثال آن نباید سدره گردد در این امر هر حيله و تقلب و خیانتی حایز است ، بخصوص در این موارد در استعمال هر سلاح باید دلیر بود و تمام وسائل را در این مهم بسیج کرد . منتهی باید کاری کرد که همیشه بظاهر حق بجانب بود .

بدین گونه است منشور نانوشته ای که در طی قرنهای از جانب شیطان

صفتان و عونه آنها برخلاف اصول عقیدتی اسلامی، اصول اخلاقی و انسانی
 حس عدالت خواهی و دست آوردهای علمی تا آنجا که توانسته اند برطبق
 آن عمل کرده اند. اغلب کتابهای ما از این افکار ملعون متأسفانه
 متأثر است و بخصوص در رژیم نژادپرست و سلطه جوی در پنجاه سال
 اخیر عمل بر این نسخه ماکیاولیستی همیشه در دستور روز بوده است.
 اگر امروز امکان افشای این دستورالعملهای شیطانی به دست آمده خود
 در حکم اعجاز است، زیرا با آن تجهیزات و امکانات و حيله و ترفند
 و قدرت تخریبی که بر هر چه که نشانی از "آریائی بودن" نداشت
 ساختند اگر هم اینک چیزی برحای مانده همانا از باب لطف پروردگاری
 است که "شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد".

گفتار را تیمنا با بیٹی از خواجہ شیراز به پایان می بریم:

قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود

ورنه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود

(پایان)



===== محمد امانی =====

محمد امانی ۱۶ نجی عصرین صونو و ۱۷ نجی عصر ایلک یاریسیندا یاشامیش بئووک، گئورکملی آذربایجان شاعرلریندن دیر. دوغولدوغو بئر بایبورت محالی اولوب، دوغوم و اولوم تاریخی قطعی اولاراق بللی دگیل دیر. امانی صفویه زمانیندا یاشامیش و شاه عباسین حربی یوروشلرینده یاخیندان اشتراک ائتمیش و شعرلرینده ده اونو آلقیشلامیش دیر. یازیلان روایتلره گؤره امانی یوز ایله یاخین یاشامیش و حکومت دستگاهیندا بئووک ایشلرین باشیندا اولوب، اوزون مدت یزدحاکمی اولموشدور.

امانی شیعه اولوب بیر شعرینده اوزونو قیزیلباش آدلاندیرمیش دیر: بوسعادت امانی یا بیزه بسس جعفری مذهب و قیزیلباشوز امانی جوخ زامان سیاحتده اولوب، یاخین و اورتا شرقین بیر جوخ شهرلرینی گزیب دولاشمیش و اوز تاثیراتینی شعرلرینده عکس ائتدیرمیش دیر. امانی صادق بیگ افشار ایللر جاغداش (معاصر) اولوب، صادق "مجمع الخواص" تذکره سینده اونو خوش طبع بیر شاعر اولاراق توصیف ائدیب و شعرلریندن نمونه لر گتیرمیش دیر. امانی نین تورکجه و فارسجا دیوانی واردیر. دیوانین یگانه نسخه سی لندنین بریتانیا موزه سینده دیر. بو دیواندان ایلک دفعه ۱۸۷۱ عسره انگلیس عالمی ج. ریو بحث ائتمیش، امانی و اونون شعرلری باره سینده معلومات وئرمیش دیر.

بونندان صونرا مرحوم حمید آراسلی اونون اثرلرینی تحلیل ائدیب و اونو اورتا عصر رئالیست شعر نین نماینده سی کیمی قیمتلندیره رک، شاعرین حیات و یارادیجیلیغیندان گئنیش صورتده بحث ائتمیش دیر. معاصر ادبیاتچیلاریمیزدان بالاش آذر اوغلو دا امانی حقیقده تدقیقی اثر یازیب، نشر ائتمیش دیر.

۱۹۸۳ ایلینده ائلیار صفرلی طرفندن باکی دا "امانی اثرلری" آدیندا امانی نین دیوانینا اساسا شعر مجموعه سی نشر ائدیلمیش و ۱. صفرلی بو مجموعه یه عالمانه بیر اؤن سؤز یازمیش دیر. بو مجموعه بیزیم مقاله میزه تمل قایناق اولموشدور.

شاعرین دیوانی غزل، قصیده، قطعه، مثنوی، مستزاد، تک بیت، منظوم حکایه، قوشما، گرایلی و بایاتی دان عبارت دیر. بو شعرلر فکرو بدیعی

دگری و ادبی خصوصیت‌لری باخیمیندان او دؤور آذربایجان شعرى نین ان گؤزل، یئتکین نمونه‌لری صاییلایلر. امانی نین دیوانیندا غزل اکثرینی تشکیل ائدیر. غزل لریچده مجازی عشق ایله حقیقی عشق و تصوف ایله وحدت وجود بیر وحدت وجوده گئیرمیشدیر. بونولا بئله دینوی سئوگی نین ترنمی و توصیفی امانی یارادیجیلیغیندا داه‌قا قارباق نظره چارپیر. آشاغیداکی شعرینده گؤزل‌لرین و گؤزه‌للیگین توصیفینی بدیع شکilde افاده ائتمیشدیر :

یوزون مهتابه بنزر، بنزه‌مزمی * تنین سیمابه بنزر، بنزه‌مزمی
گؤزون قبله‌نما اولوب همیشه * قاشین محرابه بنزر، بنزه‌مزمی
دهانین ایچره دندانین، نگارا * دری نایابه بنزر، بنزه‌مزمی
شفای درد هجر اوچون گؤنولکه * لبین عنابه بنزر، بنزه‌مزمی
امانی غزل‌لرینده فضولی مکتبینی ایزله میش دیر. اونون لیریک قهرمانی ناکام، گؤزوندن قانلی یاش آخان و وصال حسرتیله یاشایان بیر عاشیق دیر.

احباب، گؤزومدن آخیلان قانسی گؤرون

هردمده گؤنول ائيله‌گن افغانسی گؤرون

عمر اؤتدو گورمه‌دیک وصالین اثرین

پایان سیز اولان محنت هجرانسی گؤرون

امانی غزل‌لرینده‌کی عاشیق گئجه-گوندوز آیریلیقدان، فلکین، دؤورانین ظلموندا شکایت ائدیر. او، عینی زاماندا انسانی گؤزل-لیگی، معنوی اوحالیفی اورکدن سئویر، شره، ظلمه و چهالته نفرت بسله‌ییر. امانی نین بیرچوخ شعرلرینده گله‌گه اینام و اومید حسی دویولور. محبت و گؤزه‌للیگ نغمه‌کاری اولان امانی نین نظرینده شاه ایله گدانی، یوخسول ایله وارلی نین قرقی یوخدور، انسانلار یوکسک دویغو و لیاقت‌لرینه گوره قیمت‌لندیریلیر:

عجب حالت دگیلمی عشق غوغاسی بو عالمده

تعشق ایله گج طغیان، مساوی دیر گدا و شاه

امانی نین خلق شعرى شکلینده یاراتدیغی بایاتی، قوشما و گرایلی لاری ده اون آلتینچی عصر آذربایجان خلق ادبیاتی نین ان گؤزل نمونه لری دیر. ختائی دن صونرا امانی هم کلاسیک همده عاشیق شعرى اسلوبوندا یازدیغی شعرلریله ادبیاتین هرایکی قولوندا ان قیمتی اثرلر

یارا تمیشدیر. اونون غزللرینده عاشیق دردلی لکن قوشمالاریندا ایسه
 شن و خوشبخت دیر. قوشما و گرایلی لرینده امانی، انسانی "صفا سورمگه"،
 "محبت باغینی" سیر ائتمگه، قوش کیمی اؤتوب گئشجن گونلرین قدرینی
 بیلمگه جاغیریر:

عشق اودونا یانان سونمز گئدن گونلر گئری دؤنمز
 عمرون قوشو اوشدو قونمساز غنیمت دیر صفا سورمگ

شاد اول کونولا کی یار گلدی غم گئتدی و غمگسار گلدی
 محو اولدو فراق و وصل چاتدی گول سیتدی و صدهزار گلدی

آذری ادبیاتیندا منظوم حکایه مستقل شکلده ایلك دفعه امانی
 طرفندن یازیلمیشدیر. اونون تورکی دیوانیندا بش و فارسی دیوانیندا
 سیر منظوم حکایه سی واردیر. بو حکایه لر مضمون و شکل باخیمیندا
 شاعرین اؤز سلفلری نین اثرلریندن فرقلی دیر. امانی منظوم حکایه نی
 منظومه نین ترکیمندن آیریب مستقل بیر ادبی نوعه چئویرمیش دیر. او-
 نون منظوم حکایه لری ساتیریک و گولدور وحو مضمونو و او برار (پرسوناژ)
 چئشیتللیگنه گؤره دقتی جلب ائدیر. حیات حقیقتینه صادق قالان شاعر
 اؤز حکایه لرینی اینان دیرجی، طبیعی و ساده احوالاتلار اوزرینده قورور.
 اونون حکایه قهرمانلاری گئچیلمز یوللاردان گئچمیر، ایده آل سویه سینه
 یوکسلمگه میل گؤستریر عکسینه، حیاتی سیمالار یله دقتی جلب ائدیر.
 نمونه اولاراق "ده وه سی اؤلמוש قاری"، "تیریکی (تیریاکی)", "حاتم
 طائی"، "یوخسول کیشی نین حکایه سی" حکایه لرینی ذکر ائدیریک.
 امانی شعرلرینده سؤز صنعتینه ده جوخ اهمیت وئریر. "لفظ"
 ردیفالی غزلنده سؤزو صاف اینجی یه بنزه دیر. امانی یه گؤره سؤز
 معزه لر یارادیر اونون قدرتیله گؤزه للیک باغی زینت تا پیروغنه-
 لر اونون سحر یله دبله گلیر:

باغ حسنونجه کی باخماق هئج گوزون حدی ایمه س (دگیل)

غنچه خندان گویا سی گتیرمیش بار لفظ
 امانی ده صادق بیگ افشار و او عصرین بیر جوخ شاعرلری کیمی
 نواشی صنعتی نین تاثیر آلتیندا قالاراق اونون بعضی اثرلرینه
 نظیره لر یازمیشدیر. اونون شعرلری مضمون و مخصوصا دیل - اسلوب
 باخیمدا نواشی شعر یله یاخیندان سله شیر و شعرلرینده چوخلو

جفتای - ائوزبک سۆزو، افاده لری ایشلنمیشدیر . مقاله میزین صونوندا
نمونه اولاراق نئجه شعرینی درج ائدیریک :

(نوبهار)

یئنه ایام نوبهار اولدو	* بولبولون نغمه سی هزار اولدو
ابتدای بهار عطر دماغ	* مشک بید و پنفش هزار اولدو
اعتدال هوا نزاکت دن	* جمله اشجار پر ثمار اولدو
انتظار بهار وارایدی	* شکر کیم، رفع انتظار اولدو
لله الحمد ابر همت دن	* قطره لر سبزغه نثار اولدو
آتشین گول بوداقیدن طرفین	* غنچه لر برگ آشکار اولدو
ذیل اشجار سیزه زار ایچره	* جاری هر ساری آبشار اولدو
رشک فردوس تازه گوللردن	* باغ و راغ ایله کوهسار اولدو
قوشلار الحانی هر سحرگه دن	* حان افکسار غمگسار اولدو
باده و حدتین شمیمین آلان	* تا ابد مست بی خمار اولدو
هئجه دگمه ز، کئونول لباس حیات	* چون قامو خلقه مستعار اولدو
آه بی اختیار اگر جکسم	* عجب ایرمه س، چوشن نزار اولدو
بولما غیم بی قرار دان سایمان	* یاره بی لطفلیق شمار اولدو
ناشکیبا کئونگولون آشوبی	* بیر سهی قد گلزار اولدو
صبر و آرام رشته سین اوزدو	* یوزده جعدی چو تارومار اولدو
تیلی مرجان ، دیش لری لؤلؤ	* لب لری لعل آبدار اولدو
نخل اومیدیمه ثمر وئرگین	* قد موزونو اول نگار اولدو
غمزه سی وضعینی نئچوک قیلغای	* هر باخیشماغی فتنه بار اولدو
ایزی توزیغه یوز بئتیرمه گومه	* عجبیم وار بخت یار اولدو
توتیا اشکبار عینومغه	* آستانیندا کی غبار اولدو
ایککی عالم سعادتین تاپدی	* هرکیمه لطف کردگار اولدو
عاشیقین مبتلا به تن صانما	* آه و افغان اگر شعار اولدو
ائتدی تسخیر عقل وهوش چو عشق	* صبر و آرام هرزه کار اولدو
عقل محو اولسا سهل ایرور چون کیم	* عشق بنیادی استوار اولدو
حادثات زمانه دن داغسم	* عشق عاشیق لره حذار اولدو
نئیله روز عزتی جهان ایچره	* خوارلیق چونکی افتخار اولدو
شهرت عشقی نین سرافرازی	* ایکی عالمده نامدار اولدو
شادمانلیغینی نئیله روز، چوکئونول	* غم عشق ایله کامکار اولدو

میکنند و از ما حال انیسانغا * وضع دهوران چو بی قرار اولدو
مدت العمر میکن و مالوف * واله اولغانغا کوی یار اولدو
دمبدم انتظار مقدمیدن * شش جهته گوزوم چهار اولدو
باعث تیلبه لیغ "امانی" غه * شورش و عشق و نوبهار اولدو
* رباعی *

کیمدیر گئی، فلک کؤکسونو چاک ائیله مه دی
آزرده و زار دردناک ائیله مه دی
منزلگه یینی تیره مفاک ائیله مه دی
یوز حسرتیلن جسمینی خاک ائیله مه دی

افسوس کی، ایام جوانلیق گتدی
غم لشگری گلدی، شادمانلیق گتدی
بیل گوللیه ضعف و ناتوانلیق یئتوبن
سرمایه عیش و کامرانلیق گتدی

هرچند کیم، اولمادی قلک یار بیزه
راحت یئرینه یئتیردی آزار بیزه
جوریدن ایرور آمان دشمنک عار بیزه
گئن دونیانی گرچی ائیله دی دار بیزه

و بیر غزل :

عشق و عاشیق ، طور و موسی ، دست اصل مدعا
لن ترانی نهی اظهار ائیله میش اول مهلقا
لطف بیل، ای عین، اگر گورستمه دی وجهین سنه
نازواستغناسی بیرله لطفه کؤنره ک مبتلا
خدمته تقصیریمیز هرچندکیم واردور شها
باک ایمه س، آندین فزون ایرورچو امید رجا
ای خوش اول عاشیق کی جانان عشقیدن تحت السما
ائتمه میش ادراک عمر ایامده صبح و مساء
اقتدا استاد عشقه ائیله بین صاحب صفا
لطف و قهری بیربیلیب جانانیدن گوزلر رضا
ای مغنی، ساخلا گیل سارینی کیم، بوبزم آرا
عشق آهنگی وثریر صوتیغه عشاقین نوا
عشق ایرور روزا زلدن چونکی انوار الهدا
ای "امانی" ، سعی قیل صرف اول اوقاتینا ونا

* کهله یه سـلام *

(۲)

دوز یئـددی ایل من زندانلاردا قالـدیم
 آغار دیم ، قارالدیم ، صولدوم ، سارالدیم
 آنجا ق آچالمادیم ، اوردا اوجالـدیم
 او زندانلار باخ ! بو زندانلار دگیل
 او دوستاقلار عادی انسانلار دگیل
 نئجه زندان ؟ هریان بوز ، قورو تاختـا
 یئتمیش درجه نی آشـیردی شاختـا
 اؤلوم - دیریم اوردا قالـمیشدی باختـا
 گئده ر - گلمه ز دئییردی لر ، آدینـا
 چاتما زدی ، کیمسه نین ، کیمسه دادینـا
 اعتدال حدینی آشاندا صـویوق
 کیمسه اولماسایدی لاپ ساییق ، دو یـوق
 دواردی بوز کیمی ، اولاردی دو نـوق
 غربت اؤلکه ، قارا زندان ، یاد انسان
 اون دؤرد ساعات گونده ایش دگیل آسان
 اون اوج آی قیش ایدی ، قالان ایسه ا یای
 سن بو حسابی بیر عقلسه گتیر سـای
 میلیونلارلا انسان محو اولدی هارای
 غم ایدی زندانین سؤزو ، صـحبتی
 زهردن آخی ایدی اونون شـررتی
 اقلیم اوردا برک حیات سـئوومزایدی
 انسان اؤزو اوردا هئـچ گولمزایدی
 قاردان باشقا گوز بیر شئی گورمزایدی
 اوردا فقط بئش جانلی یا شار اینان
 ایت ، آیی ، مارالدی ، دله و انسان ۲

(۱) بو حقه گئنیش معلومات آماق اوجون باخ "گذر عمر" کتابینین مقدمه سینه
 (۲) انسان - محوسلار ایدی کی کوچ ایله گتیریلیمیشدی لر . ایت لرده محافظ
 ایتلر ، یوخسا اصلینده اوردا فقط اوج جانلی یا شار .

دوز آلتی آی ظلمت حوکوم سـورردی
بشش آی انسان گئجه - گوندوز گـورردی
بیر آی گون باتمازدی ساچین هـورردی

گونو ظلمت ، ایشی ذلت ، گـوزو آج
ال - قولوموز باغلی ، نامرده محتاج
یئددیجه ایل قیزیل قازدیم معـدنده
یاداکى من آغاچ کسـدیم اورمـساندا^۴
اوردا اکین - تیکین یوخدور خرمن ده

ایشی آغیر ، قیشی صویوق ، دردی چوخ
انسانلار حالینا یانان کیمسه یـوخ
قیش دا اولن یای دا باسدیریلاردی
اونون دا قیچ - قولو کسـدیریلردی
بیر خیردا قوطویا قیسـدیریلاردی

مزار اوسته آدیوخ ، نمره وار ایدی
بو سایاق بو دونیا بیزه دار ایددی
چوخ بلالر چکدیم ، اگیلمهـدیم من
اؤلوم له چارپیشدیم ، اسکیلـمهـدیم من
وطنیمدن اوزگه سین سـئـومـهـدیم من

آنا وطن ، دوغما ائل لر ، ایگیـد خالق
سیزی سئودیم ، پرستش ائتدیم آنجاق
چووقونلار ، طوفانلار باشیمدا اسدی
عزرائیل باشیمین اوستونو کسـدی
آنجاق پوچا چیخدی دشمنین^۵ قصـدی

دیری قالدیم ، آنا یوردوما گلـدیم
نامردلره من باش اکن دگیـلـدیم
دئدیم بوتون بونلار سیزدن ائترو ایدی
آج قورد کیمی خان ، بیک سیزی دیدیردی
شاه دا ، وزیر ده هامی ال بیر ایدی

حکومت ده اوغـرولارین کؤمـسـگی
تالانیـردی کنـدلی لرین امـسـگی

(۳) ساچین هـورردی = شعاع ساچاردی. (۴) اورمان = جنگل (۵) دشمن دشمنده
آنچاق غلام یحیی و اونون طرفدارلارینی نظرده توتورام .

يازىق كىندى آج، يالاواج قىلالاردى
 خرمنىدە تاخىلى خان، بىك تالاردى
 ھەر اونا بىر جور زورنى چالاردى
 وار - يوخونو مېن بىر آدلا چاپاردى
 اونو تالاماغا ماھىسا^۶ تاپپاردى
 كىندى آياق يالېن، چىلپاق، باش آچىق
 دوغرودان - دوغرويا لاپ سڧىل، يازىق
 مېن بىر يىشردن باشى آياغى يازىق
 ارباب اونو، دۇگر، سۇگر، تالاردى
 اوتولموش طويوق خالىنا سالاردى
 مېن اونلارېن الېن كىمك ايسىتەدېم
 مېن بو دىلەگىمە يىتمىك ايسىتەدېم
 مېن بو چىشېن بولو كىتمىك ايسىتەدېم
 آنچاق دونيا نامردلەر يار اولىدو
 مرد اوغوللار نە ايسە خواروزار اولدو
 گوردوز بىزە نىجە دىوان توتىدولار
 بېھتان آتېب، انصافى اونوتىدولار
 بوينوموزا مېن بىر تىقىر آتدىلار
 مېن چارەسىز ترك ائىلەدېم وطنى
 روھوم قالىدى، مېن آپاردېم بدننى
 غرىبتىدە باشىما بلالر گلىدى
 نامردلرېن اوخو باغرىمى دەلىدى
 اورەگىم نە گولدو، نە دە دىنجىلدى
 آنچاق دۇزدوم ھەر دردە ھەر بلايە
 اورەك - دىرەك وئردىم ھەر مېتلايە
 شكر آللھا انقلاب ائىدى ايران
 مظلوملار كامىنا دۇور ائىدى دۇوران
 ظالم لر يىخىلدى محسو اولدى سلطان
 ايندى آرئىق نە شاھلىق وار، نە خانلىق
 آيدىنسىلا شىب ھەر يىشردە چن - دومانلىق

اوتوز اوج ایل ترک ائتمیشدیم وطنی
گورمه میشدیم من بیر گلیب - گئنده نی
وطن ده سیلمیشدی کونلونیدن منی

وطن سیز یا شاماق چتین دیر، چتین
بو بیر درد دیر کیمسه دوزممه ز، بیلین

اوتوز اوج ایل آیری دوشدوم ائلیمدن
اولوسومدان، یار - یولداشدان دیلیمدن
گلشنیمدن، چیچکیمدن، گولومدن

هارای وطن! سن سیز یا شاماق چتین
اومید اولماسایدی اؤلردیم یقین

من بو شعری کالئمادا^۷ یازمیشام
من بو فکری لاپ شمالدا یوزموشام
وطن اوچون بئله یازیب، یوزموشام

"سو سوز بالیق اولماز، وطن سیزانسان
وطن سیز یا شاماق، چتیندیر، انسان

بیز کالئمادا محبوس اولدوغوموز ایلر (میلادی ۱۹۴۸ - ۱۹۵۵) ده
فارس و تورک دیلرینده چوخلو شعر سؤیله میشدیک، تاسفاکی، قلم، کاغذ
اولما دیقینا گوره اوللاری یازیا کؤچوره بیلمه دیک و چوخونو اونود -
وق، یاددا قالانلاری نین بیر حصه سینى "گذر عمر" کتابیندا قلمه
آلمیشیق، ایندی ده بعضی یاددا دوشن مصراعلاری (وطن و اومیدایله
علاقه دار اولانلاری) بورادا قلمه آلیریق :
- اومیدیم وارگله م وطن

اؤزومو چاتدیرام سیزه

اومید یا شادیری منی

اؤلوم اولسون اومید سیزه

یا خود بو بئش لیک :

دونیانین دامیندان کالئما دوزوندن
ایندی اریمه ز شمال بوزوندان
باشیمین اوستونده قطب اولدوزوندان

شرفاللی، شهرتلی وطنه سلام
عزتلی، شوکتلی وطنه سلام

(۷) بو حقه گئیش معلومات آلماق اوچون باخ "گذر عمر" کتابی نین مقدمه سین

یا خود آشاغیداکی مصراعلار :

نه گۆزه‌ل‌دیر باغین وطن ! نه صفالی داغین وطن !
قیزیل‌دیر تورپاغین وطن ! صولون وطن، ساغین وطن !
یا یلاقین، قیشلاقین وطن !
گۆروم مدام آباد اولسون، اوره‌گدن خالقین شاد اولسون .
باری گئچک اصل مطلبه :

سیز ده بوردا جتینلیک لـر جکمیسـیز
نامردلره آریا ، بوغدا اکمیسـیز
آجی ، آجی شربت‌لری ایچمیسـیز
ایندی تانری شفا وئریب بیزلـره
بیزلری ده یشتیریپ دیر سـیزلره
نه‌لر گلیب سیز انسانلار باشینا
بلا یاغیب تورپاغینا ، داشینا
صویوق سو قاریشیب خالقین آشینا .

روزگارین دگیـرمانی ترس گسـزیب
مخلوقو دا دن کیمی یاسیب ، ازیب
خزان اسیب چیچک‌لری صولـدوروب
اجل گلیب گۆیچک‌لری اولـدوروب
خـره یاسیب کهریزلری دولـدوروب
کهله هانی سنده کی او طراوت
بیر سیلکه‌لن گۆسته‌ر یئنه شجاعت
گۆل قورویوب ، کهریز باتیب ، گۆل صولوب
کهله قبرستانلیق مزارلا دولوب
من له یاشیدلارین چوخوسو اولـسوب

گندیپ‌دی لر گئده‌ر گلمه‌ز یولـلارا

بیر داها الیمیز چاتماز اونـلارا

بو نه فلاکت‌دیر قهرمان کهله ؟!

زمانه ظلمونـدن باغری قان کهله !

سیلکه‌لن ، بیر دیرچل ، بیر قووزان کهله !

قوی گول آچسین باغین ، باغچان ، گلشنین

بهره وئرسین تارلان ، زمین ، چمنین

شکر آلهها من ده کی ، گئری دؤنـدوم
 بولبول اولوب اؤز گلشنیمه قونـدوم
 ائل - اوبانین پالازینا بورونـدوم
 سیزه چاتـدیم بدنیمه جان گلـدی
 شرف گلـدی ، شوکت گلـدی ، شان گلـدی
 بئله دیر زامانین اولو فرمانی
 محو ائیله میش بیگی ، یوخ ائتمیش خانی
 تورپاغا باسدیرمیش شاهی ، سلطانی
 ایندی آرتیق دؤوران سیزین دؤورانـدی
 کیمسه باخماز بو کیمدی ، بیگ دی ، خاندی
 ایندی الینیزده تورپاق سویونـوز
 یئر - یوردونوز ، مال ، حیوانیز ، قویونـوز
 داها کیمسه "بویورامماز" سویونـوز
 آچیلیب دیر هنـسر ، زحمت میـدانـی
 انقلاب محو ائدیپ هر قودورقـانی
 حاکم زامان اؤز ایشینی گؤروبـدور
 کئچمیش دؤوران اؤز عمرونو سوروبـدور
 تاریخ ده کی ، اؤز حکمونو وئریبـدیر
 بو گون نووراق ، یئنی قورماق گونودو
 ایل لر یوخوسونـدان دورماق گونودو
 بو گون چالیش ، قوروش گونودور ، بوگون
 بو گون اللش ، دؤیوش گونودور ، بوگون
 بوگون باریش - قوروش گونودور ، بوگون
 هامی گلـسین ، دئـسین ، گولـسون ، شن لهـنـسین
 آرزولارین بر - بوداغی گول لهـنـسین
 دئـدیم دنیا گل سن حقـی اونوتـما
 یامانی یاپیشیب ، یاخشینی آتما
 ائل قهرمانلارین گل اوجوز ساتما
 گؤردون نئجه حق گلیب یئرین آلدی
 ظالم لر جانینا ولولـه سالدی

حضرت محمد (ص) ین اوگود لری

مَنْهُوْمَانِ لَا يَشْبَعَانِ رِطَابِ الْعِلْمِ وَطَابِ الْمَالِ

ایکی آج دوئیمازلار: بیلک و مال ایستتهین.

مَنْ اقْتَرَبَ ابْوَابَ السَّلَاطِينِ افْتَتَحْنَ

شاهلارا یاخین اولان فتنهیه دوشور.

مَنْ تَفَاقَرَا فِتْقَرَا

اوزونو یوخسوللوغا ووران یوخسول اولار.

مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شَبْرًا خَلَعَ اللَّهُ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ

هرکس حلقدن بیرقاریش اوزاقلاشسا، تانری مسلمانلیق حلقه سین اؤنون

بوینوندان چیخاردار.

مَنْ هَجَرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَ فَمَا تَدَخَلَ النَّارَ

هرکس قارداشیندان اوچ گوندن آرتیق کوسسه واولسه، جهنمه گئدر.

مَنْ تَأَنَّى أَدْرَكَ مَا تَمَنَّى

دؤره ن ایسته دیگینه چاتار.

مَنْ كَانَ يَوْمًا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرَةِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ

تانری و آخسته اینان قونشوسونو عزیز توتار.

مَنْ تَعَوَّدَ كَثُرَتِ الطَّعَامُ وَالشَّرَابُ قَسَا قَلْبُهُ

چوخ یئیهن و چوخ ایچه نین قلبی سرت (سخت) اولار.

مَنْ قَلَّ طَعْمُهُ صَحَّ بَدَنُهُ وَمَنْ كَثُرَ طَعْمُهُ سَقُمَ بَدَنُهُ وَقَسَا قَلْبُهُ

آزیئیهن سا غلام، وچوخ یئیهن ناخوش و قلبی قاتی (سخت) اولار.

مَنْ سَاءَ شَأْنُهُ خَطِيئَتُهُ غُفِرَ لَهُ وَإِنْ لَمْ يَسْتَغْفِرْ

گناهیدان دلتنگ اولان باغیشلانماق دیله مهسه، داخی باغیشلانا.

مَنْ يَزْرَعُ خَيْرًا يَحْصِدْ زَعِيمَةً وَمَنْ يَزْرَعُ شَرًّا يَحْصِدْ

یاخشیلیق اکن فایدا سینی گورر، پیسلیک اکن ده پیسلیک بیچر.

مَنْ كَثُرَتْ مَلُوتُهُ بِاللَّيْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ

کئجه نمازی چوخ قیلانین گوندوز اوزو گویچکله شر.

ترجمه اشدن: ج. هیشت

گوشه‌ای از مقدمه و واژه‌نامه

ترکی آذربایجانی به فارسی

آنچه در زیر از نظر خوانندگان گرامی
واریق می‌گذرد، گوشه‌ای از یادداشت‌هایی
است که م.ع. فرزانه به عنوان مقدمه
بر واژه‌نامه ترکی آذربایجانی به فارسی
که از دیرباز در دست تدوین دارند فراهم
آورده‌اند.

آرزو داریم امکانات چاپ و نشر این
اثر بنیادین که خواستاران زیادی چشم
انتظار به انتشار آن دارند، هرچه زودتر
فراهم آید. ادامه خاطرات م.ع. فرزانه
را در شماره‌های آینده "واریق" خواهید
خواند.

سخنی چند

اندیشه و تدبیر تدوین و نشر واژه‌نامه ترکی
آذربایجانی به فارسی، اندیشه‌ای مربوط به
سال‌ها پیش است. این تدبیر که طبعاً از نیاز مبرم جامعه فرهنگی ما
به وجود این واژه‌نامه ناشی می‌شد، هنگامی به مرحله عمل نزدیک
گشت که نگارنده در سال‌های ۴۴ و ۴۵ در رابطه با انتشار کتابچه
"مبانی دستور زبان آذربایجانی"، پیامها و نامه‌های محبت آمیز
بسیاری از علاقمندان و مشتاقان به آموزش و شناخت زبان و فرهنگ و ادب
آذربایجان دریافت داشتم. در این پیامها و نامه‌ها، ضمن قدرشناسی
از انتشار کتابچه، عموماً یک مسئله، مسئله تدوین واژه‌نامه‌ی
روال و اسلوب آوازی به کار رفته در همان دستور زبان که بتواند شامل
واژه‌ها و اصطلاحات رایج در ترکی آذربایجانی بوده و پاسخگوی نیاز -
های خواستاران باشد، پیش کشیده می‌شد.

دریافت این پیامها و نامه‌ها در شرایط آنروزی که زبان و فرهنگ
قومی ما در معرض شدیدترین تعرضها، اهانتها و تخطئه‌ها قرار داشت
بخودی خود می‌توانست انگیزه‌ای برای عملی ساختن اندیشه‌ای که از دیر
باز مدنظر بود، نقطه آغاز باشد.

البته، کاری که می‌بایست انجام پذیرد، با نبودن مآخذ و دیگر امکانات کاری در حد توان یک فرد، آن هم در عرض مدتی کوتاه نبوده و قطعاً هرگاه کار بصورت همکاری دسته‌جمعی انجام می‌گرفت، باروری آن بهتر و سریعتر می‌بود. این بود از کسانی که می‌توانستند درپیش برد این اقدام مفید و مؤثر باشند، خواستار همگامی و همکاری شد. ولی در آن روزگار و انفساً، خیلی‌ها را پروای پرداختن به این کارها نبود و کسانی هم که کمابیش مرد میدان بودند، غالباً پیش از آنکه به نیاز واقعی مردم و جنبه‌های فنی اقدام بیندیشند، به مسائل ذهنی خود می‌اندیشیدند و به هر حال، فاصله مابین دیدگاه‌ها آنچنان نزدیک بهم نبود که بشود آنها را در رهگذر انجام چنین کاری تلفیق داد این بود که ناگزیر به تنهایی تن به این اقدام سپرد.

به تدریج مآخذی فراهم آمد، واژه‌ها و لغات استخراج ورده بندی شد و تعیین و گزینش معانی و همسانیه‌های متقابل آنها آغاز گردید. برخورداری از گنجینه لغات و اصطلاحات زبان زنده، خلق و به همراه آن تدوین مقدمه‌ای بر واژه‌نامه که مسائل مربوط به واژه‌شناسی و مشخصات واژه‌ای ترکی آذربایجانی را در خود جای داده باشد از نکات مهمی بود که ار همان آغاز کار مدنظر بود و به همین جهت یادداشت‌هایی در این زمینه گردآوری شد. کار داشت به روال عادی پیش می‌رفت که باز تند باد حوادث به سراغ آمد و آنچه در مدت کما بیش طولانی فراهم آمده بود، به باد فنا رفت و از آنهمه چیزی جز یادداشت‌های پراکنده بر اوراق و حواشی مشتی کتاب و دفتر به جای نماند.

از بین رفتن فیش‌ها و دستنویس‌ها و پی آمده‌های بعدی و تشدید روز افزون اختناق حاکم بر اوضاع، ادامه کار را عملاً غیر ممکن ساخت ولی اندیشه و تدوین واژه‌نامه همچنان بر جای بود و محول به شرایط و فرصتی مساعد.

با تحقق رستاخیز ۲۲ بهمن ۵۷ و استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی، در مزور به کارنامه گذشته، این اندیشه دو مرتبه جان گرفت و با تمام ناآمادگی‌ها آنچه تحت عنوان "واژه‌نامه ترکی آذربایجانی به فارسی" در دسترس شما قرار خواهد گرفت. حاصل کار و تلاش مجتهدی است که در رهگذر تحقق بخشیدن به آرزو و اشتیاق دیرینه مشتاقان و علاقمندان به زبان و فرهنگ و ادب آذربایجان انجام گرفته است *

واژه‌نامه^۴ حاضر، با تمام کوششی که در کار تدوین آن به‌کار رفته، چون حاصل کار یک فرد و آنهم در مدتی محدود و در شرایط عدم دسترسی به منابع و مآخذ لازم و بخصوص به گنجینه لغات زبان زنده مردم بوده، الزاما خالی از نقصانها و نارسائیه‌ها نیست. امید است این نقصانها و نارسائیه‌ها به همت و پشتکار دانش‌پژوهان و صاحب‌نظران به مرور برطرف شود و درآینده نه چندان دور، واژه‌نامه جامع و دقیق ترکی آذربایجانی به فارسی در ردیف سایر فرهنگهای معتبر مرجع در دسترس همگان قرار گیرد.

زبان امروزی آذربایجان

زبان امروزی مردم آذربایجان که در گفت و شنودها از آن عموماً بنام ترکی (تورکی - تورکو) و در مآخذ تاریخی و گروه بنسب‌دی زبانها به ترکی آذری (آذری تورکجه‌سی)، ترکی آذربایجانی و آذر-بایجانی و از این قبیل نام می‌برند، به زبانی گفته می‌شود که امروزه علاوه بر اهالی سرزمینی که از نظر جغرافیائی نام آذربایجان برخود دارد، اقوام و تیره‌هایی شهرنشین و روستا نشین بسیاری نیز، با فاصله دور و نزدیک از این خطه جغرافیائی، از نواحی شرقی ترکیه و عراق گرفته تا کوهپایه‌های خراسان و از سواحل خزر تا سرزمینهای فارس و کرمان به این زبان تکلم می‌کنند و احساسها و اندیشه‌ها و مقاصد خود را در این زبان بیان می‌دارند.

زبان امروزی آذربایجان، از نظر منشاء تاریخی به خانواده زبانهای آلتائیک تعلق دارد که موطن اصلی آن نخست سرزمینهای آسیای مرکزی و کرانه‌های یئنی سئی بوده و بعد در طول ادوار تاریخی با حریان کوچ و اسکان قبایل و اقوام ترک زبان گسترش یافته و دامنه آن تا شبه جزیره بالکان و حتی فراتر گشانده شده و زبان تکلم و

* در فاصله‌ای که کار تدوین این واژه‌نامه در جریان بود، فرهنگ "آذربایجانی - فارسی" که به همت و پشتکار محمد پیغون گردآوری شده است منتشر گردید. این فرهنگ با وجود کمبودها و نارسائی‌های موجود در آن بعنوان نخستین قدم مثبت و مؤثر در این راه سسزاوار تحسین است و جا دارد که فضیلت الفضل للمتقدم را برای خودنگاه دارد.

کتابت اقوام و خلقهای مختلف گشته است .

ترکی آذربایجانی در گروه بندی امروزی زبانهای ترکی حوزو زبانهای گروه جنوب غربی محسوب است و در این میان به زبانهای ترکی آناطولی و ترکی ترکمنی که از همین گروه هستند، از همه زبانهای دیگر ترکی نزدیکتر است .

زبان کنونی آذربایجان که در شکل پذیری تاریخی خود، از میسان شیوه های قدیمی زبانهای ترکی شیوه^۱ اوغوز و تا حدود زیادی قبیاق مبتنی بوده، در سیر مراحل تحول، به اقتضای شرایط تاریخی و اجتماعی از یک سو با سایر شاخه های زبان ترکی الفت داشته و از سوی دیگر به دلیل همجواری و آمیزش و هماهنگی در ادامه، فرهنگ و ادبیات مشترک اسلامی با زبانهای فارسی و عربی و پایه پای گسترش روابط فرهنگی و علمی و فنی با دنیای غرب، با زبانهای اروپائی محشور بوده است .

این مراوده و حشر تاریخی، الزاما موجب تاثیر متقابل واژه ها و تعبیرات این زبانها در یکدیگر گردیده و در این تاثیر پذیری متقابل تعداد انبوهی لغات و تعبیرات از زبانهای فوق به زبان آذربایجانی راه حسته و بطور گسترده یا محدود در آن متداول گشته است .

با وجود پشتیبانی شرایط و اوضاع و احوال تاریخی از دخول و رواج این لغات در زبان آذربایجانی، این زبان به دلایل : ۱- متکی بودن به مصالح ساختمانی بنیادی، یعنی لغات و واژه های اصیل که اساس و سنگ بنای ترکیب لغوی زبان را تشکیل می دهد . ۲- برخورداری بودن از استخوان بندی محکم و قانونمندیهای پایرهای گرامری . ۳- مجهز بودن به عناصر و اشکال واژه سازی از لغات بنیادی و حتی از لغات و مفاهیمی که از زبانهای دیگر به این زبان راه می یابند، که سه رکن اصلی و اصالت و موجودیت و بقای یک زبان است، به تحول تاریخی خود بعنوان یک زبان زنده ادامه داده و موقعیت شایسته خود را در میان زبانهای خویشاوند و همحوار احراز کرده است .

ترکی آذربایجانی از هنگام رواج در این سرزمین در کنار گویشهای محاوره ای مختلف متداول در میان ساکنان مناطق و نواحی دور و نزدیک شهری و روستائی و عشیرتی، زبان ادبی و کتابت خود را نیز داشته است . این زبان ادبی که تاریخی بالغ بر چندین قرن را پشت سر دارد و موضوع بررسی تاریخ ترکی آذری را تشکیل می دهد، از بدو شکل تاریخی

خود، دارای دوشاخه اصلی کتبی و شفاهی بوده است که از آن دو زبان ادبی کتبی، مجموعه آثار نظم و نثر و آنچه را که در طول قرن‌ها از طرف ادبا و سخنواران در این زبان بوجود آمده و زبان شفاهی مجموعه بدایع و آفرینشهای خلقی را که بصورت قصه و داستان و افسانه و سرودها و حکم و امثال آن از طرف خلق و یا سخن پردازان خلقی ایجاد گشته و قرن‌ها سینه به سینه نقل گردیده دربر می گیرد.

شکل گیری زبان ادبی آذربایجان، آنچنانکه از قراین و شواهد تاریخی برمی آید، نخست در ادبیات شفاهی تجسم یافته است. چرا که مردم خلاقیت خود را بلا فاصله و مستقیماً در زبانی که به آن تکلم داشتند، بدون وقفه در انطباق با شرایط تاریخی جدید ادامه داده اند. در صورتی که ادبا و سخنوران با این ملاحظه که زبان ادبی واداری حاکم فارسی و عربی بوده، مدتها آثار خود را به فارسی و حتی به عربی نوشته اند. نظامی، خاقانی، فلکی، اوحدی، همام، شیخ شبستری و امثال آنان، با اینکه بی تردید با مردم اطراف خود به ترکی صحبت می کرده اند و نفوذ اسلوب و تعبیرات روان ترکی در آثار آنان نیز مؤید این مطلب است، به اقتضای اوضاع و احوال زمان آثار خود را به فارسی سروده اند.

خوشبختانه از دوران تشکل زبان ادبی شفاهی آذربایجان، اثر نفیس و گرانقدری نظیر داستانهای "دده قورقود" بجای مانده است که دربر رسی مشخصات تاریخی زبان ادبی آذربایجان از اهمیت والا و کم نظیری برخوردار است و نیز در زبان ادبی کتبی آذربایجان از قرن هفتم و هشتم هجری به بعد، آثار شعراء و ادبای بسیاری از حسن اوغلو و قاضی برهان الدین و نسیمی تا فضولی و از فضولی تا واقف و ذاکر و نیاتی و از آنها تا صابر و معجز و تا زمان ما مآخذ و نوشته های فراوانی وجود دارد که در بررسی تاریخ ترکی ادبی آذربایجان و سبک و آراء شناسی آن می تواند بسیار مفید و مؤثر باشد.

ترکی ادبی آذربایجان، که از آغاز استقرار و شکل پذیری خود در سرزمین امروزی آذربایجان سرنوشت یگانه ای را پشت سر گذاشته و از جریان تحول یکسانی برخوردار بوده است، در یک قرن اخیر به حکم حوادث و رخداد های تاریخی دچار دوگانگی سرنوشت گردیده است.

در اواسط قرن نوزدهم میلادی بعد از تقسیم شدن آذربایجان به دو منطقه شمالی و جنوبی و پایه یای دگرگونی سیستم فتووالی و گسترش

زمینه‌های فرهنگ و ادب در آذربایجان شمالی امکانات فراتری برای چاپ و نشر کتب و مطبوعات آذربایجانی فراهم می‌آید. در دهه دوم قرن اخیر و بویژه با وقوع انقلاب اکتبر که این زبان بعنوان زبان ملی آذربایجان شمالی شناخته می‌شود، فرایند آن به میزانی که بتواند پاسخگوی نیازهای گوناگون و روزافزون جامعه باشد، به سرعت توسعه می‌یابد. چاپ و نشر مداوم کتابها و نشریات روزنامه‌های متنوع در زمینه‌های مختلف دانش و تکنیک و هنر و فرهنگ و بهره‌گیری از زبان در بالا بردن سطح فرهنگی جامعه، کارآئی و توانائی زبان را بشکل فزاینده‌ای تا مرحله یک زبان ادبی و فنی گسترده بطور همه‌جانبه می‌افزاید.

همزمان با این سیروتحول تکاملی ترکی آذربایجانی در آذربایجان شمالی، در آذربایجان جنوبی به دلیل وجود تنگناهای ناشی از سیستم عقب مانده فئودالی جامعه و بخصوص با پی آمدهای ناهنجار و کینه توزانه سیاست حاکمیت نژادپرستانه در پنجاه - شصت سال اخیر و منع انتشار کتاب و نشریه در زبانهای قومی، ترکی آذربایجانی، بخصوص در جناح زبان ادبی و کتابت، نه تنها پیشرفت حاصل نکرده بلکه میراث ادبی گذشته آن نیز به دست فراموشی سپرده شده و امکانات آن تنها در دایره زبان تکلم، آنهم بشرط آنکه مردم یا رای سخن گفتن در زبان مادری خود را داشته باشند محدود مانده است.

این دوگانگی در سرنوشت، اختلاف سطح بسیار فاحشی را در چشم انداز زبان ادبی و کتابت این زبان بوجود آورده است، دریکجا زبان با استفاده از همه امکانات غنا و گسترش یافته و درحای دیگر، به دلیل وجود تنگناها و کارشکنیها ناشکوف مانده است. دریکجا زبان همه جانبه بررسی شده و انواع واژه نامه ها برای آن تدوین گشته و درحای دیگر مارک "تحمیلی" خورده و حسرت دسترسی به یک واژه نامه عمومی سالها به دل طالبان مانده است.

مسئله استقرار و تعمیم زبان ترکی

در آذربایجان که درحد خود یک مسئله تاریخی و قومی (اتنیک) است و باید اساساً از این دیدگاه ارزیابی و تحقیق شود دره ۵ - ۶ سال اخیر که عمده مسائل تاریخی و قومی

مسئله استقرار

زبان ترکی

در آذربایجان

در ایران از موضع غیرعلمی و تعصب آمیز نژادپرستانه بررسی و حل و فصل

می شده از طرف مدعیان " نژاد برتر " و " زبان والاتر " به یک مسئله تخطئه آمیز و مباحثه انگیز تک بعدی مبدل شده است .

پدیده استقرار و اشاعه یک زبان در یک سرزمین به حساب از بین رفتن زبان قبلی ساکنان آن سرزمین و یا احیاناً تحلیل یافتن آن در زبان جدید و از این قبیل، مسئله ای است که، در تاریخ کوچ و استیلا و اسکان اقوام و قبایل به کرات اتفاق افتاده و تاریخ سرزمینها و ملل امروزی در ادوار مختلف و بخصوص در دوران مهاجرت های قومی و عشیرتی شاهد دگرگونیها بوده اند .

چیزی که در حدوث این دگرگونی و تغییر و تبدیل مهم است و آنچه که واقع گرائی تاریخی در این رهگذر به ما می آموزد، قبل از هر چیز پذیرفتن آن بعنوان یک واقعیت عینی تاریخی است و بعد، در صورتیکه بخواهیم و مدارک و مآخذ لازم را در اختیار داشته باشیم، تحقیق و بررسی این اصل است که این دگرگونی به چه شکل انجام پذیرفته و تاثیر متقابل عناصر این زبانها، یعنی زبانی که از میان برخاسته و زبانی که جایگزین آن شده چگونه بوده است و از این قبیل . ولی اینکه بیائیم و تحت تاثیر و به حکم دیدگاهی که بر آن دل بسته ایم خلط مبحث کنیم که این رخداد تاریخی واقعه " ناگوار و شوم و نامیمونی " بوده که نمی بایست رخ می داد و حالا هم که اتفاق افتاده بایستی مردمی که قرن ها در این زبان تکلم کرده و الفاظ و عبارات آن را با احساس و اندیشه خود عین ساخته و فرهنگ قومی خود را در قالب آن ریخته اند برگردند و این زبان " چوپانی و درخور بیابانگردان وحشی " را بایک زبان " اصیل شایسته شهرنشینان متمدن " که قبلاً چه بسا جدما جدشان بایکی از لهجه های آن صحبت می کرده اند عوض کنند و اگر نخواهند که عوض نکنند، ما به زور و اجبار و توسل به قهر آنرا بر ایشان عوض خواهیم کرد، تحصیل حاصل و در حقیقت دهن کجی به تمام معیارهای تاریخی و علمی و مردمی و فرهنگی است .

در میان نظریه های تاریخی مختلفی که در رابطه با مسئله اشاعه و استقرار زبان ترکی در آذربایجان ارائه می شود، به نقطه نظرهای متغایر و متی می توان برخورد . بعضی از این نظریه ها آغاز اشاعه زبان ترکی در آذربایجان را تا زمان مادها و حتی فراتر عقب می برند و به دلایلی از نوع التصاقی بودن زبان مادها و قدمت مهاجرت اقوام ترک به این سرزمین و نظایر آن متکی می شوند . برخی دیگر تاریخ این رخداد را تا زمان

صفویه و حتی بعضی "خوش نیت" ها تا دوره قاجاریه نزدیک می‌آورند هر کدام از این نظریه‌ها، به نسبتی که دلایل و شواهد تاریخی و اتنیک خود را همراه داشته باشد، می‌تواند درخور بحث و بررسی باشد. لکن آنچه در این میان شگفت‌آور و شرم‌انگیز است، برداشت و توجه کسانی است که حادثه تاریخی و قومی جایگزینی زبان کنونی آذربایجان را در این خطه یک مقوله و رخداد تاریخی و اتنیک تلقی نکرده، بلکه بحکم دیدگاه نژاد پرستانه افراطی بعنوان یک "فاحعه تاریخی" قلمداد می‌کنند.

"فاحعه تاریخی" تلقی شدن مسئله استقرار زبان کنونی آذربایجان در این سرزمین و یا به تعبیر این "آریائی‌ان متمدن" یا دگوار "تحمیلی بیابان گردان" به قلم رفتن آن، الزاماتی آمده‌ای را در اثبات کم و کیف این "فاحعه تاریخی" به همراه می‌آورد و مباحثات و نظریه‌های زیاده‌تک بعدی و تعصب آمیز گوناگونی را موجب می‌گردد. در این مباحثات و نظریه‌های زیاده‌ترکی آذربایحانی بمحاکمه کشیده می‌شود و آنهم محاکمه‌ای از آن نوع که در آن هیچگونه حق دفاعی در کار نیست و مدعی و مدعی‌العموم یکی است. به این ترتیب، ماحرای "فاحعه تاریخی" قلمداد شدن جایگزینی زبان آذربایحانی، در برخورد با دیدگاه نژاد پرستانه خود برترینانه، به فاحعه دیگر، فاحعه ناهنجار و کینه توزانه تخطئه و تحقیر و نفی موحودیت این زبان در درجه اول و بالابردن و والاشمردن ارزش و کارآئی زمان منسوخ و مرده‌ای که چه بسا در ادوار تاریخی در این سرزمین به آن تکلم می‌شده و اکنون تنها باقیاتی از آن بطور پراکنده بجای مانده است، منحصر می‌گردد. "اساتید" و "محققان"ی پیدا می‌شوند و این زبان را گاهی زبان "تحمیلی" مغولان و تاتاران وحشی خونخوار و گاهی "بادگار منحوس ترکان غز" یا به تعبیر خود آنان غوز - که گویا بیابان گردانی به دور از هر نوع عوالم فرهنگی و مدنی بوده‌اند" وانمود می‌کنند. اینان به هنگام طرح اتهاماتی از این نوع، نمی‌خواهند به یاد بیاورند که اولاً مغولان و تاتاران در دوران سلطه‌گری خود دست به هر جنایتی هم که زده باشند از دست یازیدن به جنایت برگرداندن زبان مردم - جنایتی که در دوران مابسیاری از دانشمندان برترنژاد خود را به آن آلودند، سرا بوده‌اند و اگر فی‌المثل عوض کردن زبان اجماع مردم بهمان سادگی میسر بود که شمشیر مغول و تاتار به آن توفیق مییافت

می بایست گردانندگان گردونه، نژاد برتر با تمام امکاناتی که در اختیار داشتند خیلی راحتتر به مراد خود می رسیدند.

و ثانیاً این کاسه های گرمش را از آش فراموش می کنند که همین "غزهای بیابانگرد به دور از هر نوع عوالم فرهنگی مدنی" واقوام خویشاوند و همزبان آنان بودند که قرنهای یعنی بالغ به یک هزار و صد سال از یک هزار و چهار صد سال را به نام غزنویان و سلاجقه و خوارزمشاهیان و آق قویونلو و قره قویونلو و صفویه و افشاریه و قاجاریه در ایران حکومت راندند که بیشترین آنان از بزرگترین و پابرجا ترین حامیان شعر و ادب ایران بودند و بسیاری از سخنوران نامی ایران دیباچه آثار جاویدان خود را به نام آنان موشح ساخته اند و نیز بسیاری از اسلاف همین "مستوفیان عظام" و "نوابان والامکان" چاپلوسانه خاکپای آنها را بوسیده، پیشانی بر آستانشان سوده و سخنان آنها را "کلام الملوک ملوک الکلام" خوانده اند

گروهی از این "محققان و صاحب نظران" در تاختن به زبان آذربایجانی سلاح دیگری به کار برده اند، آنها ترکی آذربایجانی را زبانی معرفی می کنند که گویا تسامح و لاقیدی فوق العاده ای در برابر لغات خارجی دارد و که گویا بیش از صدی هفتاد لغات رایج در آن از زبانهای عربی و فارسی و دیگر زبانها گرفته شده است ... اینکه زبان ادبی ترکی آذربایجانی (و نه زبان محاوره ای آن) در دورانی از تاریخ خود به شدت با کلمات و تعبیرات فارسی و عربی آمیخته بوده شکی نیست. منتها این آمیختگی درست از همان نوع آمیختگی بوده که زبان ادبی فارسی (و نه زبان گفتاری آن) در دورانی از تاریخ گرفتار آن بوده و چه بهتر که کم و کیف این آمیختگی را از زبان ملک الشعرای بهار، یکی از اساتید مسلم زبان فارسی بشنویم: "... نثر فارسی که در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم صدی پنج لغت تازی بیش نداشت در نیمه ثانی قرن پنجم از صدی پنجاه نیز تجاوز کرد و در قرون شش و هفت و هشتم تا صدی هشتاد رسید" (ملک الشعرای بهار، سبک شناسی یا تاریخ تطویر نثر فارسی، جلد اول - تهران - ۱۳۲۱ ص ۲۷۴)

و انگهی اگر بنا بر این باشد که ما لغات عربی و فارسی به کار رفته در بافت این نشید زیبای فضولی را که می گوید:

منی جانندان اوصا ندیردی ، جفادن یار اوصا نمازمی ،

فلک لر یانندی آهیمدن ، مرادیم شمع یانماز می ؟

قامو بیمارینا خانان ، دوا ی دردایدر احسان ،

نچون قیلماز منه درمان منی بیمار سانماز می ؟

شب هجران یانار جانیم ، تئوکر قان چشم گریانیم ،

اویا دیر خلقی افغانیم ، قارا بختیم اویانماز می ؟ ...

به حساب تسامح و لاقیدی زبان آذربایجان بگذاریم . پس آنگاه مثلاً لغات عربی جای گرفته در این عبارات نیایش گونه سعدی در دیباجه گلستان را که می گوید :

" منت خدا یرا عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت ، هر نفسی که فرو می رود بمد حیات است و چون برمی گردد مفرح ذات ... "

چه نام باید نهیم و چه سان تاویل کنیم ؟ ...

لکن تلاش تخطئه ترکی آذربایجانی از این هم فرا تر می رود . کسانی پا به میان می نهند که متأسفانه کسوت استادی نیز برتن دارند ولی بی آنکه زبان امروزی آذربایجان را بدانند و برچند چون آن واقف باشند چشم بسته غیب می گویند و خیلی راحت و بی دغدغه خاطر منکر موجودیت این زبان می شوند و ادعا می کنند که " گویش ترکی که در چند جای پراکنده در ایران حرف می زنند ... با گویش های دیگر محلی هیچ گونه فرقی ندارد ... در اثر آشنا شدن روستائیان و چادر نشینان به شعر و خواندن و نوشتن ، ترکی هم مانند گویشهای دیگر رو به فراموشی

می رود (محمد مقدم ، ایران کوده ، جزوه ۱۱ ، تهران ، ۱۳۱۶ ص ۱۶۴)
و حتی پا را از این هم فراتر نهاده سعی می کنند با " دلایل " زبان شناسی ثابت کنند که گویا کلمه " گور - ببین " ریشه فعل " گورماق - دیدن " از کلمه " نگریستن و کلمه " سو - آب " از کلمه " شستشو و شستن مشتق شده است . (همان مأخذ ، ص ۱۷۵)

پشت سرایشان استاد دیگری از راه می رسد و بعد از آنکه کتابی در مورد " گویش " بودن زبان کنونی آذربایجانی می نویسد ، برای راحت شدن از شر این " گویش " مزاحم ، طرح بسیار " عالمانه " ای پیشنهاد می کند که به موجب آن حکومت مکلف می شود یک نسل از کودکان آذربایجانی را به مناطق فارس زبان کوچ دهد و بعد از آنکه آنان در آن منطقه زبان به فارسی گشودند و ترکی را بکلی فراموش کردند دو مرتبه به آذربایجان برگردانده شوند ! ... (دکتر ماهیار نوایی ، زبان کنونی آذربایجان)

و اما کارها خواهی و جانبداری از زبان تاتی یا آذری دری به فحوائی یک رشته مستندات تاریخی قبل از مهاجرت و اسکان اقوام ترک به این خطه، احتمالاً زبان بومی تمام یا قسمتی از ساکنان آنجا بوده و پیاپی اشاعه و گسترش زبان امروزی آذربایجان متروک و منسوخ گشته و تنها آثاری از آن در آبادیهای پراکنده و قلیل به جای مانده است، به جاها ی باریکتر از اظهار نظرهای بالا نیز می کشد.

اینجا، قبل از برخورد با این اظهارنظرها لازم است این نکته یادآوری شود که زبان تاتی که امروزه در آذربایجان ایران بطور پراکنده در هفده الی نوزده آبادی به آن صحبت می شود، در آذربایجان شمالی در بالغ بر سی و پنج آبادی مردم به آن صحبت می کنند. بررسی های تاریخی و تطبیقی حاکی از آنست که زبان تاتی متداول در روستا های آذربایجان شمالی به مراتب دست نخورده تر و تمیزتر از زبان تاتی متداول در آذربایجان ایران است. زبان تاتی متداول در آذربایجان شمالی از هر حیث مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته و تمام جنبه های آن از سیستم آوایی و واژه ای و ترکیبی بمراتب دقیقتر و شاملتر از آنچه که در ایران انجام شده مشخص گردیده است. با وجود این هیچوقت مسئله به بهای بیش از حد دادن به این زبان متروک و علم کردن آن در برابر زبان امروزی آذربایجان منجر نگشته است.

برتر شمردن این زبان متروک و رو در رو قرار دادن آن با زبان امروزی آذربایجان در ۴۰ - ۵۰ سال اخیر موجب ظهور ده ها و صدها مقاله و ملاحظه و گفتار در مطبوعات فارسی می گردد و هر کس سعی می کند در بزرگداشت آن بردیگران پیشی جوید و سرانجام کار به آنجا منجر می گردد که دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز که یکی از اساسی ترین رشته های درسی آن حتما باید بررسی و تحقیق در زبان امروزی آذربایجان باشد در نشریه ای که سالهای طولانی انتشار داده ده ها مقاله و نوشته در رابطه با ویژگیهای این زبان متروک منتشر می کند ولی حتی یک کلمه درباره زبان امروزی آن و مثلاً درباره سیستم فعلی این زبان که یکی از منبسط ترین و گسترده ترین سیستمهای فعلی در میان زبانهای دنیاست و راجع به اصطلاحات و تعبیرات و حکم و امثال آن که در هر شهر و روستائی می شود کتابها از آنها ترتیب داد و یا در زمینه آثار کلاسیک و ادبیات فولکلوریک

گسترده و ده‌ها نظایر و امثال آن نمی‌نویسند.

کار حمایت و هواخواهی از زبان دیرین آذربایجان به حساب تخطئه و تحقیر زبان کنونی آذربایجان تا آنجا مایه افتخار و مباهات شمرده می‌شود که آقای دکتر منوچهر مرتضوی کار با ارزش دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز در بها دادن به زبان دیرین آذربایجان و بی بها کردن زبان امروزی را با چنین عباراتی می‌ستاید :

"... و هر یک از زمینه‌های مذکور در بالا تاکنون پژوهشهای متعددی انجام یافته و مایه سرافرازی است که دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز سهمی عمده در مدت بیست و شش سال گذشته در این مورد داشته و وظیفه خود را در بررسی هویت ایرانی زبان دیرین آذربایجان و ارائه و بررسی آثار بازمانده از آذری دیرین و همچنین مواد ایرانی گویش کنونی در حد قابل تحسین انجام داده است"

(دکتر منوچهر مرتضوی - زبان دیرین آذربایجان - تهران - ۱۳۶۵ - صفحات ۱۲ و ۱۳ - از سلسله انتشارات موقوفه دکتر محمود افشار) ولی مثل اینکه حتی این نوع بهای بیش از حد دادن بها به آثار و بقایای زبانی که کتاب آن به هر دلیل تاریخی بسته شده است ، موجب خوشوقتی دیرپائی نمی‌گردد زیرا ، اولاً خود آقای دکتر مرتضوی در صفحات بعدی همین مجموعه مقالات ، در انتساب گویشهایی که امروزه در برخی نقاط و آبادیهای آذربایجان بطور پراکنده متداول است ، به زبان دیرین آذربایجان به این شکل اظهار تردید می‌کنند . علاوه بر مواد لفظی و معنوی ایرانی که در زبان کنونی آذربایجان وجود دارد و یادگار زبان دیرین این سرزمین و نماینده این حقیقت می‌باشد که قالب و استخوان بندی زبان فعلی (قالب و استخوان بندی ترکی - آذربایجانی - ف) به زبان اصلی و بومی مردم آذربایجان تحمیل شده است ، هنوز گروهی از مردم آذربایجان به زبانهایی که از شعب زبان ایرانی بشمار می‌روند ، سخن می‌گویند (زبان هرزنی و کرینگانی و خلخال) ولی ذکر این نکته خالی از فایده نیست که بعضی از زبان شناسان (و یغموای زیرنویسی همین صفحه از کتاب ، منجمله خود آقای دکتر مرتضوی) دراینکه این لهجه‌ها را بتوان از بقایای آذری دانست تردید دارند (همانجا - صفحات ۵۳ و ۵۴) و ثانیاً باز خود آقای دکتر مرتضوی و همشهری فقید دیگری نیز (مرحوم عبدالعلی کارنگ) کسه

سالیانی از عمر را در این امر سپری کرده بسته شدن کتاب عمر این زبان را بدینسان در نوشته های خود منعکس می کنند :

مرحوم عبدالعلی کارنگ در رساله ای که تحت عنوان " تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان " از خود بجای گذاشته می نویسد " پیرمرد شصت ساله ای که من نخستین بار برای فرا گرفتن لهجه " تاتی " اجیرش کرده بودم می گفت من تا ایام کودکی را بخاطر می آورم بسیار تعجب می کنم چه چهل و پنجاه سال پیش که اهالی این محال با شهرها چندان مراوده نداشتند بیشتر قراء نزدیک به کرینگان جزبه تاتی صحبت نمی کردند، چه بسا از این اشخاص یافت می شدند که اصلا زبان ترکی را بلد نبودند، ولی در عرض این پنجاه سال وضع بسیار تغییر یافت و با سرعت هرچه بیشتر زبان ترکی حاشین تاتی شد و هم اکنون این عمل به اندازه ای تند انجام می گیرد که شاید پنجاه سال دیگر از ما و زبانمان چیزی جز فسانه باقی نماند. این مطلب را دیگران نیز اظهار می کردند و قصیده " اوشتبین سید ابوالقاسم نیاتی شاعر زمان ناصرالدین شاه نیز این سخن را تایید می کند و می رساند که تقریباً هفتاد سال پیش اهالی قصیه " اوشتبین نیز به تاتی صحبت می کردند. (عبدالعلی کارنگ، تاتی و هرزنی لهجه از زبان باستان آذربایجان تبریز - ۱۳۳۳ صفحات ۲۸ و ۲۹) .

و آقای دکتر منوچهر مرتضوی در مجموعه ای که در بالا به آن اشاره رفت می نویسد " آنچه قابل تأسف و در خور توحه اهل فضل و فرهنگ است، ظهور آثار افول عنقریب آفتاب درخشان این یادگار پیراچایران باستان می باشد. و اگر دست توانای هزاران سال همراه با هجوم وایلغار تازی و ترکی نتوانست این زبان اصیل ایرانی را شکسته و نابود سازد بدیخته از نشانه ها و آثار برمی آید که پنجاه سال بعد، حتی یک نفر از مردم این سرزمین به زبان نیاکان خود سخن نخواهد گفت و این نور ایرانی یکباره از این سرزمین رخت برخواهد بست و هم امروز نسل جدید و کودکان این روستاها از زبان پدری خود بکلی بیگانه اند و پدران نیز تحت تاثیر علل و عوامل مجهول اندک اندک " لهجه آذری ترکی " را جانشین زبان خود کرده زبان دیرین خود را به دست فراموشی می سیارند... (همانجا - صفحه ۶۸)

این اظهار تأسفها و سوگ نشستن ها دقیقاً بیش از آنکه بخاطر از

بین رفتن آثار و بقایای زبان قدیمی باشد، بیشتر به دلیل جایگزین شدن " لهجه ترکی آذری" بجای آنست. به این ترتیب، تاختن بر مواضع زبان امروزی آذربایجان و کاستن از ارج و اعتبار آن و حتی به زیر سؤال بردن موجودیت تاریخی و کارآئی آن بعنوان یک زبان زنده و مستقل، نه تنها بر زبان و قلم فارس زبانان نژادپرست، حتی و بطور عمده بر زبان و خامه کسانی جاری میشود که خود در این زبان چشم به زندگی گشوده اند، با لالائی های شیرین و قصه های دلنشین آن به خواب رفته اند و در میان مردمی که همه آرزوها، دردها، خوشیها، حسرتها، ناکامیها و کامیابیهای خود را با الفاظ این زبان عجین ساخته اند، بزرگ شده و به ثمر رسیده اند. اینان بخصوص از این لحاظ که ادیب و سخن شناس نیز هستند، با اعمال به لطایف و زیباییهای زبان مادری خویش واقفند و اگر بر مثل یک فارس زبان فرق زبان و محتوا و مضمون فهلویات نوری انارجانی (شاعری که در عصر صفویه زیسته و هزلیاتی در زبان تاتی سروده) با اشعار و سروده های عامیانه آذربایجان یا مثلاً با " حیدر بابای " شهریار نداند و نشناسد، اینان نیک می دانند و می شناسند ...

وقتی ما زبانی را مورد تخطئه و تحقیر و ملامت قرار می دهیم، خواه نا خواه این تخطئه و تحقیر و ملامت شامل مجموعه فرهنگ و ادبی نیز که در آن زبان ابداع گشته است می گردد. کم بها دادن به یک زبان به معنی تحقیر مردمی است که در آن زبان تکلم می کنند و به معنی کم بها دادن به همه دست آوردهای بدیعی و همه آثار نظم و نثری است که در آن زبان آفریده شده و جزو میراث فرهنگی و ادبی آن زبان و با اعمال جزو فرهنگ و ادب بشری گشته است

بایاتی

باشیمدا کلاهیم وار
کُونولده مین آهیم وار
گۆز گۆردو، کُونول سئودی
منیم نه گناهیم وار

انسانی آزادیوان

بیرگون حمید یورغین ، ارگین بیر حالدا ایشدن قاییدیپ ال اوزونو یویاراق ، پنجره نین قاباغیندا صندلی اوزه رینده اوتورموش- دو . زینب خانم اوغلونون ایشدن قاییدان وقتینی بیلیردی . تزه جه دم آلمیش بیراستکان چای سوزوب اونون قاباغینا قویدو . اوتن یار یاغیشیندان صونرا اسن حزین یئل یازین سرین هوا سینی پنجره دن ایجری وورور ، اونون یورغون بدنینی اوخشاییردی . حمیدین اوره گی یانیردی . آتاسی قاباغینا قویدوقو چایی نلبه کییه توکوب بیئر خورتوم ایچمیشدی کی ، گوزلری قارشیدا کی قونشو پنجره سینه دوشدو . ۱۸ یاشلی بیر قیز آینانین قاباغیندا دایا نیب باشینی دارا ییردی . تئل لرینی آلتی نین ایککی طرفیندن آییریپ آشاغی توکموشدو . آچیلیمیش هورمه ، قالین ساچلاری دوشلری نین آلتینا کیمی اوزانمیشدی . اییری آلا گوزلری قارا تئللری نین آراسیندان پارلاق اولدوز کیمی پاریلدا - ییردی . قارا قاش ، اوزون کیرپیک لری گوزلری نین جاذبه سینی داها دا آرتیرمیشدی . حمید وورغون بیر حالدا اونو سوزدو . بونو گورهن ترلانی تزه جه آچیلیمیش غنچه یه اوخشار دوداقلاری قاچدی . قیقا جسی باخیشلارلا گوزلرینی آخیدیپ ، پنجره نین قاباغیندا ن چکیلدی . بوبا - خیش ، ادا و غمزه ایله ، قیرغی غفلتا شیغایب اوز . آوینی چالان کیمی حمیدین قلبینی چالیب ، گئتدی . او ، ترلانی ایلك دفعه گورموردو . اونلار بیر کوچه ده یاشاییردی لار . تئز - تئر اوز - اوزه گلر ، اعتناسیر بیر حالدا اوتوب یانیندان کئچردی . آخی ، بو وقته قدر حیات اونو گوز آچماغا قویما میشدی کی ، جوانلیق هوسینه ، ده دوشه بیله ییدی .

حمیدین آتاسی رجب کیشی آزاد یخواه بیر کارگراییدی . ۱۳۲۴ - نجو ایله ده باش وئرمیش آذر انقلابیندا فعال بیر صورتده اشتراک ائدنلر - دن بیر ی ایدی . انقلاب شعله لری شاه ایله سؤندورولندن صونرا ، باشقا آزاد یخواه لار کیمی ، او دا زندان آلینمیشدی . دوزولمنسز اشکنجه لر آلتیندا وحشیجه سینه اولدورولموشدو . آتاسی نین اولومو گنج حمیده ده شاهلیق رژیمینه قارشی درین بیر نفرت اویاتیمیشدی . او گونلر آذربایجاندا ایشسیرلیک و بوغوجو بیر محیط حاکم اولدو -

فوندان او، وطنیندن اوزاقلاشماغا مجبور اولور. آناسی زینبی ده گؤتوروب تهرانا گلیر، مختلف مؤسسه و کارگاهلاردا شاگرد صفتیلر چالیشیر، دؤزولمز آغیر و آجی گونلر گئچیریر، محرومیتلره معروض قالیر، یا واش - یا واش اوستالاشیر، بیر کارخانادا توخوجو کارگسر وظیفه سینده ایشله مویه باشلاییر.

۱۳۲۴ - نجو ایل ایدی. استبداد رژیمی مختلف دسته لری ازمیش، نهجه دئیرلر: "حالوانی یثیب، افشگی ده مینیب سوروردو." مالک و سرمایه دارلارین قیلینجی نین دالی دا کسیر، قاباقی دا کسیردی یا شقا یئزلرده اولدوغو کیمی، حمید ایشلیدیگی کارخانادا دا ایش گونو ۱۱ ساعت ایدی. مزدون آزلیفی، قادینلار، مکتب یا شلی اوشاقلار حدیندن آرتیق استثمار اولونمالاری، بیمه قانوندان خبر اولما ماغی بعضا اونو هیجانا گتیریر، ایشچیلره سکیز ساعتلیک ایش قانونی و باشقا خطرلر دانیشماغا باشلاییر. بو خبر کارخانا صاحبی نین قولاغینا چاتیر، بیر گون مدیر اونو اوطاغینا چاغیریر.

- سلام آغا،

مدیر باشینی قالدیریب معنالی باخیشلارلا اونو سوزدوکدن صورا - علیکه السلام، اگلش.

- منیمله ایشینیز وار ایدی؟

- بیر دی گوروم سن بوردا کارگر سن یوخسا فضول باشی؟

- نه دئمک ایسته دیگینیزی باشا دوشمدیم، من نئیله میشم؟

- نه ائده جکسن، ایشینی - گوجونو بورا خیب دوشموسن ایشچیلرین آراسینا سکیز ساعتلیک ایش طلب ائدیرسن، حقوقلارین آزلیغیندان، بیمه قانوندان دانیشیرسان. مگر بو اولکده ایش صاحبی، کارخانا صاحبی بیرجه منم؟ هامی نهجه من ده بیر.

- من دولت طرفیندن قویولموش ایش قانونیندان دانیشیرام، اوردای ایش گونو سکیز ساعت تعیین اولونوبدور. آنجاق بیز اون بیر ساعت ایشله - بیریک، ایشله دیگیمیز اوچ ساعت اضافه نین پولو بیزه وئريلمیر، کیچیک یا شلی اوشاقلار گون چیخاندان گون باتانا کیمی ایشله ییرلر. بو انصافدیر؟

- بو سؤزلر منیم باشیما گیرمز، منیم ایشیم بئله دیر. هرکسین خوشو گلسه ایشله سین، گلیمیر، خوش گلدی.

— بو کی، جواب اولمادی، ارباب

— جواب ائله بودور .

— دولت کارخانالاریندا ایشچیلر سککیز ساعت ایشله ییرلر، اؤزلری و عائله لری بيمه قانونیندان استفاده ائدیrlر. آنجاق بیز

مدیر اونون سؤزونو کسه ره ک عصانیت له :

— بس دیر! بو سؤزلری بوردا دانیشدین، بیرده تکرار ائتمیه سن! یا خشیسی بودورکی، عقلینی باشینا بیغاسان، اؤز سؤزونو دانیشاسان، دئییب، بیر سیغار آلیشدیردی. محکم سوروب توسوسونو هوا یا بو- راخدی. بیر آزار اعصابینا مسلط اولدوقدان صونرا اوزونو حمیده دوتا- راق :

— سن یا خشی اوغلانسان، ایشیندن ده راضی یام. باشینی آشاغا سالیب آدم کیمی ایشله سن، حقوقینی آرتیرارام. بوش- بوغازلیقدان ال چکمه سن سالارام ائشیگه. آنلادین نه دئییرم؟ دئدیگده حمید مدیرین وئردیگی وعده و تهدیددن آلیندی.

— سیز پول حریص لری، پوللاندیقجا وجدانینزی توز با سیر، انصاف و مروتی آتیر، انسانلیقی اونودورسونوز. دول آروا دلارین، یتیم و شاقلا- رین بئله قانینی صورماقدان چکینمیر سینیز. دئدیگده مدیر اوزونون چیخدی. الینی میزین اوستونه چیرپا راق :

— بس دیر! . . . سندن آدم اولماز. گئت دفتره حسابین آل گئت! یوخسا . . . حمید بو " یوخسا " نین معناسینی یا خشی آنلایردی. بوسؤزون دالیندا اخلاکگر و سائره آدلارلا زندان دوروردو، بئله لیک له او، ایشینی الدن وئردی.

بیر مدت ایش دالینجا قاچسادا، ایش تاپا بیلمه دی. او، قابل بیر توخوجو اولموشدو. اؤزو بیر ماشین آلیب آزاد بیر صورتده اؤزون-ه ایشله مک فکرینه دوشدو. آنجاق، اونون بوفکری داها آرتیق اوشاقلیق نولیا لارینا اوخشایردی. پولسوز، بوشال ایله نه ائده بیلردی؟

زینب اوغلونون داریلدیغینی گؤردوکده، دؤزه بیلمدی. آخی آتاسی- نین بیرجه وارثی ایدی. آتاسیندان قالانلاری جواهراته وئریب، یامان گونون یا راغی کیمی ساخلا ییردی. حمیدین بوندان خبری یوخ ایدی. اوزونو اوغلونا دوتوب :

— قادان آلیم! هئچ غصه یئمه. قاراگون اوچون ساخلا دیغیم یا دگارلاریم

هله دورور. اونلاری ساتیب، بیر ماشین آلا بیلرسن، دئییب، آغا دوردو
کهنه صاندیغینی آچیب کیچیک بیر باغلی چیخاردیب اوغلونون قاباغینا
قويدو. حمید گۆزلمه دیگی بئله بیر اوغورلو ایشدن دویوخموشدو دویو-
نچه نی آچدیقا : قیزیل بویون باغی، بیلرزیک فروزه، قاشلی اوزوکلر
وباشقا قیمتلی شئیلری گوردو کده گۆزلری ایشیقلا ندی. سئوینجی-
دوروب آنا سینی قوجا قلا یب ائویدو.

— قوربان اولوم آنا جان! منی دیریلتدین، سۆز وئیرم بونلاردان
دا یاخشیسینی آلام، دئدی.

حمید اونلاری ساتماقلا، یاخین دوستلاری نین کۆمگی ایله سککی-
نمره لی بیر توخوجو ماشین آلدی. بازاردا بیر نفرله قراردا دباغلا
— یب ایشله مگه باشلادی. الیندن چیخان ایشلر (ژاکت، بلوز و آیری
تریکو ایشلری) کیفیتجه یاخشی هر فصلین طلبینه او یغون و تمیز
اولدوغوندا ن بازار ی دوتدو. بیر ایله او، اوقدر قاباغا گئتدی
کی، ایکی ده نه ماشین دا آرتیرا بیلدی. بیر پاساژین ایکی-
مرتبه سینده بئویوک بیر اوطاق اجاره ائده رک، اوچ نفر ایشچی ده
ایشه گۆتوره بیلدی.

حمید ایگیرمی آلتی یاشیندا، اورتا بؤیلو، تۆکمه بدن، چاتما
قاشلی، دولو صفت، همیشه دوداقلاریندا تبسم اوینایان، دوست باز
و خوش اخلاق بیر اوغلان ایدی. آغوز ایشینده جدی و یورولماز اولماغی
نتیجه سینده، یاواش — یاواش قارا گۆنلری اونوتماغا باشلادی. ایکی
اوطاقلی مناسب منزل و ائوه لازیم اولان فرش و باشقا شئیلر آلدی.
زینب خانم اوغلونون موفقیتینی گوردو کچه فرج له بیر، گۆزلری ایشیق
— لانیر، اوره کی آچیلیردی. هر نماز اوستونده، آلله دان اوغلونا جان
ساغلیغی و خوش گۆنلر آرزو لایردی.

ائله بو گۆنلرین بیرینده ایدی کی، ترلانیین سیماسی حمیدین نظر-
ینده افسانه وی بیر گۆزله دئوندو. زینب اوغلونون الینده چای، مات-
مات گۆزلرینی قونشو پنجره یه زیلله دیگینی گوردو کده، اونا یاخینلا
— شدی. حمیدین باخدیغی طرفه باخسادا، بیر شئی گۆرمدی.

گۆزلرینی نییه خلقین پنجره سینده زیلله میسن اوغول؟ چایی نی
ایچ. دئدی کده، حمید آنا سینا طرف دئوندو. ایستکانی یئره قویوب :
— آنا جان قادان آلیم، دادیما چات. بیر گۆییرچین آغلیمی باشیمدان

آلدى ، گەتتى .

– بسم الله ... سەنە نە اولوب ، اوغول ! دلى – زاد اولما ميسان كى ؟
گۆيرچين نەدير ؟ دئدىكده ، حميد گۆردوك لرینی آناسينا سۆيلەدى . قیز
– ين كيم اولدوغونو اؤگرەنمەگینی خواهش ائتتى . اوغلونون بىردن
بىرە بىر قىزا وورولدوغونا تعجب ائتسەدە ، اورەكدن سئويندى . اوغلو
– سون ائولنمەيى آنانين اورەك آرزوسويدو . هر دن بىر سۆز آچىب بو
بارەدە دانىشاندا ، حميد موزالان سانجىمىش دانالار كىمى سونجوخلاير –
دى . ايندى اؤزو دىلە گلمىشىدى .

آنا سورغو – سئوال ائدىب يوخلادىقدا ، معلوم اولدو كى ، ترلانىن
آتاسى محمود اون ايل بوندان اول مراغه كندلرى نين بىرىندن كۆچۈ
تهراندا گلمىش ، غربت سىخىنتى سى و حيات آجىلىقلاريندان دويونجا
دادمىش ، روزگار ين بورانىندان ، چووغونلاريندان چىخمىشلاردان بىرى
دير . ايندى كىچىك بىر دوكان دوزەلدىب خيا طليقلا مشغولدور . اؤزامگ ،
ايله عائلەسىنى دولانديرير . خانمى ياخشى ، ترلان ، بىردە اون ياشار
اوغلو واردير .

حميد قىزىن نظرىنى بىلمك اوچون گۆتوروب عاشقانه بىر مکتوب
يازدى . آنجاق آلدىقى جواب اورەينجه دگىلدى . ترلانىن جوابى بئله
ايدى : " آقاي محترم ! مکتوبونوزو اوخودوم . چوخ شاعرانه ايدى .
منیمده سيزدن خوشوم گلير . آنجاق بوراسىنى بىلمەلى سن كى ، من
شانلى يام . " آخىرىنچى كلمەدن حميد سوسدالدى . قوللارى ، ضربە گۆرموش
بىر قوش كىمى ، يانينا دوشدو . اورەگينده : " بىر بختيمە باخ ، لعنت بظه
شانسا " دئدى . الينده كاغذ ، غير ارادى اولاراق ، كئچىپ ترلان گىلىن
پنجرەسىنە باخماغا باشلادى . ائله بو حالدا ترلان بىر خيال پرىسى
كىمى پنجرە نين قاباغيندا گۆرونديو ، جان آليجى ، شيرين بىر تىسمەلەگىرى
چكىلدى . " اگر دوز دئير ، بس بو ادا ، حرکت نە دئمكدير ؟ " دئيه ، فكرە
گەتتى . گەتتى . مکتوبو بىردە اوخودو . گۆزلرى " منیمده سيزدن خوشوم
گلير " سۆزلرى اوزەرىندە داياندى . بو جملەدن قىزىن جوابى رد اولما
– دىغىنى اوزونە تلقين ائتمك لە ، هيچانى نين شدتىنى آزالتماغا
چالىشىدى . بونگرانلىق اوزون سورمدى . زينب خانم ياخشى ايله تانىش
اولموشدو . صحبت آراسى سۆز آچاراق :

– ماشاع الله قىزىن ارلىك دير ، همده گۆرەل . نە اوچون بىر الله بندەسىنە

وئرمیرسن چنخیب گئتسین ؟ دئییه ، سئوال وئردی .

یاخشی خانم جوابیندا :

— واللہ ایستییه نی جوخدور ، قیز یاخین دورمور . دئیر : من اره گئتمیه جگم ، دئییب ، دورور .

— بس هله نشانلیسی دا یوخدور ؟

— یوخ باجی ، باشی باتمیش هئج کسه هن ، دئمیر ، دئدی . بو زینب اوچون اورهک آچان بیر خبر ایدی .

— انشاء الله اؤز اورهیی یاغانی تاپیب گئدر . ائوده قالیب اون چووا — لینا تائی اولما یا جاق کی ،

— الله توکل . بئله لیک له زینب آیاغا دوردو . خدا حافظ له شیب ، ائوه قایتدی . اوغلونا شاد خبر وئرمک ، اونو خوشحال ائتمک اوچون صبرسیز لیک له یولونو گؤزله یپردی . حمید ناھارا گلنده گولر اوزله اونو — قارشیلایب :

— موشتولوغومو وئر ، ترلانیب نشانلیسی یوخدور . سنی آلدادیب . دئدیگده ، حمید سئویندیگیندن آنا سینی قوجا قلایب برک — برک اؤپدو .

— موشتولوغون منیم گؤزلریم اوسته ، دئدی .

بئله لیک له ، یئنیدن ترلانیلا مکتوبلاشماغا باشلادی ، هرا یکیسی نین راضیلیفی ایله ، جمعه گونو سحر " لاله " پارکیندا گؤروش تعین ائتدیلر

✧ لاله پارکی نین سحری ✧

" لاله " پارکی نین مرکزینده دوزولمیش بؤیوک حووضون دورہ سینده آرا — سیرا اکیلیمیش و هاما رلانمیش شام آغا جلاری و اونلارین آرا لاریندا باش — باشا بئجریلمیش رنگ — به — رنگ آل — الوان گولر آدامیمسن اوزونه گولور ، تاماشایا چاغیریر ، ائلہیل کی ، اونلار دا انسان کیمی اؤز وارلیقلارینا خوشحال دیرلار . هادادان نفس آلیر ، سو ایچیر رنگلرین ده گونشدن آلیرلار ، دوغرودان دا اونلار دا بیزیم کیمی ، جاتلیدی رلار ، حیاتدان لذت آلیرلار ، حووضون لاپ اورتاسیندا قورولموش اوج فواره ، اؤز گوجلرینی توپلایا راق وار قوه لرله سویو اوتوز — اوتوز بئش متر یوکسک لیگه پوسکورورلر ، اونلارین دورہ سینہ صف باغلامیش فواره لرایسه آرام بیر حالدا فعالیتده دیرلر . صانکی ، مرکزه کی اوج فواره یه اؤز قدر تلرینی گؤسته رمگه میدان وئریبلر . حووضون شرق طرفیندن تاماشایا

دوردوقدا، فاطما ننه نین آل یاشیللی رنگ - به - رنگ قورشای جلوه -
له نیر. اسن حزین یئل اوچ فواره نین یوکسک لره قالدیرماقدا اولدوغو
سولاری دغیداراق چیسگین یاغیش کیمی، قدم وورانلارین اوزه رینه سیب
خوشا گلن فرحلی بیر حال او یاداراق، اونلاری قاچیردیر، ائلله بیلل
دوتغون کونوللری اوخشایب، آچماق اوچون ظرافت اشدیر.

حمید ایله ترلانین گوروش یثری ده ائلله، بو حوضون کناریندا
ایدی. اوتانجا قلا دولو بیر سلامدان صونرا، قدم وورماغا باشلادیلار.
باغدیقجا گوزلری ایشیق لاندیران یاشیل چمنلیک لردن، عطرلار سنی هر
طرفه یایان قیرمیزی، آغ، ساری و صورتی رنگلی قیزیل گوللرین کنار
- یندان اوترهک، باغین شمالینا دوغرو حرکت ائتدیله. گلستانلیغین
اورتاسیندا قویولموش، دونیا شهرتلی شاعر خیامین هیکللی نیسین
یانیندان تاماشا ائده - ائده کئچدیله، باغین جنوب - شرق حصه سینده
باش - باشا چاتمیش چینار آغا جلاری نین کولگه سالدیغی خیاباندا
بیر نیمکت اوزه رینده اوتوردولار. دئمک اولار کی، اوللری ان گوزه ل،
صفاللی منظره لره دوغرو ایدی. هرایکی طرفینده جرگه ایله اکیلیمیش سو -
یود آغا جلاری اؤز یاشیل ساچاقلارینی ساللامیشدی. اسن حزین یئل
اونلارین هر طرفدن ساللانان تئللرینی اوخشاییر، چینار آغا جلاری نین
ائلی یارپاقلارینی دیله گتیریردی. چمنلیک لرین آراسیندا قورولموش
جور - به - جور متحرک فواره لر معین بیر حرکتله دور ووراراق چمنلیگی
واونلارین آراسیندا اولان آغا جلاری سولاییر، ائلله بیل اونلارین اوزه رینه
بهار یاغیشی یاغدییر، اوللرینه قونموش توز - تورپاغی تمیزله ییر،
یارپاقلارینی پار - پار یاریلدا دیردی. ائلله جه ده چمنلیک لرین آرا -
سیندا کله قند شکلینده باش قالدیرمیش شام آغا جلاری بورا نیسین
گوزه للیگینی داها دا آرتیریردی. گونشین زرین شعاع لاری یاشیل
اوت و یارپاقلارین اوزه رینه قونموش داملا لاری مروارید دانه لرینه
بنزه دیردی.

ایکی وورغونون، بیاقدان بهری قدم وورسالاردا، هله هئچ بیر
آغزینی آچیب بیر کلمه ده دانیشما میشدی. حیا، اوتانجا قلیق اونلارا زور
گلمیشدی. حمید گوزلرینی متحرک فواره لرین سپدیگی سودان سویو سو -
زولن سویود آغا جلارینا زیللله میشدی. بیاقدان بهری، اورهک لرین
چیرپینتی سینی آرتیرمیش اولان آغیر سکوتی پوزاراق :

نيه بو سويود آغا جلا رينا "بيد مجنون" (مجنون سويود) آدى قويو-
 لوب؟ دئيه، ترلانا سئوال وئردى. او، گولومسويىرهك :
 - بيلميرم، دئدى - سيز دئيه بيلرسينيز نيه قويلوب؟
 - قارشىمىزداكى سويود آغا جينا بير دقتله باخين، ساچاغلارى هر-
 طرفدن، داغىنىق بير حالدا آشاغى توكولموشدور. منه ائله گليىركى ،
 بونون بو حالتىنى مجنونون ال دگمه ميش پوزغون تئللىرينه اوخشا ديب
 بو آدى قويلوبلار .
 - ممكندور، سيزين ده ساچلار ينىز ائله سويود آغا جى نين ساچاغلار ينى
 اوخشارى و اردير .
 - چونكى من ده سيزين مجنونوزام . دئديكده ، هر ايكيسى گولدو .
 اوتوردوقلارى خيا بانين هرايكى طرفيندن اوجال ميش جينا ر آغا جلا-
 رى نين ديبى ايله باشا - باش اكيل ميش كيچيك شام آغا جلارى نين باش
 آتميش آرتىق شيوچه لرى وورولموش، هاما وارلان ميشدى . ديللىرى نندن آخان
 سويون سسله نديردىگى حزين، اوره گ اوخشا يان نغمه ، سرچه لرين شور ايله
 سس - سسه وئريب جيويلا شمالارى ، هردن بيرقار يلدا شان قارغالارى ن-
 سى آر كسترين ترتيب ائتديگى بير خورو ، آرا بير اوجالان بولبول
 چهچه هى ده بو خور دسته سى نين سوليستىنى خاطرلاديردى . ائله بيل-
 بونلار هاميسى بو ايكى گنجين بير - بيرينه قووشما غىنى آلقيشلاماق
 اوچون ، بو پاركا توپلا شيب جشن مجلسى قورموشلار . بير آز سكوتدان
 صونرا ، يئنه حميد اوزونو ترلانا دوتاراق :
 - بس سن نيه هئچ دانىشميرسان ؟ دئيه ، سئوال وئردى .
 - نه دئيم؟ سيز دانىشين .
 - منيم بيرچه سؤزوم و اردير : سئويم سيزى ، سيزينله ياشاماق ، حيات
 يولدا شى اولماق ايسته يرم .
 - منه ائله گليىركى ، بوجور ، بيردن شعله له ن عشق آتشى تئزده سونه بيلر
 - نيه ائله دوشونورسونوز ؟
 - هله نه من سيزى تانىميشام ، نه ده سيز منى . اوتري بيربا خيشلا وجوده
 گلەن سئوگى نين نه عاقبتى اولاييلر ؟
 - من بونا اينانميرام كى ، بيزيم سئوگيميز سؤنمز و ابدى اولاجا قدير .
 - دونيا گورموش قوجا - قاريلاردان دفعه لرله ائشيتميشم : بوجور تله -
 سيك ، مطالعه سيز سئوگى آتشلرى تئز سؤنور . قارى ننه لىراؤز گوردوك

— لریندن صحبت آچیب دانیشارلار، دئیرلر: کیشی لرین قول— قارارلاری عهد— پیمانلاری اغوز آرزولارینا چاتانا کیمیدیر. یا واش— یا واش شو— گی آتشی سؤز . عهد و پیمانلار اونودولار. بوجور حاللار چـوـخ اولوبدور .

— منجه بو سؤزلر معنا سیزدیر. سیز منیم ایلک عشقیم سینیز. بیرده، بیز کورلار کیمی گؤرمه میش، تانیمامیش حیات قورماق ایسته میریک کـیـ، ائله بو گوۋ روشوموزده اوندان اغوتروودور. منجه زندگانلیقدا اصل مسئله اخلاق یا خینلیغی، نجابت بیرده هرایکی طرفین بیر— بیرینه اولان علاقه سی دیر. ایندی دئییم گؤروم منیمله حیات یولداشی اولماغا حاضر سینیزمی ؟

— منیمده سیزدن خوشوم گلیر. آنجاق بیر شبهه قلبیمی سخیر. گله جک منه دومانلی، قورخولو گؤرونور .

— یئرسیز شبهه لره قاپیلما یین. سؤز وئیریم، اؤله نه کیمی سیزدن آیر— یلما یام، وفادار قالام. بوتون وارلیغیملا سیزی خوشبخت ائتمگه چالیشام بونا اینانین ! دئدیگده ، ترلان گؤزلرینی چالما دان، حمیدین گؤز— لری نین ایچینه زیلله دی. صانکی ، دئدیگی سؤزلری، وئردیگی وعده لرین یالان یا دوزگونلویونو اونون گؤزلرینده اوخوماق ایسته ییردی. دوداق لاری ترپندی . خفیف بیر سسله ،

— کاش کی، دئییلن لرله عمل بیر اولایدی. دئدی.

اونلار اوزون — اوزادی سؤز آچیب، صحبت ائتدی لر. گله جک لریندن، آرزو ایسته ک لریندن دانیشدیلار. بو اونلارین آخیرینجی گؤروش— اولمادی. بو سایاق گؤروش لر بیر مدت دوام ائتدی. بیر— بیرلرین— تانیدیقجا، گله جک خوش و سعادتلی گونلرین ایشیغی اوره ک لرینی داها آرتیق بیر— بیرینه باغلادی .

حمید خوش اخلاق و روشنفکر، دوست یار بیر اوغلان اولدوغوندان، اغوزو اوچون یاخشی، صمیمی دوستلار تاپا بیلیمیشدی. من ده اون—ون یاخین دوستلاری جرگه سینده ایدیم. اوندان چوخ یا شلی اولدوغومدان، منه احترام قویار، دایی دئیردی، چوخ وقت روزگارین سیخینتلاری کوچ گلنده اوره گینی بوشالتماق اوچون یانیم گلەر، قلبینده طفیان او یا تمیش حق سیزلیقلاردان، اجتماعی دردلردن، سرمایه دارلارین زهلی کیمی خلقین

قانیی صورتوقلاریندان ، دولت مامورلاری نین سویغونچولوق وقودور -
 غانلیقلاریندان سوز آجیب دانیشار ، اوره گینی بوشالداردی ، "نه اوجون
 گرک من و منیم کیمی لرین ایشله مکدن جانی چیخا ، ساده بیریا شایش
 صاحبی ده اولمویا ؟ قاربارلی اللریمیز ، قان تریمیز حسابینا اولار
 میاشلیق دا ، قوماردا ، سیاحتده گون گئچیره لر . پوللارینی خرج له مگه
 یئر ده تاپمایا لار . نه چون ، نه چون ؟ آخی نییه گرهک بئله اولسون ؟
 زحمت چکنلر ، یارادانلار آج - یالاواج ، مفتخورلار ، یالتاقلار سسود
 گولونده اوزسونلر . دانیشاندا دا ، همیشه حقدن - عدالتدن دم وورسود
 نلار . اوز کرامت و سخاوت لریندن سوز آچاراق ، بیزلری یورجلا - و دا
 چیخا رتسینلار ، نه چون ؟ ... " بئله حاللاردا منیم اونا بیرجه جوابیم
 وار ایدی :

- بونلار سرمایه دارلار دونیاسی نین خصوصیتی و حکمودور . وارلیلار
 آغادیر ، یوخسوللار بنده ، نه قدر بو اصول اداره وار ، بئله اولاجا قدیر .
 داریخمیش بیر حالدا آیاغا دورار ،

- کاش او قدر قدرتیم اولایدی کی ، بو جور یاشایشی آلت - اوست ائده
 بیله یدیم . دئییب ، گئده ردی . آنجاق بو دفعه یانیم گلنده اونداباشقا
 بیر حال وارایدی . سلاملاشانندان صوردا ،

- دایی جان . صباح ناهارا بیزده قونا قسان . دئدی .

- دئییه سن سنده تزه خبر واردیر ، خئیر اول .

- خئیر اولما میش نه اولاجاق . صباح آنا ملا سیزی ائلچیلیگه گوندرمک
 ایسته ییرم . دئدی .

- قیز هارالی دیر ؟ دئییه سئوال وئردیم .

- اوز ائلچیمیز دیر . آذربایجان مارالی دیر . دئییه ، جواب وئردیکده ، من
 چوخ خوشحال اولدوم .

- چوخ گؤزه ل ، ائله ایسه گلهرم . دئدیم .

بئله لیک له او گونون صباحی ناھاری بیرلیکده یئددیک ، آخشام ،
 من دوستلاردان صمد دایی ، رستم آقا بیرده زینب خانم قیز ائوینه
 ائلچیلیگه گئتدیک . اوغلانلا قیزین راضیلیغی ائلچیلرین ایشیمسینی
 آسانلاشدیرمیشدی . ترلانیین عائله سینده اوز صنفمیزدن ، یولا گلن مهربا
 آدمملار اولدوقلاریندان صحبتیمیز خوشحالیقلا قورتا ردی . زینب خانم
 اوزایله گتیردیگی اوزوگو قیزین بارماغینا کئچیرتدی . الله مبارک

اٲيله سين ! سله رى اٲوه ياييلدى . كيين كسمه ايله توى بير يئـره سالىنماسىنى قراره آلدىق . نه باشىنىزى آغريدىم ، تعيين اولونموش گونده كيين كسىلدى . توى مجلسى قورولدو . حميد بوتون دوستلارىنى ، يولداشلارىنى دعوت اٲتمىشىدى . قوناقلار يئر به يئر اولدوقدان صونرا تار ، قاوال و كامانچا سسلندى . خواننده اورهيه ياتان گوزه ل سسى ايله گاه غزل ، گاه دا روحى اوخشا يان اوينا ق نغمه لرايله قوناقلارى روحلانديرير ، اوره ك لرينده فرح دوغوردو . گلين لر ، قيزلار آل - الوانا بورونموش ، اوزلردن ، گوزلردن شادلىق ياغير ، ميزلرين اوزه رينـده دوزولموش شيرنى و ميوه لر قوناقلارا گوز ووروردو . اويون ها والارى چالينديقچا ، قانلارى قاينا يان گنج لر اورتايا آتيلير ، اوز تانيدـ يقلارى ، اركلرى چاتان ياخين قيز ، گلين لرى اويونا دعوت اٲدير ، هر كس اوز هنرىنى گوسته رمگه جان آتيردى .

ـ گر هك قاين آنا اويناسين . دثيه سسلر اوجالدى . زينب خانىمى اورتايا چكديلر . قاين آنا چالينان "اوزون دره" ها واسينا سينديرا سينديرا ، سوزمه يه باشلادى . ال چالمالار موسيقى ايله هم آهـنگ اولدوغوندان ، قاين آنانين يامانچا سومويونه دوشوردو . هر طرفـدن وئريلن شاباشلار چالغىچيلارين گوزلرينى ايشىقلاندير مىشىدى . كامانچا و قاوالدا اوينايان بارماقلارى گورمك اولموردو . " بيگ ايله گلين اوز تويوندا اويناسا ، اوجوزلوق اولار ! " دثيه ، اوجالان سدن ، چپىك سسلرى سالونو گوتوردو . بيگ ايله گلينى ده اورتايا چكديلر . بئله ليك له شادلىق دوام اٲديردى . آداما ائله گليردى كى ، ساعت عقربه ـ سى اوز سرعتىنى آرتيريب ، وقت نئجه كئچديگىنى هئچ كس حس اٲتمير ـ دى . ساعت دوققوزدا خواننده تعريفله مه دثيب قورتارديقـدا قوناقلار شاما دعوت اولوندولار .

شامدان صونرا ، تله سن لر هر كس اوزونه مخصوص بير ديل ايله ـ تهريك دثيب ، مجلسى ترك اٲتديلر . يئنيدن تار ، كامانچا و قاوالين سسى اوجالدى . رقص و شادلىق گئجه يارى يا كىمى اوزاندى .

" آردى وار "

حسا بلاشما

(" حسا بلاشما منظومه سى نين مقدمه سيندن بير پارچا ")

سوده سو قاتان كيمى عشقه حيله قاتانلار
 بير مالى ساتان كيمى محبتى ساتانلار
 منفعت اييين آليب گوزلى پارلايانلار
 آنحاق طاماح اودويلا آلولانيب يانانلار
 يولداشى يارى يولدا اوز - اوستو بوراخانلار
 اوزونو الماس كيمى قيراط - قيراط ساتانلار
 گورسەنيپ گيزلەنلر بيلمزليكدن گلن لىر
 توپوروب يالايانلار سوزلريندن دئون لىر
 قوجاقلاريني يالنىز قازانچ اوچون آچانلار
 گونول آردينجا دگيل پول دالينجا قاچانلار
 مونرا بيرآز كئفله نيپ " حافظه " آند ايچن لىر
 يئكه سوزلر سويله نيپ اوزلريندن كئچن لىر...
 بشلەلىرى آز دگيل چوخ گوردوك چوخ دهنەديك
 داغ - داغ آغزىلار چكدىك آغير ضربه لىر يئديك
 گوردوك بير چوخ وعده لىر ، تلەده كى دهنەدير
 ايندى ياخشى آنلىيرىق سوز نەدير سئوگى نەدير ،
 نە گرەك دير بسلەمك قوجاغيندا ايلانى
 بئجرتەمك گول يئرينە باغدا دهنە تىكانى
 هرچائى سئوگىلى نين بوش يئره نازىن چكمك
 شورانلىقدا جوت سورمك تر تئوكمك ، توخوم اكەمك
 معنالى نكتەلىرى سوز قانمايانا دئەمك
 ان اينجه نغمەلىرى كار قولغا سويلەمك
 آلدانيپ بير گولوشه بئل باغلاماق خدمتە
 معنانى الدن وئريب برەك ياپيشماق صورته
 گوز - گورەكى دوزلوگو بوراخىپ يولدان آزماق
 هئچ يئره اوز گورونو اوز اللريلە قازماق
 آرتىق يەئره بو قورو قويودان سو گوزلەمك
 هئچ مستجاب اولمايان دوعايا " آمين " دئەمك .

نئىسلىم !!

منه اوركك مارال رام اولمادى ، قوۋى اولماسين ، نئىلىم !
غرورون بيرجه تركين قيلمادى ، قوۋى قيلماسين ، نئىلىم !

الفقدديم غميتدن دال دى ، باخكى ، عشقيمه خاطر
او ، بيرلحظه خياله دالمادى ، قوۋى دالماسين ، نئىلىم !

اونون ياديله عمروم گئچدى ، سانكى قلبى بير سال دى
منى عمرونده ياده سالمادى ، قوۋى سالماسين ، نئىلىم !

حالىم اولسا - دئدى گللم ، دئديم : بو ، حال دگيل ، قال دى
او ، اوز عهدنده ثابت قالمادى ، قوۋى قالماسين ، نئىلىم !

دئديم : چال قلبيمين جاسين داشا ، قورتار بو محنتدن !
سوزومى چالدى داشه ، چالمادى ، قوۋى چالماسين ، نئىلىم !

دئدى : سۆنمز ! قادان اللام ! دئديم : بو ، هيله دى ، آل دى
قادام قالسين ، سلاميم آلمادى ، قوۋى آلماسين ، نئىلىم !

ايضا حلار :

دالماق = خياله جومماق . سال = داش . قال = صحبت .

آل = هيله

غەمىمى

دەگىشمەرم بىلە ھىچ سەۋىنچلە ئۆز غەمىمى
غەمىم دەئەمكەدە مەنەم وفالى ھەممەيىمى
مەنەملە يولداش اولوب او چۇخ زاماندى مدام
او وقتىدىن كى گۇرۇب پىريشان عالمىمى
او، اولماسا نەجە بىر بۇ دردىلرلە دوزۇم
گۇزۇمدە حفظ ائەلەين اودۇر بۇ شەنەمىمى
من آغلادىقچا اۆرەك بىر آزا ساكت اولۇر
بىر آتە چكىب چاغىرئىر وفالى محرمىمى
صىئىق بۇ گۇنلۇمە مۇنس اولماسا بىلىرم
سۆرەنمەرم بى يانا من ئۆز حىيات گەمىمى
دەگىل سەۋىنچ كىمى ھەر يىئتن وفاسىز ايلە
شەۋرلۇدۇر دۇشۇنۇر بۇحال درھىمىمى
دەدەيم سەۋىنچىمە گەتت ازوللر ايلە دولان
دۇشۇنەدەين مەنەم ھىچ صىخىئىنتلى دەمىمى
غەم ايسەيىر او قدر صىخىب مەنى بىئەرە
گۇرەن مەنەتيلە گۇرە بۇ گۇركەمىمى
غەمىم قالاندى مەنەم اولۇندى بىر ساوالان
كەدەر عىيارىلە صاى بۇ كەيغىمى، كەمىمى

%#%#%#%#%#%#%#%#%



اؤد اۆلكهسى

تۆك قانىنى يا بانجى نىن، آلقانلار اۆلكهسى!
 وئرمە آمان بو تولكويه، آصلانلار اۆلكهسى!
 ظلمون الى ايگيت لريوين قانىنىسى تۆكوب
 تۆك قانىنى ظولوم الى نىن، قانلار اۆلكهسى!
 قوردون قانىن، يئىرىندە قوروت! قۇيما قايناسين
 قافلانتى دان جوم اوستونە، قافلانلار اۆلكهسى!
 قۇيما بو ظالمى، يئىنەدە قورقوسون قورا
 سئل اۆل داغيت دىبردىنى، طوفانلار اۆلكهسى!
 بابك لرين سسى سالانلار گلىرھلە
 سس وئر بوسسلرە ايگيت اؤغلانلار اۆلكهسى!
 (ستار) تىك دىگرلى، (صمد) تىك اؤغوللار
 قربان وئر آزا دلىغا، قربانلار اۆلكهسى!
 بىھمن آيىندا طغيان ائدرىكن "آراز" كىمى
 ھاي - كوى تۆرە تدىن اۆلكەدە، طغيانلار اۆلكهسى!
 قۇيما خزان سازاغى گلە، بوستانون سۇلا
 سۇلماز باھار اۆل بىزە، بوستانلار اۆلكهسى!
 قۇي گوللرين يئىنە سىپەلنىسین چۆلە، داغا
 گولسون چىچك لرون دە، گولستانلار اۆلكهسى!
 تارىخسە "اؤد اۆلكهسى" د وئرمىش اؤد يارات!
 ياندىر ظولوم تىفاقىنى، وولكانلار اۆلكهسى!
 قۇو قوردلارى ياشىل چمنوندىن، قۇي اۆتلايا
 جىرانلارون شايىن، دلى جىرانلار اۆلكهسى!
 دوشمنلرون قودوز اۆلوب، آدم لرى قاپىر
 آدملىك اؤگرەت اۆنلار، انسانلار اۆلكهسى!
 اۆلما قىسىر آنا، يئىنە اصلان اؤغول تۆرەت!
 اصلانلار يىن يا تاغى، (باقرخانلار) اۆلكهسى!
 الھام وئر غزل دىمگە (حامد) ھ آنا
 خاقانىلر، نظامى وقطرانلار اۆلكهسى!

آذربایجان عاشیقلارینا اتحاف

عاشیق دور سازووی باس‌سینه‌ن اوسته * منه‌بیر شکسته چال‌غریبلیکده
بو سینیق قلبیمین خاطرین ساخلا * وطنی یادیم سال‌غریبلیکده
عاشیق من بیرقوشام تهران قفسیم * قفسدن وطنه یئتیشمیر سسیم
سن دانیش‌دستان آج آنا یوردومنان * سسیوی ائشیدجک سیمی کسیم
عاشیق آغیلیدان، ده‌لی دن دانیش * "درام"ین ده‌لیسی علیدن دانیش
آرشین مال‌آلاندان سؤیله‌بیرپارا * بیرآزدا تئلیدن، ولیدن دانیش
عاشیق هئج خبرون وار "کرنده" دن * باشی قار اتگی نار کرنده‌دن
کولگه‌سین اویورم تورپاقدا، داشدا * تهرانا گلنده سار کرنده‌دن
عاشیق خزان اولدی باهاریم، یازیم * بیلیمیرم دردیمی کیملره یازیم
آنادان اولاندان اوزوم گولمه‌دی * قاب‌قارا یازیلدی ازلدن یازیم
عاشیق انسانلیقی وئردیلر یئله * غم کولی سپدی لر اولکهمیه، ائله
محبت توکندی، مروت اولدی * گونده مین سارانی آتیرلار سئله
عاشیق دور سازووا سال جاوانلاری * داغ داشی قیزاردان قیزیل قانلاری
گوز یاشی سوواریر باغچانی باغی * قانلا ایشله‌دیرلر دگیرمانلاری
عاشیق سال سسیوی کهنه خالالا * هیرودان، دیرووا، دیرودان، شالا
غریبی تئز یئتیر طوی مجلسینه * قویما شاصمی، شاولد آلا.
عاشیق عداوتین چرخ‌ی دایانمیر * کیمسه اصلی لرین حالینا یانمیر
کرم‌لر آلیشیر، یانیر کول اولور * قارا ملک‌لر ده محبت قانمیر
داغی دومان باسیب، گوی گئیپ‌قارا * دوروم، آلولانیر، من قاچیم هارا
انسانلیق یولوندا، محبت اوسته * گونده مین کرمی چکیرلر دارا
وای کی، سیندیردیلار عاشقین سارین * کسدی لر نئی لرین گوزل آوازین
هجرین گوزلری نبی نی گزیر * کوراوغلی قیشقیریر گوردان ایوازین

"کرنده"، "هیرو"، "درام"، "دیرو" و "شال" یئر آدلاری دیر.

بهمنین ایگیرمی دوققوزوندا

ائل هجوم ایلهدی حقین ایسته دی
اونون حق سسیندن سما تیتره دی
شاهلیقین قلعه سی کؤکدن بودره دی

ایگیرمی دوققوزوندا بهمنین بوگون
بئلینی سیندیردیق دشمنین بوگون

عصیان باشلادی شانلی ائللیریم
آخدی دره لردن قانلی سئللیریم
آچیلدی ظلمیله باغلی دیللیریم

ایگیرمی دوققوزوندا بهمنین بوگون
بئلینی سیندیردیق دشمنین بوگون

آزادلیق یولوندا ائل گئچدی جاندان
قوخما دی آتشدن ، قانلی طوفانندان
نعره لر قاواندی قالخدی هریانندان

ایگیرمی دوققوزوندا بهمنین بوگون
بئلینی سیندیردیق دشمنین بوگون

اللی ایل ظلم آلتدا یاشایان ملت
اکدیگی درد و غم ، بیچدیگی محنت
آخیره گؤسته ردی عملده شـدت

ایگیرمی دوققوزوندا بهمنین بوگون
بئلینی سیندیردیق دشمنین بوگون

اوجالتدی گوی لره انقلاب سسین
خوش گونه جاتدیردی ، ائلین اولکھ سین
سیندیردی جلادین دمیر قفسین

ایگیرمی دوققوزوندا بهمنین بوگون
بئلینی سیندیردیق دشمنین بوگون

حوشدوردی تبریزیم ایستی قانلاری
قالخیزدی آیاغا قهرمانلاری
تبریزین قهرمان مرد اوغلانلاری

گل یاراق، یار اداق طالعیمیزدن
نەشکایتلەنک، نەھارای چسکک .
امیدچراغیمیز یاغسیر یانماسا،
شیرین جانیمیزدان اونا یاغ تۆگک
ح.م. ساوالان

ظالمین چراغی صبحەدک یانار !

اؤخودوم شعرینی عزیزساوالان
سوسوز صحرالاردا سۆلوب، ساوالان

ظالمی، یالوارماق رحمەگتیرمز
آغلاییب سیزلاماق برە بیتیرمز

ظالمین چراغی صبحەدک یانار
مظلومون حقینی ظلمکار قانار

قارقیش ایلان دگیل چالا آدمی
گۆزیاشی سئلا ولماز آغلاساھامی

کیمسەبو دنیا یا قارابخت گلمز
دشمە؛ گلەجگی کیمسە بیلنمز

اؤنلارکی، دونیادا مقصدە چاتدی
"کاوه" نین فریادی خلقی اویاتدی

آصلانلا ووروشان آصلان اولمالی
شرفسیر انسانا قارشى دورمالی

اؤندا، بیرتسلیم لیک رغبتی گۆردوم
سفیل بیرچیچک دە، محنتی گۆردوم

دمیر یومروقدور اؤنون عیلاجی
سۆیوق آه، یاندىرماز داشی، آغاچی

اؤنو بیر پوفلەین نفس اولماسا
زنجیرلر قیریلسا، قفس اولماسا

یامان، داش دگیل کی، باش یارابیلە
اینانما، بیر چۆپو آپارا بیلە

باشینا گلنى اؤز الینلە یاز
ظلمە باشا گەنین آخیری اولماز

ھمتدن، غیرتدن مدد آلدیلار
"ضاکی" تختیندن یثرە سالدیلار

زۆرلۈنو، زۆریلە تاپدماق گەرک
شرفی قۇرویوب، ساخلماق گەرک

ارک

باشندا پارلايیر هرگون گونش نازلی آتام ارکیم .
 هله واردیر گئنیش یئرلر باشندا توپ آتام ارکیم
 یارالار مرهمی ، همده طبیب آذرستانسان
 گهی پیمانهمه پیمان دامارلاردا گهی قانسان .
 سنین ذات مرا میندا یازیلیمیش چوخلی پیمانلار
 تۆکولموش اگنیوه هر دم آزادلیقدان قیزیل قانلار
 گهی توپلا سنی ووردی ، بو چرخین ساز ناسازی
 بوتون فصل خزان ائتدی گۆزه ل یایلا گۆزه ل یازی
 قانون دوندی دامارلاردا دئدین بس ائلرون اۆلدی
 ولی شمشیرلر چیخدی غلافیندان دامار بولدی
 قان آخدی قوپدی طوفانلار قوپان سیلدیر شارلدارکن
 اوشاقلار دا بئشیک لرده قاناد آچمیش اییلدارکن
 دئدی دشمن قاچون ای وای یئنه پی در گلیر اعلان
 قیریلدی قاچدی دشمنلر ، یئنه تبریزا ولوب طوفان
 آرادان گلدی سسلر قارداشیم قوخما وطن بیردیر
 یئنه چال دشمنی قوخما وطن بیردیر ، کفن بیردیر
 گرهک اولسون اوزاق سندن بودور آرزوم او بایقوشلار
 هر آن گزسین سنی دوسلار گۆزه ل قانوللی تای توشلار
 محبت کوزه سی دولسون جوشوب دزیا کیمی آخسین
 شراب لعل کوثرده یارین نقشی دوشوب باخسین
 سازین آوازی قوزانسین غرورلی افتخاریمدا
 گول آچسین لاله بسله نسین گۆزه ل تبریز دیاریمدا
 دئدی ائلر بالام قوخما بو تایدان مین جوان واردیر
 چوخ آغ ساققال کیشی شهر و دیاریمدا قالان واردیر
 حکومت دوزدی قاچاریه دیر اوندان حمایت یوخ
 بوتون میخواره دیر درباریلار ، هئج بیر کفایت یوخ
 سیزی ساتدی رژیم بی مروت روس بی عاره
 گولی کیم ساتدی تاریخده زهرلی بوتله خارو

بو یقر آزاده دیر، باخ بیرگوزه ل ارکیم هارا یلاندی
 یئنه تبریمیز جوشدی اولاسماقدادی یانسی
 یئنه ستارخانیم گلدی دئدی باقر دور یاز فرمان
 نبی لر بابک ایله های وورارکن اولدی هم پیمان
 شکارستان اولوب تبریز شکارچی شانلی ستارخان
 ووریر هئی بیربیره صفالر توتورکن عاقبت حیوان
 گوزه ل قیزلار بو مأواده سالیملار اسبی جولانه
 آلیرکن اوغلانین دستی توفنگی مرد مردانه
 دایان باخ تاریخین اوراقنه گورنه حکایت دیر
 مرکب قان، قلم پیکان، یازان عنوان شجاعت دیر

بهمنین ۲۹ رندا

ایگیرمی دوققوزوندا بهمنین بوگون
 بئلینی سیندیردیق دشمنین بوگون
 ائلیمیز فخر اشدیر بهمن آینا
 بهمنده اوچالان ملت هایینا

ایگیرمی دوققوزوندا بهمنین بوگون
 بئلینی سیندیردیق دشمنین بوگون

قالین چراغی

دوشمنه آلدانما زعاغیللی اولان	اؤزونه سؤیکه نیب، ائلینه دایان
وطن محنتیله قالیب، قوچالان	خیر، شر اولاندا دالی دورمایان
(هدایت) نه دئسه، قیدینه قالما	زمانه، شاعری گتیریب دادا،
غرض درد دل دیر قلبینه آتما	ساوالان داغی تک یا شا دونیادا!

هوپ هوپ نا مەدن بىرتضمين

واي ، گورورسن نه قدر اولكەدە حيوان اولوبە !
يوخ، يوخ، استغفر الله ! گورموسانسان اولوبە !
بو باشى داشلى يىخيلمىش نه پرىشان اولوبە !
باە ! آتونان، نه آغيرياتدى بو اوغلان اولوبە !
نەدە تىرىلمىرى اوستونىدەكى يورقان اولوبە !

ياتما ، دور بىرگوزون آچ ، گورنه قىام ائتدى قىام
يىرلىرى ، گويلرى فتح ائتدى علوم اينىدى بالام
سن ياتىبان گئنه ، دور علمه طرفائىله سلام
بو قدر قىشقىرىغا دوردى قوهوم - قونشو تمام
دە بەرىشمز دە ، وئرىبىدىر دئيه سن جان اولوبە

گورمە مىشدیم ياتا ، بىركىمسەنى ، والله بوسىياق
آخىنىپ باشى دالا ، توپلانىپ اوستونىدە آيىاق
ائله بىل كى ، يىخىلىپ گوشه بوستاندا بالاق ،
دئمك اولماز دىرىلر تك ياتىپ البت دوراجاق ،
اولولر ياتماق دىر ، يوخ بونا پايان اولوبە !

بىلمىرم نولدو ، بونون سسلە مە مىش باتدى سسى
گئجه - گوندوزلىرى ياتدى ، گئنه اولموبدى سسى
بىر دوروب گزمگە آزادلىغىنان يوخ هوسسى
چوخ سويوق دور ، چىخار آهسته جه تك تك نفسى
بدنىندە دۇنوشوب ، لختەلىپ قان اولوبە !

حوموخوب جانىنه ، هئى بيت - بىره ، سانجىر اتىنى
باشىنى ، قوللارىنى ، قىچلارىنى ، صورتىنى
تىرىنىپ ، دورمايىرى ، ائىله مىرى صحبتىنى
هانسسى بىر دوكتوره عرض ائتدىم اونون علتىنى
دئدى : چك بوندان الون ! بوشلا ، بو چوخدان اولوبە .

بو ياتان ائىله ياتىپ ، كىمسە يە گلمىر سوراغى
گورمە مىشدیم بئله ياتماقدا ياشىمدان اولاغى

وطن

حالىنى سورورام داغلار دالىندان
اورهگيم آليشير بو احوالىندان
من الهام آلاردىم گول جماليندان
سن ايدىن سئوگىلىم، جانانيم وطن!

دورنانين قاتارى گئچىدە بىر-بىر
سورورام - يوردومون حالى نئجهدير؟
حسرتىن منىم چون سونسوز گئجهدير
يولوندا قرباندير بو جانىم وطن!

منه بىر آنامدان خبر سؤيله سن،
او، نەلر چكەدى، نەلر، سؤيله سن
قان ايچن دوشمنه "يئتەر" سؤيله سن
اورهكده قالماسىن فغانىم وطن!

دشمن لر الينده ياماندير حالىن،
قانلارا باتسادا شەرىن ماحالىن .
بىل كى، اۆلمەيهك بىويوك آمالىن .
تارىخه زىنتدير بو شانين وطن !

مقدس تورپاغىن دگسه گۆزومه
اينان قوتگلەر يئنه دىزيمه
ازلدن سن اولدون بىزك سۆزومه
سن سن منىم شعرىم، داستانىم، وطن !

وصالين قلىيمه قوتدير اينان
اورهگيم هجرىنلە اولار پرىشانان
سن سىز ياشامارام دونيادا بىر آن
دولانماز داماردا بو قانىم وطن !

گۆزەلدير وطنىم، تورپاغىم، يئرىم،
حسنوندىن دويمايىب هله گۆزلىرىم
آدىنا باغلى دير اورەك سۆزلىرىم
دولانىم باشىنا، دولانىم وطن !

وطن - شعری نین قالانی :

حسنون عاشیقی یم بیلیر هر دیار * سنده دیر محبت ، صونسوز اعتبار ،
کونلوم مندن سنه قالمیش یادگار * گلمیر اوزگه شئیہ گمانیم وطن!

~~~~~

بهرام ائلچین

=====

حاجی بابا معلمه

اتحاف

\* بیزنی اونوتما \*

ای گوزلری آهوی ختا بیزنی اونوتما  
وای شیوه سی افسون و ادا بیزنی اونوتما  
بیگانه کیمی آتما بومسکینی گوزوندن  
عرشی بیخار آه فقرا ، بیزنی اونوتما  
هر دن نه اولار حال پریشانی می صورسان  
انصاف دگیل بونجا جفا ، بیزنی اونوتما  
مین کره سنی بیز آرادیق خسته کونول له  
بیر کره ده سن آختار آرا ، بیزنی اونوتما  
یوللاردا قالیب گوزلریمیز ای گوزو شهلا  
قیل نرگسینی راهنما ، بیزنی اونوتما  
آیسیز گنجهر کیم بیزه رحم ائیله یه جکدیر  
ای ماه لقا عین ضیاء ، بیزنی اونوتما  
صبح ایله مسرور و دعایمیز سن اوچوندور  
صلح ایله صفا ائیله هبا ، بیزنی اونوتما

~~~~~  
(* خواجه عبدالقادر مراغی نین آشاغیداکی مطلع لی غزلیندن الهام
آلراق قلمه آلینمیشدیر :

ای جان جهان بحر صفا بیزنی اونوتما
وای ماه جبین مهر لقا ، بیزنی اونوتما
غزل اورژینالداکی ایضا حا گوره نوا پرده سینده اوخونا جاغی اوزره
انشاد ائدیلیمیشدیر .

=====
فضولی غزلی نین تضمینی

اول طبیبیم منی بیمار بیلوبدور بیلورم
بختیمین آیناسینی تار بیلوبدور بیلورم
غم چولینده منی غمخوار بیلوبدور بیلورم
یار حال دیلیمی زار بیلوبدور بیلورم
دل زاریمده نه کیم وار بیلوبدور بیلورم

چهره* یار اولان سینهدده اغیار اولماز
عشق دیوانه سی البته کی، هوشیار اولماز
سری اعلان ائلیین محرم اسرار اولماز
یاری اغیار بیلوبدور کی منه یار اولماز
من داخی آنی کی اغیار بیلوبدور بیلورم

مردم دیده سیننی جانیمه جام ائیلیه لی
او قارا قاشلاریلان صبحیمی شام ائیلیه لی
منی اول کوی جفا سینده غلام ائیلیه لی
زلفینی اهل وفا صیدینه دام ائیلیه لی
منی اول دامه گرفتار بیلوبدور بیلورم

یار مندن گوزهل آنلیر او خیال دیلیمی
تیر مژگانله وورماقدادی خال دیلیمی
بس سوارماقدادی عشقیله نهال دیلیمی
من نه حاجت که قیلام شرح اونا حال دیلیمی
دل زاریمده نه کیم وار بیلوبدور، بیلورم

کوی لیلا دور اولوب مجنوننا دائم مکتب
درس عشقین اوخویانلار اولوب عالی منصب
"عاصی" نی دؤورینه یار قویموری بیلیم نه سبب
یار هم صحبتیم اولمازسا "فضولی" نه عجب
اؤزینسه صحبتیمی عار بیلوبدور، بیلورم

ساھر

يادگار

آخار سويون كناريندا ، باغبان
اكدي قيزيل باهارگونو بير سويود
دئدى: اي سو! من كوچرسم دونيادان
موغايات اول!

بو فيداني سن بويوت!

سوسوز اولان يچسين سرين سويونندان
دينجين آلسين يورغون دوشن كاروان

باغبان اولدو،

ايللر آشدى باشلاردان،

سويود اولدو يورغوشلاراسايبان،

بوداقلاردا،

قوشلار گليب، يورد سالىدى

تورپاق اولدو باغبان،

اوندان نام آلدی .

تبريز - ۱۳۲۴

معاصر شا عر لریمیزدن آقاي محمد علي نهانندي (مغان) بن اردبیل دن بهیزه
گوندردیگی منظوم تذکره الشعراء دان بیر پارچا :
شعر عالمینه شهریار اولماق دگیل آسان

ایسترید بیضا ایله بیر طبع سخنران

چوخ سئومه لی بهجت لی، خیالی دیر او عالم

معراج ائله پیر اوردان شکوهی لهدل وجان

شایق دی گونول اوردان نگارین اولان بزمی

ذکری بودی وصله چاتا باشه یئته هجران

حسرت ده دی حیرت له یئته گنج مراده

دو نیا بویو یارین لب لعلی اولان خندان

دونیای هنر گلشنی سولماز، خزان اولماز

(وارلیق) نه قدر وارسان، بیخانما زانو و طوفان

شعر عالمی بیر معنوی عالم دی مقصدس

الهام اولونور شعر یله عارف لره عرفان

رد اولموش حجاب اوردان، زمان یو خدو، مکان یو خ

اغل - اولکه، زبان بیر، هامی نین مقصدی جانان

دریای هنر موج و ورور، ساحلی یو خدور

حسنی ائله ییب یوسفی کامل، ولی حیران

انور او زونو منزوی ائتمیش او جهاندا

(کل من علیها) ده محیردی، اولور (فان)

یا هو! دئیهرک، وئردی نسیمی بو نویدی

بیر کلمه حریرچی دئسه درویش اولور نورهان

تأثیر قویور یحیی نین شعری اوره کده

اشعار حسینی سی اوشون زنده دی هر آن

هر دیده گؤروب شعرلرين اشگريز اولدى

هرکيم اثرين حالى اولوب ائيله دى افغان

نافذ دى کلامى هامينى راغب ائديبدير

اشعارينه عطار کيمي ششاهى دؤوران

آيدين دى فضولىنين آخار طبعى آراز تک

جوشغون دى نه زمزم کيمي، بل کوثر رضوان

شوقىم دى، نشاط يىم دى، اميدىم دى، حبيبىم

قمرىم دى، منيم عندليب يىم دى او غزلخوان

شيدالرى مفتون ائله ييب طبع ظريفى

مجنون ائله ييب وورغونى او بولبول خوشخوان

خزرى چاليشير خضرى گؤره، تا آلا سرمشق

بىر قطره ايچيب آب حياتدان اولاقطران

صائبده نظامى له وئرير شعرينه ترتيب

تا رودكى تک عالم ششمره اولاقاقان

اظهر غزلين تاييد ائدير صافى و واحد

صراف کيمي شعرين بزهين سلقهده سهيمان

فطرت سؤزونه واقف اولور يورتچو علائى

تبريزلى، جوادى له يازيرلار بئله فرمان

شعر عالمينه زينت اولان بختيار اولدى

آذر ائلينه ائيله دى چوخ خدمت ششايان

کيم عشقيه مانوس اولاق غم له تاپا الفت

صابر تک اولار اؤز ائلىنين ائلچيسى هر آن

دل شعله سى سؤنمز اودو هر لحظه آلاولار

ائل دردينى نظمى له دئير واضح و عريان

فکری بودی بیر، شامی سحر ائیلیه، قورخار
 یلدا گئجه سسی توده ی خلقی سالا جاندان
 گورموش دؤیوشور صابری، اغیارپله معجز
 بیر جبهه ده تاپمیش اونو، اول پاکبازانسان
 گویا بودی تیک دردی یاتان خلقی آیتسین
 هایلار گئجه - گوندوز ائلی محزون وپریشان
 آلمیشدا سهنداول سسی، وئرمیش ساوالان
 یاللمیش سسینی اورمانا، داغلارکیمی قافلان
 واله ائله ییب ساهری بو نکته ی یارز
 بولموش؟ اولوب عاجزلریمیز ائگر سوزان
 (کاوه) کیمی آلمیش اله حداد درفشیی
 قوشموش سسینه ساوه ده سس میرزا، تئلیمخان
 رستم کیمی آدسیز آد آجیب آدلی اولوبدور
 شیمشک کیمی چاخماقدا بولود حاضروعطشان
 فکرت قوجا ظلمیله باریش میبدی، باریشماز
 صادق دی او دوزگون واری اؤز عشقینه ایما
 آذراوغولو ظلمه باش اگمیب، گئنه اگمز
 گر اولکەسی گلگون اول، جسمی اول آلقان
 ایتگین دوشه یوردوندان اگر نجارین اوغلو
 بی نام اول، حاشا چیخا صبری ندن او طرلان
 کسگین دی بیزیم ذوالفقارین نطقی قیلیجدان
 محشر ائله ییر نظمینی گر ائیلەسه دیوان
 هرحالدا "مغان" اوغلونو آزاد بئجردیب،
 طغروول کیمی هرتک تکی بیرقهرمان اوغلان

یاشاما ق

یاشارام، دوغما گونون ایل دؤنؤ کئچدیگجه
بو دولانباجلی حیات ایچره، نه سس سیز یاشارام.
دیریلیک ساحه سی نین اودلی اوجاقیندان اوچوب
سولوخان گؤز کیمی، سؤندوکجه، هوس سیز یاشارام
سوسوز اورماندا اؤلومچول خزه له م، یازدان ایراق
ساری ساچ بیر آغاجین یئلده اسه ن یاریا غیام
آچمیشام باغری می اولدوزلی گولون آیناسینا
بونى آنجاق قانیرام، بیر جوما دردین داغیام
یاز ایتیرمیش ساری کؤینک کیمی، جوشمور غزلیم
بیلمورم هانسی ها وایلان، سیزه خاطر اوخیام؟
داشلی یوللاردا - چوئوش تک دولانوب کؤلگه میلن
دردوزی قانیدیجا، فیکره دالوب، سؤز توخیام
یاشارام سوزده، دیلک ده، دانیشیقلاردا، بوتون
اونودولموش ائلیمین سئوگی لرین یارمالیام
توزلی سازلاردا، اومود ماهنی سی پالانمیا جاق
اوجالیق لار یاشاما ق تیسبرین آختارمالیام
کاش کی، صبحون بودا غیندان آسیلان دامجی کیمی
قوشولوب بیرچایا، طوفانلی دنیزلرده ایتهم
یاز حلول ائتمه سی تک، بیتمه گه جان وئرمک اوچون
قاریشوب روحوزه، من شوقیله سیزلرده ایتهم
ایستورم بیر جوما اولدوز پیغام اؤز خورجونوما
یا یلیام، قانلی دؤیوشلرده، شهیدلر باشینا
کاش قاتئیدیم گونشین شؤگه لی پارلاق ایشیقین
گؤزلری یول چکن آغلار آنانین قان یاشینا
کاش کی، بیر نقاش اولوب، شوریه جوشغون بولاغین
عکسینی آی یوئوناندا قوری دوزلاقدان چکه م
بو ایناملان کی : قارانیق چکیلوب گون چیا جاق
اومودون آغ چیچکین کؤلگه لی جانلاردا اکم.

جوما = انبوه . تیسبیر = شیوه . شؤگه = بازتاب .

آتالار سۆزو

- * دېلىنى ساخلايان ، باشىنى ساخلار
 * دروازاقاپى سىنى باغلاماق اولار ، خلقىن آغزىنى يوخ .
 * دگىرمانىن خۇرەگىن يىتىرمەسەن داش داشى سورتىر .
 * داغلار نە قەدەر اوجا اولسا ، اوستوندىن يوللار آشار .
 * قورو اودونا ياشلار يانار ، آليشار داشلار يانار .
 * باغ وقتى باغبانىن قولاغى آفېر ائشىدەر .
 * آش داشاندا چۇمچەنىن بېرى بېر قىزىل اولار .
 * آج قودورغان اولار ، چىلپاق اويناغان .
 * آلا قارغا سونا جومسا دا ، قاز اولماز .
 * آغ گون آدمى آغاردار ، قارا گون قارالدار .
 * ائل آتان داشاوزاغا دوشىر .
 * آئو سوپوررم ، يىر ساللام ، كىمىن قىزىندىن دالى قاللام .
 * آگىن گىلدىگىنى اىستەمەسە ، قارىن يىلدىگىنى اىستەر .
 * ايت چۇرەكدن ، آدم محبتدن قاچماز .
 * ايت چۇرەك آتارلار يىيەسى خاطرېنە .
 * ايشالدىن ، سۆز دىلدىن ، اوغول بىلدىن گلەمەسە نە فايداسى .
 * ياخشى بىجىنچى خرچىن يىتىرەن جىخاردار .
 * ياتان آردىنجا اويلاق اولماسىن .
 * كۆر گۆزدن ياش اومماق اولماز .
 * كىمى كۆرپو تاپمىر گىچمەگە ، كىمى سو تاپمىر ايجمەگە .
 * گىچەنىن ايشى سحرە تاپىلمىش اولور .
 * گزدى آرانى ، تورانى ، حىت گۆردى بورانى .
 * مالى مال يانىندا تانىيارلار .
 * صبر ائىلەين مرادا يىتەر .
 * سايدىغىنى قوى كنارا ، گۆر فلەك نەلر سانىر .
 * نىلەيىرم قىزىل طشتى ، ايجىندە قان قوسام .
 * چۇرەك آجانى ، قىلىنچ آچماز .
 * چوخ يىمك آدمى آز يىمىكدن قويار .

* سن سیز *

" سن سیز " بیر شعرین عنوانی دیرکی شهید ثقتة الاسلام تبریزی ۱۷ قفقاز شهری نین ایران دان آیریلما سی مناسبتیلک یازیب دیر. بوشهری اوخوماقدان قابق ثقتة الاسلام حقینده قیسا معلوما تیمیز، ا و لما لیدیر. شهید میرزا علی آقا ثقتة الاسلام تبریزی ۱۲۷۷ هجری قمری ده دوغانو- لوب آذربایجانین بئویوک مبارز عالم و روحانی لریندن دیر. مشروطه انقلابی نین باش رهبرلریندن حساب اولور.

تاریخچی لر شهید ثقتة الاسلامی علم جهتیندن غزالی، و شیخ بهائی و سیاست صحنه سینده جمال الدین اسدآبادی و سید حسن مدرس دن اوستون بیلیرلر.

۱۳۳۵ - نجی ایل عاشورا گونو (۱۵ دیماه ۱۲۹۵ - اوایل محرمیز اولی ایله دی آیی نین اولی بیرکونه دوشموشدور) تزار حکومتی نین مامورلاری اونو ۷ نفر باشقا یولداشلاریله بیرلیکده دارا چکیب شهید ائتدیلر. گناهی یالنیز وطن و آزادلیق عشقی ایدی.

بوشهید ایله ۷ نفر بیرلیکده دارا چکیلن لر بونلاردیر: ۱- شیخ سلیم ۲- ضیاء العلماء ۳- میرزا صادق خان (صادق الملک) ۴- آقا محمد ابراهیم قفقایچی ۵- حاجی محمد قلیخان (دائی ضیاء العلماء) ۶- حسن ۱۸ یاشلی ۷- قدیر ۱۶ یاشلی

صون ایکی نفر (حسن و قدیر) مشهور و بئویوک آزادلیق سئوون علو مسیونون اوغلی دیرلار.

بوباره ده ایران شاعرلری چوخ شعرلر و مرثیه لر یازیب لار کی، بورادا نئچه سینه اشاره ائدیریک:

عارف قزوینی یازیر:

دل در آشوب چو تبریز دگر بهر نفس * سینه چون چوبه دار ثقتة الاسلام است
باشقا بیر شاعر یازیر:

گاهی زمسیح سرفرازی ای دار * یکروز به (منصور) بنازی ای دار

زانگه که بخویش (ابن موسی) دیدی * تا حشر بسوزی و بسازی ای دار

(ابن موسی همان ثقتة الاسلام دیرکی، آتاسی نین آدی موسی ایدی)

تبریزین آدلیم شاعری "صافی" شهید ثقت الاسلامین نوحه سینده بئله دئییر :
ای وطنه بذل ائله یین نقد جان * ملته دار اوسته وئره ن امتحان
چکدیله داره سنی منصور وار * تاپدی شرافت سن ایله چوب دار
یاده سالاندا وطن آغلار سینه
صافی شیرین سخن آغلار سینه

خدمت ائدیب سن وطنه ، دینه سن * بیزدن او اللاه ساری دئینه سن
اولدو وطن کفرون الینده اسیر * سن بیلیمین ملتیمیز نه چکیـر
یاده سالاندا وطن آغلار سینه
صافی شیرین سخن آغلار سینه

شهید ثقت الاسلام دینی و سیاسی جنبه سیندن باشقا بئووک ادیب و
شاعر اولموشدور. یازدیغی فارسی و تورکی شعرلری ونثر اثرلری اونون
قلم و شاعرلیک قدرتیغی گؤسته ریر. اونون فارسی شعرلریندن بیر رباعی
و بیر قطعه یوردا نقل ائدیریک :

در هجرتوای نگار دل خون گرید * چون ابر بهار و رود جیحون گرید
یکشب که بروی چون گلت چشم گشود * زان پس همه روز اشک کلگون گرید
قطعه :

ای شب وصل در صبح بمن باز مکن * این همه جور بجانم ز نو آغاز مکن
آفتاب رخ جانان ز گریبان سرزد . * حاجتی نیست بخورشید تور و باز مکن
طایر دولتم امشب ب سرم سایه فکند * مرغ جان یکدمه بنشین و تو پرواز مکن
ایندی بو شهیدین ۱۷ قفقاز شهری نین ایران دان آیریلماسی
مناسبتیله یازدیغی (سن سیز) تورکی شعرینی اوخویوروق :

خیالین یا خشی مونس دیر منه شام و سحر سن سیز
کی، سندن اوزگه یوخ قلبیمده بیر فکر دگر سن سیز

اوزون گوردون صلاح کاری مندن ال چکیب گئتدین
مگر سندن قالان غم بپرده مندن ال چکه ر سن سیز

وطندن آیری دوشدون آیری دوشدو روح جسمیندن
گوزومدن اشک ایله باهم آخار خون جگر سن سیز

چیخیب ظاهرده الدن دامنون لکن یقینیمدیر
موافق اولماسین بو ظلم ایله حکم قده ر سن سیز

گلهرسن، قورخورام بیرگون سنی گورمک محال اولسون
گئدهر شاید فراقونده بسو آز نور بصر سن سیز

هابئله اونون "گوزلریم" قافیله‌لی غزلیندن نئچه بیت بوردانقل ائدیریک؛
یاشیندا بیرگوز آچمادی بیچاره گوزلریم
باشدان کی، بیر دیونجا باغیاره گوزلریم
چوخ باخسا قاره زلفوه عیب ائتمه عذری وار
آغ سینده وه باخاندا دوشوب قاره گوزلریم
بیلیم کی هانسی عضوینه یارین نظر سالییم
بیر چاره قیل کونول قالیب آواره گوزلریم
یاردان فلک ستمله آیرسلا، حیاتدن
گوز اورترهم، کی دوشمه یه اغیاره گوزلریم

اوخوجولاریمیز بوشهیدین نثر اثرلریندن خبرسیز قالما مالاری یچین
اوشون فارسی مکتوبلاری نین بیریندن نئچه سطر انتخاب ائدیپ مقاله
میزین صونونا زیور وثریریک :

ونس من، دلم فقط بوصول نامهء مشکین شامهء تو خوش است،
دو کلمه بنویس دلم را آرامی بخش، عکس که نداری بفرستی لا اقل
خیالت را بفرست تا با خیال من هم آغوش شوند، زیرا :
ادب عشق تقاضا نکند بوس و کنار * دونگه چون بهم آمیخت همان آغوش
است، نمی دانم چرا از دو کلمه نوشتن دریغ میورزی ؟
آنکه برگشت و جفا کرد بهیچم بفروخت
بهمه عالمش از من نتوانند خرید
وای از این خونسردی تو ...!!

آه سعدی اثرکنه در سنگ * نکند درتو سنگدل اثری
... دیروز رقیعهء مهر آگین که پراز عبارات شیرین و لطائف
دلنشین و اشعار نمکین بود رسید که میتوان لوحهء حسیات عاشقانه
و صفحهء تقریر رموز محبت صادقانه نامید. آفرین بر قلم معجز شیمات،
ز خط و خال تو بردم گمان که آهوی چین...

چو پنجه باتو زدم دیدمت که شیر زبانی
... با جملهء " می پرستمت " نامه را پایان می بخشم. (*)

(*) بو خلاصه مرحوم شهیدین اوچونجو عیالینا ۱۳۱۸ هـ.ق ده یازدیغی مکتوب
بدان آلینمیشدیر. مقاله نین قایناغی (زندگانی شهید نیکنام ثقیة الاسلام
تبریزی " تالیف نصرت الله فتحی دیر.

* واقعیتدن بیر پارچا *
(طنز)

بیزیم عیالین کیچیک دائی سی "بهروز خان" دئیوردی، منیم اصل آدیم اما مقلی ایدی، دده و ننه مین اماملارا آرتیق اعتقاد وارادتلری اولدوقونا گوره منیم آدیمی اما مقلی قویموشدولار، آنجاق من بئش، اون آلتی یا شیمدا تهرانا گلدیکدن صونرا بو آد منیم اوچون بویوک چتین-لیکلر توره تدی، چون هر یئرده فارسلا و حتی باصطلاح روشنفکر تورک لر، بو آد ایراد توتوب منی مسخره ائدیردیلر. من مجبور اولدوم امام قلی آدیندان گوز یوموب ائوزومه بیر یقنی آد سئجم. اول ایسته دییم ساسان، کوروش و باشقا تزه مود آدلاردان ائوزومه انتخاب ائدهم چون بو آدلارین ایکی امتیازی وار ایدی، اول بویوک، داها آدیما ایراد تو-تان اولمیا جاقدیر، ایکینجیسی بو آدلار ایله ائوزومو تام مترقی و روشنفکر گؤسته ره بیلر دیم. آخر او واختلار آدلاردا، پالتار و باش تو-کونون مودئلی کیمی مود اوستونده ایدی، و آخرین مودئل آدلار، کوروش، داریوش، ساسان، پیمان و باشقالاری ایدیلر کی، هرکسین بو آدلاردان وار ایدی بویوک شخصیته مالک ایدی. آنجاق حقیقتی دئسم گوردوم بو آدلار-ین مودئلی چوخ یوخاری دیر و من هله بو تفلیکله بو مودئل صاحبی اولایلمه رم. اونا گوره اورتا مودئلی آدلاردان سئجیب "بهروز" آدینی ائوزومه انتخاب ائتدیم بو آدی ائوز اوستومه قویاندان بیری داها راحت اولموشدوم، باجی قیزلاریم تهراندان منی هله دائی قلی سرله سئلرده، شهرده هر یئرده ایشله سفیدیم بهروز خان آدی ایله مشهور اولوردوم.

آنجاق ایش او واخت خرابلاشدی کی، بیر اداره ایشینه دوشدوم اداره ده ائوزومو اداره همکارلاریم بهروز آدیله معرفی ائدسم ده شناسنام اما مقلی آدیندا اولدوغونا گوره اداره همکارلاریم بهروز آدینا رغبت گؤسته رمه ییب یئنه ده منی اما مقلی آدی له سسله بیردیلر.

من دوباره ال آیاغا دوشوب، چاره آختاریردیم، تا بلکه اما مقلی آدی نین الیندن یا خامی قورتارام، بو مقصدله بیرنچه پارتی تاپیب آمار اداره سینه گئدیپ چوخلو رحمت ایله آدیمی کوکدن بهروز آدینا چئویریب بهروز آدی له شناسنامه آلدیم. او واختدان بری داها آد

طرفیندن راحت اولموشام، بهروز آدینادا اوقدهر عادت اشمیشم کی،
اقله بیلیرم کی، اول دن آتا-آنا قویدوغی آدیعدیر. اصلا اما مقلی
آدینی بئله یادیمدان چیخارتمیشام کی، اینانمیرام بیر زامان منیم
آدیم اما مقلی ایمیش.

بهروزخان سوزونون ادامه سینده بئله دئییردی: آنجاق بواپلر-
ین عرضینده فقط بیردفعه اوزومو ایتیریب، اما مقلی آدیله بهروز
آدینی دگیشیک توتموشام، او دا اوچ-دورد ایل انقلابدان قاباقایدی
کی، من آرواد اوشاق صاحبی اولاندان صونرا بیر قراضه پیکان صاحبی ده
اولموشدوم، او ایل تصمیم توتدوم ایلک دفعه اولراق آرواد-اوشاقلا
بیرلیکده آتا-آنامی گورمک اوچون اوز ماشینیم ایله اردبیلین یاخین
لیقیندا اولان نمین قصبه سینده کی، آتا-آنام اوردا یا شایرلار گفتم.
او گون صبح ساعت اون حدودیندا تهراندان یولا دوشوب آرتیق شوق
و ذوق ایله یولومو ادامه وئردیم. تهراندان بندر انزلی یه دک یولون
راحتلیغی و اسفالتین صافلیغی باعث اولموشدو کی، من قراضه پیکان منیم
ایچینده لم وئریپ اونو ائو کیمی حس ائدیپ آرواد-اوشاق دارا حتم-
لیکدن یوخولاری توتوب یا تسینلار.

ماجرا او واخت باشلانندی کی، بیر نئجه کیلومتر انزلی نی کئچیب
هشتپر-آستارا یا طرف یولا دوشدوک.

هاوا یا واش-یا واش قارانیقلاشیپ، یول باشقا بیر یولا دونموشدو.
انزلینی کئچندن صونرا انسان اوزونو باشقا بیر اؤلکه ده حس ائدیر-
دی، داها اورادا راحت اسفالت یولدان خبر یوخ ایدی، آخی انسانلاردا
فارسجا ویا آریائی لهجه سیله دانیشمیردیلار، و باصطلاح هله آریائی له
-شه میشدیلر! اونلار دونیالار اوزره هر نژاددان اوستون اولان آریائی
نژاد انسانلارین دیلینی قویوب اوز آنادیلی یعنی تورکی دیلی ایله
دانیشمیردیلار! بو جارتین مکافاتیه ده اقله اوجور اولار کی، گوزدن
دوشسون لر ویا شایش یئرلری صاحب سیز بیر اؤلکه کیمی اولسون!....
موضوع دان اوزاق اولما یاق صحبت مسافرتدن ایدی... بوندان بویانسا
مسافرت داها چتین اولوردی منیم ماشینیم قراضه لیقی ایندی آشکار
اولوردی، هر نئجه قدم ده بیرچالایا دوشوب ماشین بوتون بدنی سس له-
نیردی، آرواد-اوشاق دا سدن هردن بیر دیسکین سئلرده، آنجاق
یوخودان او یا نمیردیلار. نهایت، زحمتله هشتیری کئچیب، آستارا یولونا

دوشدوک، بول گتدی که خرابلاشیردی هر نهچه مترده بیرچا لایا دوشوب یکی دن چیخیردیق. ماشین دا، اوزومدن باشقا بیرکس اویاق اولما دیغینا گوره عصبانیتیمی اوز - اوزوم له دانیشماقلا سئوندیریردیم، عصبانیم تیم او زامان نهایت درجه یه یختیشدی کی، داها ماشین قراخه لیغینا ویولون چالا - چوخورونا باخما یاراق ماشین سرعتینی چوخالتمدیم، و آنجاق بیر نهچه کیلومتر گتتمه میشدیم کی، بیردن ائله بیل یولون اورتاسیندا بیر دره یه سقوط ائتدیم! اوزومو ایتیریب اویان بویانا باغیب ماشین جا ده نین وسطینده بیر قازیلیمیش یئره دوشدو گینی باشا دوشدوم، داها اوزومو ساخلایا بیلمه یب اوجا سس له قیشقیریب فرمان اوستونه یومروقلا و قریب هذیان دئیردیم، آرواد او شاق ماشین سقوط - ندان ومنیم سیعدن دیسکینیب یوخودان اویانیم دلی آداملار کیمی او - لموشدولار، بو موقع ده عیال ال ایاقینی ایتیرمیش حالدا صورو شدو؟ ... بهروز نه اولوب؟ نه اولوب؟ نه خبردیر، من هئج بهروز آدینی افشتمه - میش آدام کیمی عیالین سئوالینی باشا دوشمه دیم، ائله بیلدیم عیال یوخودان دیسکیندیگینه گوره منیم آدیم موضینه باشقا بیر آددئیر. بیینیمه هر نه فشار گتیردیمسه بهروز آدی، کیمین آدی اولدو قونسی بیلمه دیم. عیال تئز - تئز بهروز آدی له منی سس له یب و جریانی صورو - شوردی. آنجاق من بهروز آدیندا بیر عشی باشا دوشمه یب اوز - اوزومه دئیردیم، منیم آدیم کی، اما مقلی دیز پس بهروز، کیم دیر؟ خلاصه عیالین تئز - تئز بهروز آدینا خطاب سئوالی و ماشین یول اورتاسیندا قا - زیلیمیش بیر یئر ایچینه دوشدوگی نتیجه سینده عصبانیتیم چوخالیب، آجیقلا و اوجا سس له دئدیم.

نه اولوب، نه اولوب ایراندا جیخدیق!

عیال اوزونو ایتیریب قارانیقدا اوطرف - بو طرفه باخما راق قورخولو حالدا صورو شدو:

- یانی ... یانی ... شوری یه کتچدیک؟

من ده بودفعه آجی گولوشله و سمخر حالدا دئدیم ... شوری یه یوخ، افغانستانا کتچمیشیک!

فقط اوندایا کی، بهروز آدینی ایتیریب نه جور اولورسا اما مقلی آدی ذهنیمده یئرلشمیشدی. آنجاق دوغروسو اوزون زامان بهروز آدیمین اوستوندن کتچسه ده و من بهروز آدینا اما مقلی دایم دا یا خشی عادت ائتسم ده. اگر منی تنقید ائتمه سه نیز، ایندی یئنسه "امام قلی" آدینی یعنی همان دده - نه قویان آدیمی اوزومسه قویماق ایسته ییرم!

گونئی ایران تورک لری نین

شاعرلری

۱ - محزون (مأذون) قشقای

گونئی ایران دا یاشایان تورک ائللرین ان آدلیمی قشقای لاردیر قشقای کلمه سی (قاققای - قاقاقی) کلمه لری نین دؤنموشو اولایلر بیرده آنلی قاشقا مال - داوارلارین اییه سی اولان ائلین آدی داساییلار فارس کورفزی (خلیجی) نین قیراغیندا اولان شهرستانلارین جوخو بو ائلین یایلاق - قیشلاق یوردودور ، بو ائلین جمعیتین بئش یوزمیندن تا بیر میلیون قدر تخمین وورارلار ، دوغرو و دقیق رقمی مخصوص بیر آمار توتماغینان اله کلمه لی دیر .

قشقای ائلی نین تاریخی یوزه قدر کتابلاردا مختلف دیللرده بیر یئرلی و داغیناق یازیلیبدیر ، قشقایلارین اوره ک لی لیکلری واونلا - رین وطنیمیز عزیز ایران و حق یولوندا ووروشمالاری یادلارا واجیبی لره یاددان چیخمایان درس لردیرلر .

او قدر کی ، قشقایلارین حق و وطن یولوندا ووروشما و ساواشمالا - ریندان یازیلار ، بونا گوره قشقایلارین شاعرلریندن و بؤیوک بؤیوک عالمتریندن آز آد آپاریلیبدیر . بورادا بیز سیزی قشقایلارین شاعر لری ایله تانیش ائدیریک ، قشقای قارداشلاریمیزین بیز تانییان شاعرلری بونلاردیرلار :

- ۱ - میرزا ابراهیم محزون (مأذون) ۲ - حسنعلی بیگ بیات ۳ - یوسف علی بیگ قره قانی ۴ - استاد محمد ابراهیم سلمانلی ۵ - علی شاهلو ۶ - رحیم بیگ عبدالرحمانلی ۷ - قره قانلی یوسف علی بیگی - اتاسی خسرو ۸ - حاج مسیح خان کشکولی قراچه ۹ - شیروانخان ۱۰ - عیسی قاسم ۱۱ - حسین صمصام .

محزون تخلصلی میرزا ابراهیمین (کی ، تورک لر مأذون و اغزوده تورکی شعرلرینده محزون یئرینه " مأذون " ایشله دیلر) آنادان اولان ایلی بللی دگیلدر ، بیر روایتیه ایکی یوز اللی ایل بوندان قابق قشقایلارین بؤیوک ائلخانی لاری سلطان سلطان محمود خان عصرینده و اوندان سونرا یاشاییب و اونون اولمه گینه گوره مرثیه دئییب دیر .

بیر یئرده ده گلیبدیر کی، رحمیلی داراب خان قشقاڤی اولومونون ماده تاریخینی ۱۳۵۸ هـ. قمری ده او بئله دئییدیر:

"یل داراب خان آسوده در مامن" کی بو تاریخدا اونون دیری اولماغی مطرح اولونور، بیزیم نظریمیزده بو ادعالار حقیقتدن اوزاق دیر.

گونئی ایرانین بو بویوک تورک شاعری نین دیریلیق، اولوم و اولوم تاریخی قاراندلیقدا قالیبدير بو یاخینلاردا قشقاڤی ائلی نین ایشیقلی گوزو میرزا ابراهیم ماذونو ایشیقلیقا چخارداریق، تانری بیزه یار و یاردیم اولسون.

"شهریار" دئمیشلی، ماذون، ماذون، ایران تورک لری نین مدنیت و ادبیاتیندا "گوزهلرین آخیرا قالمیشلاریندان" دیر. او، واقف، مختومقلی، تیلماخانلا معاصر ایمیش، هله ایگیرمی - اوتوز ایل دال یا قاباق. بو دور بویوک شاعرلرین سوزلری بیر-بیرینه چوخ اوخشار گلیر و مضمونلاری دا بیر-بیرینه یاخیندیر. ایلدی ماذونون اوغلونا ائوگود (نصیحت) مضمونلو شعرین اوخویاق:

* هر گوزه له سالماکینان گوز اوغلوم *

گل ای جگر گوشه م، باغیم ثمری *	قوجا لمیش آتادان، ائشیت سوز اوغلوم
دوغرو وئریم خیر و شرین خیرین *	اول از لدن آلاهییا دوز اوغلوم
تحصیل و حاصل ائت علم یقینی *	نمازی، طاعتی، ایمانی، دینی.
صرفه سیز کئچیرمه، آقشامی، گونی *	گئجه، گوندوز، اوخوگونان، یاز اوغلوم
کامل اولوب، کاملره انیس اول *	با ادب، با کمال، خوبی تمیس اول
فهمی کمال، تحصیلنه حریص اول *	مال ییغمکه، حریص اول سن، آزا اوغلوم
دونیا مالی، هامی، خوفی خطر دیر *	مالی نئیلر؟ اوکی، صاحب هنر دیر
زر نه ائده ر؟ همارف کیم وجود دوز دیر *	سن وجودون کیمیا یه، دوز اوغلوم
قدر بیلن آقانی، ولینعمت ائت *	تا جانین وار، خلاف ائتمه، خدمت ائت
نمک یئدین، نمکدانه حرمت ائت *	قیلمه اوز تعریفین، ائتمه ناز اوغلوم
دخلیوی بیل، خرجین ائیله سزا وار *	طوطیه قندوثر سن، کرکسه مردار.
خوب، خوب اول، گوله، گول، خارا، خار *	هر گوزه له سالماکینان، گوز اوغلوم
شیطانین مسکنی، خوب جمالدا دیر *	عشو ده، غمزده، خدی خالدا دیر
"ماذون" بوسوزلرده باشی قالدا دیر *	اولما آتان کیمی، هوسبب ساز اوغلوم

مصطفی قلیخان اوغلو سهرابخان قشقاڭی کی، ۱۲۴۲ هـ قمری ده
 دونهیا یا گلیب و ۱۲۹۱ هـ . قمری ده و بیر روایت ۱۲۷۳ ده انگلیس
 لرین ساواشا دوشوب و شهادته یشتیشیدیر. ماذون شعرینده بیرمخص
 یثری واردیر. نجه کی، قشقاڭی لارین آیری شاعرلری ده تورک لرین بو
 بئویوک قهرمانی و اونون حماسی حیاتینا و ساواشلارینا راجع چوخ شعر
 قوشوبلار، سؤز قهرمانی ماذون بئله دئییدیر:

هم پروازلاریمی بازگیر آپاردی

بیحد چکدیک روزگارین جورونو * هئج مطلب اولمادی دستگیر آپاردی
 قوجالیقدا، جوانلیقیم دورونو * وئردی وگوندردی دلگیر آپاردی
 گتیردی عرصهیه نجه پیلتن * بوراخدی جوشنین گئیدیردی کفن
 نجه گوموش اوزلو، شوخ سیمین * ساچی کمند، زولفو زنجیر آپاردی
 بیرثلث عومرومده، طفلیدیم نادان * بیرثلث عومرومو آپاردی شیطان
 بیرثلث قوجالیق، مشتا استخوان * اوغروندان قالانی فالگیر آپاردی
 قارلی داغلار دامانیندان چیخان سو * سیلاب کیمین نخل عومروم ییخین سو
 داهی گلمز، سرچمه دن آخان سو * تدبیر ایشه گلمز، تقدیر آپاردی
 ساقی دولدور، خواه صاف اولا خواه درد * دستبرد ائت فلک اقدر دستبرد
 دونهیا بیلاق، آدام قوزو، اجل قورد * چکدی بوسورودن بیر-بیر آپاردی
 سهرابخان قیلیجی برق جانستان * فرنگیده مشهور اولدو داسستان
 اوزمین روبه بازلیق ائتدی آسمان * چکدی شیر بئلیندن شمیر آپاردی
 سود امدیگیم، اوشا قلیغیم دورانی * شور جوانلیغیم، غروروم دمی
 دا ویشدیغین فلک آلدی کم کمی * وئردی وگوندردی دلگیر آپاردی
 ماذون دئییر عیش ونوشال آچمام * منیعدن مئی ایچن یوخدور مئی ایچم
 گوینو اولوبازم پروبال آچمام * هم پروازلاریمی بازگیر آپاردی
 مسکین حسین ده کی، قشقاڭیلار شاعرلریندندیر، سهرابخان و اونون
 قارداشی و دارابخان باره سینده دئییدیر:

سهرابخان - دارابخان

یئددی ایلدیر، دیوانینان یاغیدیم * هئج کیم آزدیرمادی، یولومدان منیم
 شاهدان حکم اولدو کل عالمه * اون مین قوشون چیخدی دالیمدان منیم

گنج، گوندوز ائتدیم عشقین طلبین * دوگدوم لارستانی، چاییدیم فرنگین
 اولدوردوم خانینی، قیردیم عربین * ایران تنگه گلیب الیمدن منیم
 جمریزلی بویا نیلمیش آقانه * سیف سلطنه مندن گلدی افغانه
 آندا یچدیک بیز گئدک عهد و پیمانه * کؤچوب چیخا رتدیلا ریولومدان منیم
 آندا یچمیشدی حاکم، والی، سرداری * دئدیم عراقلی دیر یوخ اعتباری
 سیندیره بیلمه دیم عهد اقرار ی * هئچ پروام یوخدو، اولومدن منیم
 حسام السلطنه حکم و عزمیش دستیمه * بیلدیره بیلمه دیم دوشمن دوستومه
 بئش یوز سربا زهجوم ائتدی اوستومه * بیرا مداد اولمادی ائلیمدن منیم
 دارا بخان، سهرابام، الله سا خلاسین * گئدین دئیین با حیم قره باغلا سین
 "مسکین حسینه ده" دئیین آغلا سین * اودا ساییلیردی قولومدان منیم
 تورک قهرمانلاری، ماذون نظرینده چوخ جلوه لی ایلمیش لر، نئجه کی،
 تورک لری مرد اوغول اولماق و کور اوغلودان تعلیم گؤتورما غا تشویق
 ائدیر:

کورا وغلودان تعلیم گؤتور قیلیج چال

گؤنگل، بودونیا نین یا خشی پیسیندن * گل الین چک قرب و قیمت قالما دی
 یادی خیرلیک، چیخدی خلقین یادیندان * مردلیک منسوخ اولدو، غیرت قالما دی
 وفا یوخ، گولونده، تر لاله سینده * مردلری حبس ائدیب غم قلعه سینده
 خاصه بیزیم، دورنگ پیاله سینده * زهر غمدن آیری، شربت قالما دی
 کیم دئدی کی اولما؟ کیقبادا ولما؟ * کیقبادا ول، شداد اولما، عادا ولما
 چوخ، بیوفا ملک و مال، شاد اولما * کیقبادا، ملک و دولت قالما دی
 کورا وغلودان تعلیم گؤتور، قیلج چال * سن مردا وغلو غیرته گل ائت خیال
 تاجر دیلن نه ییغیرن ملک و مال * مالی چوخ، تاجردان، شهرت قالما دی
 تا دوشمن دیری دیر، دوستکام اولمان * تا قیلیج چالما یان، صاحب نام اولمان
 من دئمکدن، رستم اولمان، سام اولما * اوزون فکرا ئت، سهم و صولت قالما دی
 یئری "ما ذون" صحبتی پی گرم ائيله * سخت دانیشدین، اوره گی پی نرم ائيله
 غیرتیندن، گستاخ، درنگ، شرم ائيله * کیم سوزون ائشیتدی عبرت قالما دی
 عزیز اوخو جولاردان قشقائی محزون (ما ذون) و یا خشی تانیتدیرما غا
 مجال ایستیریک، بو تئزلیکده واقفه بنزه یین ماذون تورک لرین بؤیوک

شاعری اولوب و اونون آدی تورکدا ادبیاتی نین تاریخینده گورکملی
 وضعیتده گلهجکدیر، انشاء الله، ایندی بو دیریلیق شاعرین دیری و
 دورو شعرلریندن نئچه قوشما :

کاروانسرا گویلوم

نئچه گۆزهل قوندو کۆچسـدو * بو کاروانسـرا گویـلومـه
 غم هجران حددن آشـدی * قـیلمـه دیم چـارا گویـلومـه
 تاپیلما دی بیر درد اـمـی * سیلـمـه دی گویـلومـدن غـمـی
 چـارا یوـخ طـبیب مـرهمـی * مـنیم بـو یـارا گویـلومـه
 اـمـم لـبـین نـبـاتـیـنـی * بـولـلام خـضـرین حـیـاتـیـنـی
 گنج حـسـنـون زکـاتـیـنـی * وئر بـونـدارا گویـلومـه
 بـس کـی، زولـفـون چـین – چـین دیر * ظـلـمـات دیر یـولـسـو چـتـین دیر
 اوزون جام جهان بـیـتـی دیر * آینا سـال قـارا گویـلومـه
 یـارا دـئـیـن عـزیز گـونـدـه * مـئی ایچـمـکـده خـوش دـمـیـنـده
 وئر سـین زولـفـلـری خـمـیـنـدـه * بـیر یـئر آـواـرا گویـلومـه
 "ماذون" عـشـقـین گـلـزـا رینـدن * یـا رـالی مـژگـان خـا رینـدن
 بـخـیه وور زولـفـون تـا رینـدن * بـو یـا رـا – یـا رـا گویـلومـه

بئله گۆزهل بیزیم ائللرده آزدیر

هی آقـالار بـو گـون مـغـرب چـا غـیـنـدا * گـئـچـن خـوش دـورا نلـاریـا دیمـا دوشـدو
 شـکا رگـاه دا غـلـارین بـیر – بـیر گـزـنـده * او، او وـچـو یـولـدا شـلـاریـا دیمـا دوشـدو
 یـا نینـدا وـا رـایـدی تـازـه سـونـیـولـلار * بـیر نـئـچـه نـا زـنـین خـوش خـدو خـالـلار
 شـکـوفـه اـفـیـلـه یـیـب با غـیـنـدا گـولـلار * با غـچـا سـیـنـدا گـولـلار یـا دیمـا دوشـدو
 شـهـلا نـرگـس مـسـت جـا دـو گـؤز لـرین * طـو طـی کـیـمـین نـا زک کـلام سـؤز لـرین
 دـورـه سـیـنـده قـووم – قـا ردا ش قـیز لـرین * او سـرگـل جـیرا نلار یـا دیمـا دوشـدو
 سـال لـانـیـبـن گـئـدن یـئـریشـین غـا ز دیر * بـئـله گـؤز هـل بـیزیم ائلـلـر دـه آ ز دیر
 قـولـلاری بـا ز بـنـدلی بـوینـو پـیا ز دیر * شـیزین دـا نـبـشان یـا ریا دیمـا دوشـدو
 بـاشـی یـا رـا یـا رـا دـو مـانـلی دا غـلار * گـونـوم قـا را گـئـیمـیش گـؤز لـریم آ غـلار
 "ماذون" دـئـریـا دا ولسـون گـز دیمـگـم دا غـلار * گـز دیمـگـیم اـؤـلـکـه لر یـا دیمـا دوشـدو

بوقیز آخر گۆزه گلەر

بار الهی شکر نعمت * یار مئیل اعدیب بیزه گلەر

خرامان طاووس جنت	بویون سوزہ۔ سوزہ گلہر
سحر چمینہ تیارک	آلیر جان، آپاریر اورہک
دعای چشم زخم گورہک	بو قیز آخر گوزہ گلہر
ہر عہدہ بیر جگر خون دار	للی وار، قیس مجنون وار
اوردا کی، قد موزون وار	تعریف اولور سوزہ گلہر
ہر کیم یار انتظار دیـ	ہجران دان رنگی ساری دیـ
عاشیق کی، دردی کاری دیـ	لماقت ائتمز اوزہ گلہر
ہر کیم بو سوودایا دوشـ	ظریف اولسا سودا آچار
ماذون تا آرتیق راق یاشار	شعری تر و تازہ گلہر

نہ وارین کی دثیم سٹومہ لی دگیل؟

قیز، آغ مہن روحا قوت، جسمہ جان *	عبث۔ عبث الدن قوبعالی دگیل
بس کی گوینوم وایہ لیدیر چیخسا جان *	آخر نفسینجہ دویعالی دگیل
من او دە یلم یا مانلیفی باشلایام *	یا خواہشین برعکسینہ ایشلہ یم
چوخ اولا بیرا غیم، یا بیردیشلہ یم *	آخر آدام اتی یئمہ لی دگیل
مستان گوزون، گلنار اوزون سٹومہ لی *	اوجا بویون عشوہ نازین سٹومہ لی
خوش صحبتین، شیرین سوزون سٹومہ لی *	نہ وارین کی، دثیم سٹومہ لی دگیل
من از لدن دثدیم جسم و جان سنین *	دولتیم، دیرلیگیم، خانمان سنین
جسد سنین، نفس سنین، جان سنین *	نہ واریم کی، دثیم قیعمہ لی دگیل
عاشیق اولان حسن و نازہ مات گرک *	مجنون اولان یٹری خرابات گرک
ماذونون سوزونہ کتابت گرک *	دیلینن وصف ائدیپ دثمہ لی دگیل

پستانیندا آب کوثر واریمیش

خلقتی اولاندا بیزیم جانانین *	تورپا غیندا شہدی شکر واریمیش
یا آغزینا امجک قویان آنانین *	پستانیندا آب کوثر واریمیش
نہ اصلی ارمنده، زولیکھا مصرده *	نہ لیلی عہدہ، نہ شیرین قصرده
نہ بیزدن ایرہ لی، نہ بیزیم عصرہ *	اینانعام کی، سندن یٹیر واریمیش
عشقیں شربتیندن مست مدهوشام *	مست مدهوشام کی دائم الجوشام
ہمیشہ مثیل ائدیپ اویشردہ خوشام *	اویشردہ کی بیزیم دلبر واریمیش

چوخ احتياط ائتدیم گزدیم آرالی * آخراقتدین جگر بندیم یارالی
 هئی آتار بیزیمچون سنگ یارالی * مژگانیندا تیری خنجر واریمیش
 "ماذون" غم کویونا گذر ائیلدی * یاتمادی گجه لر سحر ائیلدی
 یار دؤنوب حالینا نظر ائیلدی * عاشیقلار آهیندا اثر واریمیش
 دئمک اولماز هر نادانا دردیمی

وادی محنتده من اولدوم مجنون * کیمه دئیم بو دیوانه دردیمی؟
 چرخین ستمیندن باغریما ولدوخون * دئمک اولماز هر نادانا دردیمی
 سرسوزوم خیلی دیرسرپوش بولونسه * بیراهل دل ییلن یولداش بولونسه
 بیراوره گی یانان قارداش بولونسه * یارا دئییه یانا- یانا دردیمی
 بولبولی کی، آیری دوشر گولوندن * دائم ناله چکر، هجران الیندن
 بادصبا زندانی لر دیلیسندن * بیان ائیله گلستانه دردیمی
 پریشانام عقل محکم یوخومدور * خوش دمیم گئدیبدیر، همدم یوخومدور
 من کی، سر سوزومه محرم یوخومدور * قوی بیلمه سین هریگانه دردیمی
 بولبول شووقو قیزیل گولدن توکنمز * عشقین شورو دماغیمدن توکنمز
 "ماذون" سوزو دئمکینن توکنمز * گرک یازان داستانا دردیمی

هر دؤردگون بیرینه چارقاب دولانیر

گئچن خوش دوورانلار یادا دوشنده * گئزوم کاسا سیندا خونا ب دولانیر
 دردیم طغیان ائدر، اوره ک جوشاندا * سان دریا اوزونده قراب دولانیر
 ماللیلارین مالی، اوزونه دوشمن * طاووسون اوزپری اوزونه دوشمن
 عالم لر عملی دینینه دوشمن * حیوانین چاقینا قصاب دولانیر
 یئری دلیر بو جمالا گئرونمه * خزان اولموش رنگ آلا گئرونمه
 بو عزته بو جلاله گئرونمه * فلک گردش ائدر آفتاب دولانیر
 چرخ گردوندا وار، هرگون عیش ونوش * تکرار ائتسم حیرانا ولور عقل وهوش
 کیمی گزه ر، منیم کیمین خرقه پوش * کیمی گئیمیش خروسنجا ب دولانیر
 ماذون سوزوپندیات دیر تمام یاز * تا ممکندیر عیش نوشدان ائتمه آز
 دنیا قمارخانه خلقی قمار باز * هر دؤردگون بیرینه چارقاب دولانیر
 ماذون دنیا بضاعتیندن الی بوش واما اوره گی دولوا یمیش و آزاده

اولدوغونا گوره ده شیرازی سعدی کیمی بیر ییثرده قرار دوتمازایمیش.
 ماذون شیرازدا دنیا دان گشدیب و سعدی مقبره سی یانیندا تورپاغا
 تاپشیریلیبدیر. بوعزیز شاعر بیر شعرینده دیریلیقیندا قستدری
 تانینمازلیقدان شکوه ائدیبدیر و بویوروبدور کی، اولندن صونرا
 قدرینی بیلجک لر، بو گون اوگوندور :

قدریمی بیللر اولندن صورا

گوینوم ایستر بیر خلوتده یارینان * اوتوروب دانیشام، گولندن صورا
 بیر عالم کئیف ائدم چشم مستیندن * صورام لبلرینی دیلیندن صورا
 گوینوم ایستر نازی دلبر مست اول * رحم ائیله یه بیزیمینن دوست اول
 پیمان سیندیرمکده عهدی سست اول * شاه مار زولفلرین چالاندان صورا
 نازنین، پریوش، تئللری سونبول * قویمادی گؤینومه صر و تحمل
 بولبوله، گول گره که گلزارا بولبول * هئج بولبول قالما سین گولوندن
 خوش دگیل عاشیق، خوشدور دورانی * خوشلوقا کئچیردک دورجه نانی
 بؤیوگه ائل گره که، ائله ائلخانی * هئج بؤیوک قالما سین ائلیندن صورا
 ایچ باده نی، غم ائویندن کؤچگونن * جیح قفسدن پروبالین آچکینن
 تاقده دولودور، دولدور ایچکینن * باده لیلای اولمز قالاندان صورا
 ساقی دورانین بودور خیالی * دولدورا پیمان ائیله یه خالی
 دئمه دشمن آلدی الیمدن مالی * پیمانه باش اولار دولاندان صورا
 اوکی سالدی بیزی زولفون شستینه * بیرمرهم قویمادی یارام اوستونه
 آلقان آلسان خینایرن دستینه * کمی سن تغیر قیلیندن صورا
 ماذون دئییر، هلال ائتدیم بدریمی * اونوتموشام جلالیمی صدریمی
 تا دیری یم هئج کیم بیلمز قدریمی * قدریمی بیللر اولندن صورا



نخستین جراید فکاهی آذربایجان

نخستین نشریات فکاهی آذربایجان در یک شرایط تاریخی بس حساس و سرنوشت سازی، منتشر شده اند و در روند مبارزات ملت ایران که منجر به درگیری و پیروزی انقلاب مشروطیت شدنش فوق العاده ای را بهسازی کرده اند. کلا سهم مطبوعات در ایجاد و به ثمر رسیدن نهضت مشروطیت بس مهم و با ارزش بوده است لکن رل نشریات فکاهی که مظاهر مختلف استبداد و عوامل واپسگرایی جامعه آن روزی را از ابعاد گوناگون زیر ذره بین انتقاد قرار داده و ماهیت آن ها را با نیش قلم ظریف خود بر همگان آشکار می کردند با ارزش تر و سازنده تر بوده است، چرا که بسیاری از مسائل اجتماعی و سیاسی روز را که نمی توان در نشریات رسمی و جدی یافت در روزنامه های فکاهی به کنایه و اشاره می توان پیدا کرد و درک نمود، چنان که علاوه بر جراید، خیلی از افراد نیز حرف های حدی خود را در لفافه طنز و هزل بیان کرده و از این طریق بهتر می توانند منظور خودشان را برسانند و از همین روست که جراید فکاهی بیش از دیگر مطبوعات می توانند در اعماق اجتماع به ویژه دزبین توده های مردم نفوذ کرده و در افکار آنان اثرات فراوان بگذارند، به طوری که این نوع جراید بودند که پادشاهان قدر قدرت سلسله قاجار را از مقام ظل الهی پائین کشیده و با قلم تیز و کاریکاتورهای مضحک، چهره واقعی آن دژخیمان را به مردم نشان دادند و راه را برای نابودیشان هموار کردند. با همین اوراق انقلابی طنز آمیز بودند که توانستند با درج مطالب افشاگرانه، چشم و گوش مردم را باز کرده و در زیر و رو کردن پایه های نظام خودکامگی و جامعه قرون وسطائی پیش از مشروطیت ایران نقش بس عظیمی بازی کنند. کیست که نام روزنامه فکاهی ملانصرالدین را بشنود و از تاثیر آن در پیدایش تحولات و دگرگونی های ممالک خاور نزدیک بی اطلاع باشد. چنان که عبدالله شائق درباره تاثیر اشعار انقلابی و فکاهی میرزا علی اکبر صابر بر توده های مردم که در این روزنامه چاپ می شدند گفته است: "دری نماند که "هوپ هوپ نامه" آن را نکوبیده باشد و خانه های نماند که به آنجا وارد نشده باشد. هم آن هائی که خودشان می خوانند آن را دوست دارند و هم آن هائی که دیگران به آن ها می خوانند" (۱)

عباس صحت نیز پس از این ادعا که: "آثار صابر در مدت این ۵ سال برای مشروطه ایران بیشتر از یک لشکر سرباز خدمت کرده است" اضافه می کند: "لامارتین (۱۷۹۰ - ۱۸۶۹) شاعر فرانسوی درباره تاثیر و کمک های تصانیف پ - برانژه (۱۷۸۰ - ۱۸۵۷) به انقلابیون فرانسه این عبارت سلیس را بیان کرده است "گلوله هایی که مردم در روزهای انقلاب شلیک می کردند از تصانیف های برانژه می بارید" و این عبارت برای طنزهای انقلابی صابر نیز صادق است. مجاهدین تبریز اشعار انقلابی صابر را در زمان جنگ درسنگرها می خواندند و بعد از پایان جنگ در جشن هایی که به مناسبت پیروزی برپا می شد می خواندند و به دل هایشان توان می بخشیدند " ۱

"جناب شهاب الدین یکی از نویسندگان ترکیه که در حدود ۵۰ سال پیش از این در گذشته، درباره ویژگی های روزنامه های خنده انگیز و به ویژه طنزی مقاله جالبی نوشته که نقل قسمت هایی از آن مناسب به نظر می رسد: "این نوع روزنامه ها وظیفه فوق تصوری به عهده دارند، وظیفه تربیتی و بیدارگری! این وظیفه نه با مشت و تپا و چماق و وسائل خشن، بلکه با نکته های نافذ و شوخی هایی که در عین خنداندن، خشمگین هم می سازد، اجرا می گردد. چشم یک طنز نویس انگار همیشه پشت ذره بین انتقاد، دوروبر را می کاود و کاستی ها و موانع و رفتارهای ناشایست را می بیند و وی آنچه را که دیده، با زبانی شوخی آمیز و فصیح در معرض دید و قضاوت خوانندگانش می گذارد و به شیوه ای نه آشکار، بلکه پوشیده، آنان را برای اصلاح عیب های خود فرامی خواند. هر کدام از ما دارای رفتارهای ناشایستی هستیم که دادگستری نمی تواند به دست آویز آن ها، جلیمان کرده، بنا به قوانین موضوعه مجازاتمان نماید. مثلاً عیب هایی مانند سالوس، کوتاه نظری، ترس بنده وار، بوقلمون صفتی پول پرستی، دروغ پردازی و... بی آن که قابل مجازات باشند، لازم است که ریشه کن شوند و روزنامه های مورد نظر همچون چوبه های دار برای نابود کردن چنان صفاتی برافراشته می شوند، چنین صفاتی در چنان روزنامه ها - هایی زیر شلاق قهقهه خلق گرفته می شود، چرا که لبخند زدن به یک دروغگو حکم نیشگون و خندیدن به او حکم سیلی را برایش خواهد داشت ...

مجازات با قهقهه تا شیرش بیشتر است، وحشت از مضحک بودن، جلوگیری بسیاری از بدی ها گشته و بسیاری از اعمال چرکین را پیش از وقوع، در نطفه خفه کرده است. آدم های باهوش از قهقهه های اطرافیان بیش از یک پلیس می ترسند. از این روست که یک روزنامه طنزی مؤثرتر از یک مجله اخلاقی می تواند باشد و چنان که شیخ سعدی گفته، تضعیف بدی ها آموزنده نیکی ها است. از روزنامه های طنزی، انتظار مرحمت و چشم پوشی نه، که چشمداشست بیان حقیقت و حتی حقیقت مبالغه آمیز و اغراق آلود را داریم...^۱

آذربایجان این سرزمین دلاوران درزمینه انتشار نشریات فکاهی نیز مبتکر، پیشگام و پیش کسوت است، چرا که نخستین بار فرزندان آگاه و دلیر این سرزمین با قلم شوخ و مطالب خنده آور خودریش استبداد و سایر ستمگران و انگل های روزگار خود را به ریشخند گرفته، معایب و مفاسد آنان را زیر ذره بین ظریف طنز چنان بزرگ کردند که هیچ کدام از جنبه های زشت آن ها از نظرها پنهان نماند.

"حملة" مستقیم به شاه و دربار و دولتش، به صورت انتشار "اوراقی در انشای" دستگاه ناصری و "انکشاف قبایح و زرای ایران" متحول شد. این نوشته های انسجام یافته و منظم به صورت "شب نامه های" مرتب انتشار یافت. عناوینی که هر یک از این شب نامه ها و اعلان های مخفی برخوردار می گذارند، بسیار هشدار دهنده و بجا بود. این دو ویژگی، ترتیب انتشار و نام خاص، از نظر شرایط و سنت شب نامه نویسی در ایران و دیگر کشورها، تا زگی داشت. چرا که، در برابر "روزنامه" که جنبه غیر مخفی، مرتب و علنی دارد، شب نامه و انتشار آن، معمولاً از نظم و ترتیب خاصی پیروی نمی کند و محدود به موارد خاص و معینی است. این نیز خود یکی از ویژگی های مربوط به تحول شب نامه نویسی در اوج سانسور و پیش از انقلا ب مشروطیت به شمار می آید.

شب نامه ها در زمره نخستین مطبوعات بودند که زبان شیرین طنز را در روشنگری های خود پیرامون حکومت و شاه به کار گرفتند تا از این رهگذر، مبارزه با استبداد و اختناق را تشدید و متحول سازند. طنز زهر آلود نثر نوینی بود که شب نامه ها برای ایجاد تفکر و تکان در مردم و هشدار به قدرتمداران به میدان آوردند و چه خوب، موفق شدند.

"شاهسون، قدیمی ترین نشریه مخفی و فکاهی است که با چاپ ژلاتین

به سال ۱۳۰۶ هـ ق (۱۸۸۸ میلادی) در استانبول منتشر شد " ۱)
"شاهسون حکومت استبدادی ایران را با یک شیوه مضحک پر ریشخندی
به شدت تمام مورد انتقاد قرار داده بود. تهیه و انتشار این نشریه را به حاج
میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی و بعضی همراهان وی نسبت می دادند و
این جمع در تهیه شاهسون از کمک سید محمد شبستری ابوالضیاء که بعدها
ایران نو را منتشر ساخت و در آن روزها مقیم استانبول بود و در این
اقدام شرکت داشت برخوردار بودند و چنان به نظر می رسد که در واقع این
نشریه دستخط وی بوده است.

شاهسون مخفیانه منتشر می شد و تعداد نسخه های آن محدود به ۳۰۰
بوده است، هر شماره را به مانند نامه ای، در پاکتی گذاشته با ختم و احتیاط
زیاد به عنوان رجال دولت و ولیای امور ایران، محتبدین و بزرگان
کشور ارسال می داشتند.

ناشرین برای اختفای محل نشر، اغلب اوقات نشریه خود را به پاریس
ولندن و غیره می فرستادند و آنگاه از این شهرها به سوی ایران ارسال
می داشتند (که پست سانسور نکند. م) در بالای هر نسخه نوشته شده بود :
" در هر چهل سال یک بار منتشر می شود. "

در قسمت اخبار تلگرافی چنین آمده است : کنسول انگلیس در همدان
یک اخطاریه رسمی به دولت ایران ارسال داشته و طی آن شکایت کرده
است که در همسایگی ساختمان کنسولخانه یک گرما به عمومی وجود دارد که
کثافات آن موجب تعفن کنسولخانه می شود و در نتیجه این عفونت دو تن
از مستخدمین کنسولگری فوت کرده است، لذا از دولت ایران خواسته شده که
یا گرما به همسایه کنسولخانه تعطیل گردد و یا این که ساختمان منا -
سب دیگری برای کنسولگری تهیه شود.

یک خبر دیگر چنین است : مخبر خبرگزاری تلگرافی اخبار خارجه
ما، در تهران شاهد فعالیت عظیمی در خیابان های عمده تهران بوده -
است و شتاب و هیاهوی سختی مشاهده کرده است. توضیح آن که گروه کثیری
از رجال و زما مداران و وزیران کشور شاهنشاهی در کالسکه خود به سرعت
تمام در جهت خاصی در حرکت بودند. مخبر ما پیش از تحقیق ماهیت واقعی
این جریان، تلگرافی به لندن خبر داده بود که روزیاد شده، بحران سیاسی
مهمی در تهران به وجود آمده است و در محافل رسمی جنب و جوش سختی مشاهده
کرده است. پس از ارسال تلگراف یاد شده، مخبر ما وارد تحقیقات شده و در

صدد کشف حقیقت قضیه برآمده است و بالاخره با کمال شرمساری تلگراف دیگری که متناقض با خبر اولی بود مخابره کرده است و طی آن متذکر شده که اینک به تحقیق پیوسته است که تمام این بزرگان فقط به سوی یک مجلس روضه خوانی که توسط یکی از مجتهدین در تهران منعقد شده بود شتاب داشت اند.

این قبیل تلگراف ها در شاهسون زیاد دیده می شود که نمونه یاد شده خلاصه (نه عین متن اصلی) یکی از آن ها است و می تواند آموزشی باشد^۲ این نخستین گام از سوی طالبوف تبریزی بود که در بیرون مرزها یعنی در شهر استانبول برداشته شد ولی چهار سال بعد یعنی در سال ۱۳۱۰ قمری در اوج اختناق ناصرالدین شاه نخستین نشریه فکاهی - انتقادی درون مرزی را دیگر همشهری وی علیقلی صفروف به صورت شب نامه در تبریز منتشر کرد و به همین علت دکترباستانی پاریزی وی را پدر مطبوعات فکاهی ایران نامیده است^۳ چون در واقع او بود که در چنان شرایط خفقان زائشی این گام مهم و خطرناک را برداشت و راه را برای دیگران گشود. در واقع صفروف این چهره درخشان تاریخ معاصر میهنمان شب نامه خود را در شرایطی منتشر کرد که در جامعه آن روزی چنان استیلای استبدادی حاکم بود و آنچنان سکوت قبرستانی حکم می راند که نه تنها نشر جراید آزاد و انتقاد دی از محالات بود بلکه خواندن این چنین روزنامه ها مجازات مرگ را داشت. به طوری که دکتر مهدی ملک زاده پسر شادروان ملک المتکلمین می نویسد: "در موقع جمع شدن آزادخواهان و خواندن روزنامه ها هیچده نفر گرفتار شدند و با دستور ناصرالدین شاه آن ها را به چاه انداختند و خود شاه با ۵۰ تیر آن ها را از بین برد و دستور داد چاه را پر کنند"^۴ در چنین موقعیت خطرناکی بود که یکی از فرزندان فداکار آذربایجان قد علم کرد و این خاموشی وحشت زار را شکست و عیارانه تخم ادبیات انقلابی را در دل هموطنانش کاشت و به آن ها نشان داد که ارکان کاخ های ستمشاهی چنان پوشالی است و با دست به دست هم دادن چگونه می توان شر زالو صفتان را از سر آحاد ملت کند و به استقبال فرشته آزادی و عدالت رفت.

(۱) گوئل کهن - تاریخ سانسور در مطبوعات ایران (ج ۱) - ص ۱۶۹

(۲) ادوارد براون - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران (ج ۲) - ص ۴۵۶

(۳) دکترباستانی پاریزی - نای هفت بند - ص ۱۶۳ - (۴) دکتر مهدی ملک زاده - انقلاب مشروطیت ایران (ج ۱) - ص ۱۳۳

"پس از شاهسون، دومین نشریه، مخفی و مرتبی که چاپ و درایران پخش می شد، شب نامه نام داشت که در سال ۱۳۱۰ قمری (۱۸۹۲ میلادی) به مدیریت علیقلی خان آذربایجانی (صفروف) ایجاد شد. شب نامه با چاپ ژلاتین با مطالبی طنزآمیز، سال ها در تبریز به چاپ می رسید"^۱

"یک نمونه از انتقاد اوضاع شهر در این شب نامه چنین است: "...یک قطار شتر در خیابان مرکزی عالی قاپو به گل فرو رفت و از نظر ناپدید شد. مدتی بعد، از کنار آجی چای، یک فرسنگی، از زیر باطلای بیرون آمد." آمدوارد براون نیز شب نامه را چنین معرفی می کند:

"شب نامه نشریه ای است که در حدود سال ۱۳۱۰ هـ. ق مطابق ۳ - ۱۸۹۲ میلادی در تبریز پدید آمده و مدتی نشر می شده است، اما به طور مرتب و متناوب نبوده و بهیچوجه شکل روزنامه نداشته است، بلکه از گروه نشریاتی است که از اندیشه های نوینی ملهم بوده و سخت نهانی انتشار داشته است. این نشریات بسیار پرنیشخند و فکاهی بوده است و به قلم علیقلی خان ناشر احتیاج و آذربایجان که در آن روزها معروف به آقاقلی بوده نگارش یافته است ولی عنوان شب نامه بعدها به طور کلی به کلیه انتشاراتی که مخفیانه با ژلاتین طبع می شد اطلاق گشت. یکی دو قطعه به عنوان نمونه می توان از شب نامه ها استخراج و درج کرد بدون این که یکی به دیگری ترجیح داشته باشد. راجع به وضعیت رقت آور نان و بازار پراشوب منفور ناوایان چنین می نگارد:

دیروز خدمتکار را برای خرید قطعه نانی برای ناها ربه بازار فرستادم. او در سپیده صبحدم به ناوایی رفت و سه ساعت بعد از غروب آفتاب در حالی که لباسش قطعه قطعه، صورتش سخت مجروح و بدنش خسته و کوفته و زخمی بود، سنگی در دست وارد منزل گشت و چون فوق العاده گرسنه بودیم فی الفور سنگ را دریدیم و تکه تکه کردیم علاوه بر آن اشیاء مفصله الا می ذیل نیز پاره پاره گشت: یک عدد پیراهن خواب، یک دسته آفتابه و لگن، یک سر... یک بسته... الخ"

یک نسخه شب نامه منتشره در نوامبر ۱۹۰۶ میلادی که به زبان ترکی آذربایجانی نوشته شده در تصرف اینجانب (آدوارد براون) موجود است این نسخه عبارت از یک ورقه ساده است که به قطع ۱۴ در هشت و سه ربع و با

(۱) گوئل کهن - پیشین - ص ۱۷۱

(۲) دکتر باستانی پاریزی - پیشین - ص ۱۶۳

مرکب بنفش با ژلاتین طبع شده است. کاریکا توری نصف بالای صفحه را اشغال کرده است و در زیر آن سطر، مطلب مربوط به تصویر درج شده است. نه تاریخ، نه عنوان. نه اسم و رسم ناشر و نه محل نشر ذکر شده است^۱

"علیقلی صفروف ناشر شب نامه در تبریز یک نویسنده دموکرات و بی باک بود. این روزنامه با مضمون ساده اما قاطع و افشاگر خود توانست در مدت کوتاهی توجه توده ها را جلب نماید. روزنامه با ارائه فاکت های ساده و قابل فهم و آشکار، زشتی های نظام حاکم در کشور را با مهارت و قابلیت شایسته ای نشان می داد.

روزنامه به گرسنگی های ساختگی توسط محترمان و در ارتباط با آن به مسئله نان، گرانی، کمیابی و بدی کیفیت آن... توجه بیشتری مبذول داشته سعی می کرد توده های زحمتکش را به مبارزه برانگیزد^۲"

این نخستین روزنامه های طنز که با ابتکاری جالب و سلیقه ای خاص در آن شرایط سخت و سنگین در تبریز منتشر شدند در زمینه سازی برای قیام مردم بر علیه استبداد نقش مهمی بازی کردند. چنان که خانم وراکوبیچکوا ایرانشناس چکسلواکی در تحقیق عالمانه خود مقیده دارد: "در خلال مبارزات مشروطه خواهی، ادبیات ایران، به صورت یک ادبیات سیاسی و پر خاشاک، نه در قالب کتاب و یا دیوان ها بلکه در قالب روزنامه و محله متبلور شد. به همین خاطر روزنامه نگاری هنوز هم آئینه تمام نمای ادبی آن عهد به شمار می رود.

در حدود نود نشریه متنوع که اکثرشان دارای معیار عالی ادبی بودند در ایران پا گرفتند، تعداد واقعا قابل توجه، به ویژه وقتی که به یاد بیاوریم که در خلال نیمه اول قرن نوزدهم بود که چاپ و اردایران شد و اولین روزنامه های رسمی به تدریج به صورتی ظاهر شدند که برای پیشرفت آینه های مملکت نمی توانستند الهام بخش باشند. مع الوصف مدت ها پیش از آن انقلاب این روزنامه های رسمی نبودند که اثر گذاشتند بلکه چندین نشریه غیر رسمی، نیمه غیر قانونی انقلابی با ماهیت انتقادی اینجا و آنجا به وجود آمدند و جلوداران واقعی روزنامه نگاری مشروطه گردیدند.

اولین کانون این بیداری ملی تبریز بود... وقتی که روزنامه های با نام تلقین نامه ایران در تبریز چاپ شد همانند ثبت احوال ایران

(۱) ادوارد براون - پیشین - ص ۴۶

(۲) ابراهیموف - تاریخ پیدایش احزاب سیاسی در ایران - ص ۳۸

— صورت یک جزوه بود و نیز وقتی که روزنامه «مصورطنز» میز شب نامه منتشر گشت ناصرالدین شاه هنوز داشت سلطنت می کرد ^۱

شادروان علیقلی صفروف که یکی از جهره های درخشان تاریخ مطبوعات آذربایجان به شمار می رود و از پیشگامان مبارزه در راه آزادی بوده است پس از شب نامه چند روزنامه وزین انتقادی — فکاهی منتشر کرده است که تک تک آن ها مثل چراغی تاریخی مطبوعات آذربایجان را روشن کرده — اند. روزنامه های احتیاج، اقبال و آذربایجان از جمله آن جراید روشنگر و تحول برانگیز بودند.

"علیقلی خان صفروف در سال ۱۳۱۶ ق (۱۸۹۸ م) روزنامه «احتیاج» را منتشر ساخت. اما پس از انتشار شماره هفتم توقیف شد و مدیر آن را به فلک بستند، عجیب تر از همه آنست که این چوب ها را کسی به پای این مدیر روزنامه زده که خود اهل قلم بوده و در تاریخ ایران به خوش انشائی و خوش خطی معروف است و او امیر نظام گروسی است. البته همه این حرکات به اشاره محمدعلی میرزا بود ^۲

"روزنامه «احتیاج» تنها روزنامه ای است که برخلاف اکثر روزنامه های آن زمان، بی پرده و جسورانه از وابستگی شدید ایرانیان به صنایع علوم و دست آوردهای نوین اروپا سخن می گوید و ریشخندگونه، قدرتمدان — ران سیاسی و اقتصادی کشور را مورد سؤال قرار می دهد. علیقلی خان با گزینش عنوان «احتیاج» برای روزنامه خود، در حقیقت خواسته است، نیاز علمی، فنی و صنعتی ایران را یادآور شود و در رفع احتیاجات مصرفی و واردات کالاهای خارجی به کوشش برخیزد. وی سرمقاله های خود را استوار و کوبنده می نویسد و فریاد می زند که "لازمست ساعتی فکر نمائیم و بدانیم آن ها (مالک متمدنه) که اینقدر صاحب قدرت و ثروت شده اند چه کرده اند؟ اسم اعظم خوانده اند یا خود سحر می نمایند و یا چند چشم دارند و صاحب چند دست و پایند! ... نه چشمشان چهار است و نه دستشان هزار، بلکه اولاد آدمند، در خلقت اندا فرقی نداریم هر چند که ما خودمان را صاحب عقل می پنداریم آن ها هم عقل دارند. نه از لیدن دیوار کوب سه شاخه می آورند و نه از ژاپن قاب و قدح و نه از خارجه ماهی گندیده ... باید اتفاق نمائیم و در تحت ریاست چند نفر از اعظم شهر، یک کمپانی

(۱) یعقوب آژند — ادبیات نوین ایران — ص ۲۹

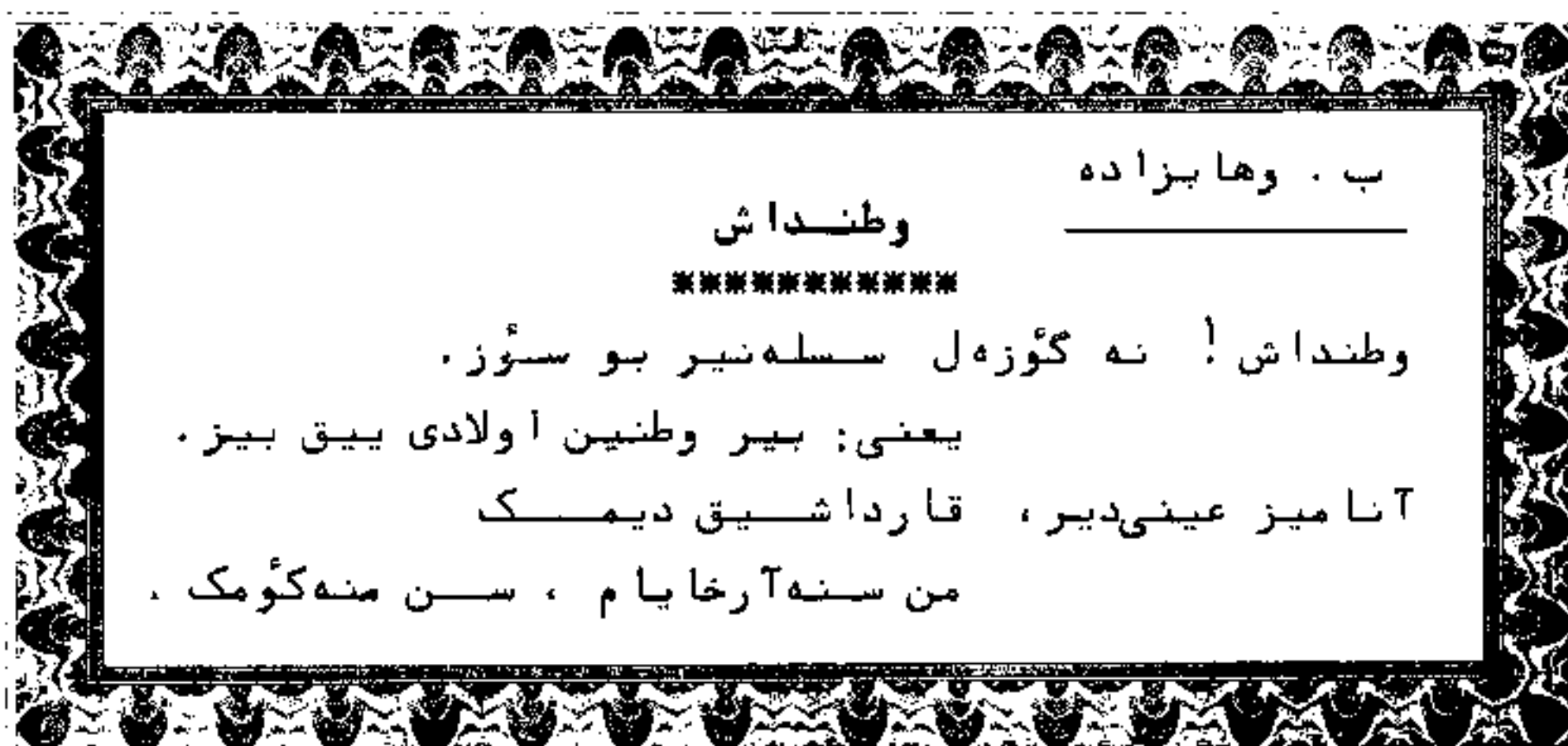
(۲) دکتر ساستانی پاریزی — پیشین — ص ۱۶۳

قرار بدهیم اقلاً یک راه شوسه درست نمائیم و یا یک کارخانه بیاوریم اگر آن هم نباشد یک کمپانی قالی بافی با قاعده قرار بدهیم که صنعت خودمانست در اسباب او هم به خارج محتاج نیستیم...

چون نوشته‌های احتیاج بر محمدعلی میرزا، ناخوش افتاد و گران آمد، فرمان داد تا علیقلی خان صفروف را دستگیر کنند و چوب به پایش زنند اما این روزنامه‌نگار مبارز و آزادیخواه، کمی بعد روزنامه دیگری به نام اقبال منتشر کرد (به تاریخ ۲۹ ربیع الاول ۱۳۱۶ ه.ق) که در واقع شماره یکم آن هشتمین شماره از روزنامه احتیاج بود. روزنامه اقبال نیز پس از مدتی تعطیل شد.^۱

آذربایجان نیز از جمله روزنامه‌هایی است که پس از صدور فرمان مشروطیت، در سال ۱۳۲۵ قمری توسط صفروف در تبریز منتشر شده است. این گرامی روزنامه انتقادی - فکاهی که از ارگان ستارخان سردار ملی بود به علت درج اشعار و مطالب طنزآمیز و کاریکاتورهای افشاگر به ملا نصرالدین آذربایجان ایران معروف شده است. چون در این مقاله منظور، شناخت نخستین جراید فکاهی آذربایجان است لذا علاقمندان برای آشنائی بیشتر با این روزنامه و زین و بیوگرافی روانشاد علیقلی صفروف می‌توانند به جلد اول "تاریخ روزنامه‌ها و محله‌های آذربایجان" تألیف راقم مراجعه نمایند.

(۱) گوئل کهن - پیشین - ص ۱۸۵



سید جمال الدین اسدآبادی:

هر ملتی که زبان خود را فراموش کند، تاریخ خود را گم کرده و عظمت خویش را از دست داده و برای همیشه در بنده‌گی و اسارت باقی خواهد ماند.
(هر بی‌ملت‌گی، اؤز آنا دیلین اونودا اؤز تاریخین ایتیریب و اؤز عظمتین الدن وئریب، همیشه لیک اسیر و اؤزگه لره قول اولاجا قدیر.)

سید جمال الدین اسدآبادی و اندیشه‌های او

صفحه ۱۳۹

کتاب «نقش مرکز غیبی تبریز» در انقلاب مشروطیت ایران نگارش آقای صمد سهراری نیا از چاپ خارج شد.

کتاب «عاشیق عل‌سگر» به زبان ترکی به کوشش آقای علی تبریزی از چاپ خارج شد.

کتاب «لطیفه‌های بهلول داننده» به زبان فارسی ترجمه عبدالکریم منظوری خامنه از چاپ خارج شد.